

حَامِدًا وَصَلِيًّا وَسَلَامًا

الحمد لله الذي بيّن لكم طريق الهدى وهدى لكم إلى صراط مستقيم
 سراج السالكين العظام. امام الواصلين تاج العارفين كاشف اسرار الغيب واقف
 اسرار الحقيق. حامى شريعتهين. كرم كرمين بنين. شانه نور ارشاد وهداى. تبارك وتعالى
 مجتهد سائر محال. كبره لانا وفضلنا. اوسيدنا حضرت سيد شاه الواسين احمد نورى الملقب
 به بابا نصارى سجاد. بر كاتبة ابرجت سجاد فاضل ماطر ابد الين. بديه ضيعة وخرنوبه نير سالك. دعارف اعنى

سراج العوارى فى الصلوات المعاد

حسب فرائض واقف حقايق معقول ومتقول كاشف دقايق فروع واصول فطرية شامخة
 مصدر بركات شريعت عراضا حب القوة القدسية ذو النفس الزكية فاضل شين ماهر طين
 ذوالعيا الطويل حير مقام غير مطام عالم المعنى فاضل نودى. علاه طيل فهاه نيل بده لانا
 والاواخر خاتمة الامارات والمفاخر جناب سولانا مولوى محمد عبد القدر صاحب مبلع الرسول قادى
 بدالونى مد ظلمه العالى بالجاه والعالى باسقام شتى محمد آغا جان صاحب كهنوى ملكك ومهمم

و كرمه سرى ابرون طبع كرمه

فهرست اجمالی مطالب کتاب سراج العارف

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۴۷	انحصار حق در مذہب الهیست و جماعت	۲۶	توحید ولی بمرتبه نبوی نرسد
۴۸	حقیقت را اخلاف شریعت پس از امتناع انوار شیطانی است	۲۷	سفر طاول بقوف از مقام بکار اعتبار الهیست و جماعت
۵	اخلاص و توافع و دیگر اخلاق فاضله و ترک مایه و دیگر عادات	۲۸	دفع دوسو شیطانی چه است و توفیق که بعد حصول یقین حاجت به
	ریز بجز و اعظم دین است		اتباع الهیست ندارند
۵۵	معنی و مراد بقوف	۲۸	عصمت ملائکه
۶	سؤقت مذہب الهیست و جماعت و انبیا حضور و فوت الا اعظم	۲۹	حضرت دانیله و دیگره و فاطمه و دیگر را افضل النساء و در
۷	در شرح الطیبه و مخالفت بیعت ثانیه		تفاضل را ای سخن ندارند
۸	تا یک مرتبه محرم دین و بدون صوفی و جاهل صوره شیطانی	۲۹	خلافت به ترتیب افضلیت است و تفضیل بر خلاف است
۹	رفع ضروریات مطابق نقد و حدیث و عدم رجوع بحکم	۲۹	و باید و غیره و باران سیاه و غولان راه اند
۱۰	تقصیر فی الذنب نشان قبولیت است	۲۵	تحقیق معجزه و کرامت و غیره
۱۰	تخییر از محبت امر او سلاطین	۲۶	و چه عجوبت ایمان بالغیب
۱۱	فما انظر من ان یکبار تکلف و فی از روشنی و آشنایی و زلمه	۲۷	بحث معنی و توفیق و سلبیت قول سکوت
۱۲	تیکبار فخری مسجد و جماعت	۲۸	حکام ظاهر اجتماع و اهل علم مصفین و حکم من اهل نهروان
۱۳	الفت با بنی بریان و مسافران		و مراد مفسر و سلا اجمالی
۱۴	ترک تقلید و الحاد و فتنه است	۲۸	توحید بود و دنیا
۱۵	تا یکبار فخری حضور سیدنا و خاتون الا اعظم رضی الله عنه	۲۸	مثل جناب سرور و حال احوال و مشیت و خارج از اندازه قدرت
۱۵	افضلیت معصیه و توفیق الا اعظم بر او ایاد و کثرت قولی بسیار فخری الخ	۲۸	فرق قصاص و سب و حلق
۱۹	مقصد تمییز الایمان	۲۹	سوره طین با حضرت معاویه و بنی امیه رضی الله عنه نفس جلی است
۲۰	علم عین و نبیا و اولیا	۲۹	افضل البشر علیه السلام الا نبیا و اولیا و کبر معنی است
۲۱	استماع عصمت با اولیا و الهیست و صحابه کرام	۳۰	استماع سلب و تخریب نبوت و انکار سلب دهنه و لایبیت
۲۱	بطلاق شری و الهی که مطابق کتاب و سنت نباشد	۳۰	فرق تقوف و سلوک
۲۱	عدم جواز من و تخریب معنی که کافر نباشد و بیعت	۳۰	تقدیم وحدت
۲۱	تحقیق معنی من	۳۱	مقامات سلوک و تادیه
۲۲	فصل ششم و محبت من و محبت من و محبت من و محبت من	۳۲	چهار فصل و اصل سب و تاسا و بی و ایاد و کبر معنی است

صفحه	مضمون
۵۷	روزن قلب بخواب و بزرگ در بزرگی بهم کشاده میشود
۵۷	تقسیم نفس
۵۷	فرق طوبین و تکوین
۵۷	صورت سرمدی چیست
۵۷	فرق کامل و مکمل
۵۷	بابت خواب
۵۸	ساکلن راه بعضی کلت و اخضر بعد از چه بیت زبان کشاید
۶۰	تواریک اهل سکیر اهل محو فرض است
۶۰	کسی که کمال حق تعالی بکمال اهل سرگزندین و در نزد گرو
۶۱	اقوال صوفیه در عوالم بنگاه
۶۱	عدم مدنی موجود که عیض مشهورات باشد سراسر واجب تعالی
۶۲	سبب وجود حال
۶۲	تولید فنا و بقا
۶۲	تقسیم اهل وصول و سواد بنیاد کرام
۶۲	ولایت چهار قسم است
۶۲	اولاد اویا
۶۵	گرامت حقیقی در است
۶۶	الولایة علی شین
۶۶	نسبت اویسی
۶۷	رساله عمل و عمل
۶۷	و عاقل بعد طعام
۶۸	طریقه نماز متبذ
۶۸	تکلیف کشایش رزق
۶۹	تکلیف رزق و مقفوت
۶۹	نماز چاشت
۶۹	نماز صبح
۵۷	تقسیم خلق در سلسله مراتب
۵۷	شرح حدیث اولیای از حق تعالی
۵۷	طریق انقباض دل و انقباض
۵۷	روح و کسوف و کسوف که شریعت دیگر است و طریقت دیگر
۵۷	شیخین بانی و پرورش کننده شجر نبوت
۵۷	توضیح مقام ترقی و منزل
۵۷	تکلیف اولی که چه فی الحال حق است که بجز بکفر
۵۸	اصل الاسرار دین راه بزرگ شیخ است
۵۸	تحقیق عالم ترین
۵۸	آدمی را تسبیح و چهار حیات باشد
۵۸	حکایت نشاء بعد شجر
۵۸	تقسیم نسبت
۵۸	صدق طلب طالب را محروم ندارد
۵۸	روح چیست
۵۸	انسان عالم صغیر و ماسو احوال عالم کبیر
۵۸	عین صفات باری تعالی
۵۸	انسان را وقت بلوغ ستر و ستر میرسد
۵۸	در هر زمان غوثی سردار دوره خود میباشد
۵۸	الولایة افضل من النبوة
۵۸	الغیر و البطلان کلاما حالان شریفان
۵۸	رویت یارینیا که چشم سرور وینا
۵۸	سراج حمیدی در لفظ صافی می باشد
۵۸	معنی اهل استماع سماع
۵۸	مرتبه ولایت که فوق و مرتبه دیگر نیست
۵۸	ولی را اخلاص حال خود فرض است
۵۸	تقسیم حضور قلب در عبادات

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۶۹	دو گانه بار سوز	۸۲	طریق مقامات طلب درین راه
۶۹	و ظایف عشاق	۸۲	فایده از وصایای مبارک قابل لحاظ و باید داشتن
۷۰	و نسیفه و قسنت خواب	۸۳	شغل و دیگر که از اسرار خاندانش
۷۰	و کرم چار و زنی و ذکر سندی	۸۳	حکمت در تقسیم اسرار خاندان
۷۱	الترام یعنی اسم بهجات این راه است	۸۳	حکمت عطاء خلاف قسنت بغیر انتظار تکمیل
۷۱	و کرم چنانکه دیگران چون گویند	۸۶	طریق اخذ فیضان از ارباب
۷۱	ربا محبط اعمال است	۸۷	طریق شناخت تعذیب و تقسیم
۷۱	مقامات دولت و لغزش این راه	۸۷	انفجار حال سیت و اظهار حال سیت مبتدع
۷۲	بر کشف خود و خود اعتبار کند و نکست را مطلع سازد	۸۷	انوار می که از آنکار و اشتیاق پیدا میشوند
۷۲	مقدار خوردن طعام	۸۸	اختلاف حالات وجود
۷۳	خوف سور فاخته	۸۹	تأکید تحصیل علوم دینی و توقفت رنج و زوجه
۷۳	و طلب انسان وقت بلوغ و شیطان مستقر میشود	۹۰	آداب مقام بر علما و اولیا
۷۳	طریق وصول بیرون از شماراند	۹۰	انفجار حال خود و بهر سالک این راه
۷۵	تغییر اوقات شها روزی	۹۲	بیان حالت پیمان
۷۶	طریق فاخته حضرت شجره	۹۲	و سوسه و بهان
۷۷	انج گنج صیغ	۹۲	حقایق راه سلوک
۷۷	انج گنج کبیر	۹۳	اگر از ذکر حالت پیدایشاید نفور نه گردد
۷۷	ادوا و خسته	۹۳	نماز و قناعتی که داخل ذکر و شغل است
۷۸	اشغال حسنه	۹۳	مقامات ضرب ذکر
۷۹	طریق بیعت و طالب نمودن	۹۳	مرازا ذکر و شغل و مراقبه
۸۰	اگر کسی بجای دیگر مدبر باشد و سیر امر دیگر کند	۹۳	آداب سالک و دانه گونه است
۸۰	خدمت جواز تجدید بیعت	۹۶	مراتب فنا
۸۱	مدیران با مریال شیخ دیگر و باش دیگر نه نشینند	۹۷	ادرا و شب جمعه و روز جمعه
۸۱	طریق توجه خاندان قادیه	۹۸	حکم خود واحد
۸۱	زن چندین از بیعت از حرام نمیشود	۹۹	مناقصت سلام و کلام و قرابت با فاسق معطن
۸۱	اشغال که در وقت شیخ را با آنها مرتبه سلوک ختم نموده	۹۹	تأکید مسواک

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۱۳	وقت خوف فتنه زمانه از زیارت قبول باز دارند	۱۱۶	انتقام از خصم
۱۱۳	تفتیش تراوی انسان	۱۱۶	صلوات بر محمد و آل
۱۱۳	بجز زوال عقل از تکلیف شرعی انسان بیرون نیاید	۱۱۸	معاملت با خود دان
۱۱۵	انقضای ایام و عتد الله الطلاق	۱۱۸	مع مسلم رو بر دیش
۱۱۵	اتفاق بین زوجین بینه وجود میشود	۱۱۸	احسان و سلوک با همسایه
۱۱۵	بوت زن مرد از بی گروید و در حق نظر	۱۱۸	بر راضی زنان کار بند نشدن
۱۱۵	کسی که از حق نفرتن زمین و سفار به هم رسان	۱۱۸	غضب از بی نظاهت
۱۱۶	در طری عمر زند و بی حجب و عیسویه و شیاطین بیکدیگر	۱۱۸	خود خدا
۱۱۶	کفر و شرک میشوند	۱۱۸	پوشیدن عیب
۱۱۶	سوءایات و جاهل دیگر در ملک الگوگ غیره گفتن ممنوع است	۱۱۸	علامت دوست خاص
۱۱۶	راز خود بکس نگو	۱۱۹	در مسلح نبراه
۱۱۶	بفعل عالم شر بر قول او نگر	۱۱۹	و عاصی و صبر نماز
۱۱۶	عادت نمر گاه اختیار کن عبادت ایشان اختیار کن	۱۱۹	اشتغال به عفت غرام حنیه کار پس بر خطر است
۱۱۶	نصیحت فاستان	۱۱۹	خوف سلب اچالان عاملان غرام
۱۱۶	ترجمه بایر وستان	۱۲۰	تشنه لجن از انسان
۱۱۶	چون عیب بود و ششام	۱۲۰	تترقی حق بر انسان
۱۱۶	چونگیری جانور ان	۱۲۰	قاصد خاص به معرفت و تافع در دفع شر
۱۱۶	معمود مسجد نهاده از حاجت		
۱۱۶	خوف سوء عاقبت با نکار اولیا		
۱۱۶	ملاقات سنا فتنه		
۱۱۶	حریت دیدن خط فتنی و حق پوشیدن شنیدن		

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَهُ

الحمد لله على احسانه كتاب فيض الانتساب مصنفه جناب حضرة قدوة العالمين
 زبدة العارفين خلاصة خاندان معظوي نقاده وودمان مرتضوي واقف سرر شريعت
 كاشف استار حقيقت باهر مظهر لقيت سيدي سندی بلجائی وداوئی مرشد المسترشدين
 في الدارين حضرت سيد شاه ابوالحسن احمد نوري الملقب بميا الفتاوى سجاد برکاتيه اهر
 بظلاله العالي الموسوم به

سراج العوارف في الوصايا والمعارف

٩ . سنة ١٣٠٠ هـ

درين ايام ميمنت التزام
 بحسن سعی و انتظام بالا کلام حافظ سراج الدين - محمد ذاکر نام تاجر کتب
 خطه هايون بدايون خادم مصنف کتاب بنام عرف بغرض استفاده طالبان راه
 عرفان و سالکان طريق ايقان باهتمام منشئي محمد آغا جان کهنوي مالک هتم

وَكَيْفَ يُبَيِّنُ لِلنَّاسِ الْآيَاتِ وَالْآيَاتِ وَالْآيَاتِ وَالْآيَاتِ

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE2432

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اوقد سراج المعارف - في قلوب اهل المعارف - فافصح سبل الدين - لمن تنورت
 عيونهم بدليل اليقين - وجعل الشريعة منهاج المستدين - تنضال دونهما شبهة الملحد - وحل الحقيقة
 الحقبة لطنا وظهرا - عين الشريعة وردا وصدر - فساخر الابواب ودونها مسدودة - وكل حقيقة تزداد
 مروءة - وجعل بفضل سبيل السلوك - توصل الملوك - الى مجالس الملوك - وزين التصوف
 بزین الاتباع - وحمل حماه عن شين الابتداع - فخص نعمة القرب والولاية - اهل السنة والقمة
 والهداية - فبهم يقبض - وبزورهم يبتدى - ومن اتقى اثرهم فلن يهلك ابدأ - جلنا الله سبحانه عن
 من الفانزين بجنات ليعلم العرفان واليقين - وافضل صلوات الله واسلم تسليمات الله الذي
 سميات الله والى بركات الله على خير خلق الله وميراج افق الله ومعدن رفق الله الذي منه بدي الخلق
 وعليه انتهى - وبعرف اليه انتهى بل منه ظهر وفيه لطین وتبجلي وفيه لكل وفيه لكل منه الكل والكل الى الكل
 وعليه الكل - وهو الكل - به فاض الجود - واستفاض الوجود فيجوده انعمت اتمار الشريعة والطريقة -
 اوقرت اشجار المعرفة والحقيقة - وعلى آله الكرام - وصحبه النظام - واولياد امته السادة الكاملين - والحمد لله

القادة العالمين - لاسيما على مركز دائرة الولاية - وقلب مدار العرفان والهداية - المحيط بطريقها
والاندلس قبرها - الذي منه فتح وبه ختمته - وعليه تروى منه تقسم - فلا ولي في الكون الا وهو محتاج
اليه - ومتادب في سره من يديه - صاحب قدم علت في التمكن - اطلت الاعناق لها خاضعين
سيدنا دمولانا غوث الثقلين - وغيث الكونين - وغياث الدارين - من حيث الملوك والاولياء
وفرو الاصفياء - القطب الرباني - ابي محمد السيد الشيخ الامام عبد القادر الجيلاني رضي الله تعالى عنه
وارضاه - وحشرنا في خدمه يوم نعلم خداسه في ظله وحاه - وعليها همم - وبهم ولم - ما طلعت طول العصور
في مطالع القلوب - وشرفت شوارق الانوار من مشارق الغيوب - آمين آمين يا ارحم الراحمين
اما بعد ميگويد فقير **سيد الوحيين احمد نوري** ملقب بـ **ميا نصاح** برهرو
قادري برکاتی چشتی نظامی ثبته الله تعالى على طریقه اسلافه الکرام ورضی عنهم وعنهم اجمعين
یوم القیام که دنیا گذشتن و گذشتنی هست و کار با حق قیوم داشتی نه که را شربت خوشگوار
حیات بکام جان ریخته اند لا جرم روزی ساغر تلخ مرگش نیز چشاند - سوار احب و ملک و کرم
فان احب احب الله تعالى لقائه وان کره کره الله تعالى لقائه وذلك حين الغرغرة انصر به
الصداق المصدوق صلى الله تعالى عليه وسلم في الاحاديث الصحاح - پس واجب افتاد بر نفس
تلاش چیزے که آن تلخی را بر وشیرین ترا ز به شیرین نماید و هنگام غرغره به لقای مولی تقدس
تعالی سخت آرزو مند فرماید چنانکه تشنه بنده روزه در شدت تیز و تشنگی و زش سموم
به آب خنک سرد خوشگوار شیرین بلکه از نیمه شب که چون انجمن باشد حکم حدیث حضرت
احدیت جل و علی نیز لقای این بنده را دوست دارد و هر که لقای او محبوب و مرضی خداوند
عز وجل شد ناگزیرا مکن جنت و ملائک محبت بلکه خود حضرت رسالت علیه فضل القسوة
والتيمة به لقائه او سرور و شادمان شوند از نهایت مین معنی متر حدیث اشتیاق التوجه
الى الرتبة و حدیث یالیتنی رایت اخو الی پیدا را آید و انکار ز بهار رست نشود تا قلب از عفا
زائفة صاف و منزه نبود که در حدیث ست اهل البدع شر الخلق و الخلیقة و در حدیث دیگر

اصحاب البدع کلاب اهل النار چگونہ روا باشد کہ حق جل و علی و محبوبان او و نعمت لراہبہا ہیں بلالتیم
 القاحد ترین جہانیاں یا سکا از سگان جہنم را دوست دارند و العیاذ باللہ تعالیٰ انجو و محالست پس
واجب اول نصیح عقائد مطابق نہی نبیہا نیست و جماعت آند کہ حق منحصر در انست و ہما اولیا از کمال الاولیاء
 سیدنا صدیق اکبر و امام اول و علیہ السلام علی مرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم تا این زمان و از نبوت تا عصر
 حضرت امام مہدی و بعد ان ہمہ برین مذہب بودہ اند و خواہند بود و کیف لاکہ من فارقی جماعتہ
 شبرا فقد خلع ربقۃ الاسلام من غسقہ ناسعا و تمندان بہو اسے خودشان مخالفت جماعت اہلسنت کنند
 و باز بنا کردی و ہم از سنت زند و طرفہ آنکہ جو اسے و حواشی خویش و انما بد کہ طریقہ اولیا کرام و مشایخ عظام
 ہیں سنت کہ ما بر ایم و اسچہ کتب و خطب از ایشان در موافقت علمائے سنیاں منقول است
 ہمہ بر ترقیہ و زمانہ سازی محمود است تعلیم آہنہا و غلو تھا بر خلافش بود ایںان خود مبتلا بہ منافقان باشند
 و اسلام سو گند بغزت و جلال خداوندی کہ ما و مشایخ ما و سائر اولیا کرام در ظاہر و باطن و ظلو
 و جلوت ہم بر مذہب اہلسنت و جماعت بودہ اند و ہستیم و خواہند بود ہمہ برین مذہب و ہمہ برین مذہب
 و ہمہ برین بر آئین حقہ شوبم انشا اللہ تعالیٰ ہر کہ غیر این از ایشان نقل کند کذاب و منقرض است
 ما و مشایخ ما و جملہ اولیا و در دنیا و آخرت از دو و از افتراے او نیز رو نیز و ہزاران
 ہزار بار نیز اریم الالبیلغ الشاہد الغائب **واجب دوم** اعمال جوارح باعمال
 صوالح و اتباع شریعت و اتقائے سنت کہ ہر را ہے کہ ازین راہ مخالفت و برکست
 لا و اللہ نہ لبس و خدا کہ لبس و شیطان است

ترسم نہ رسی کعبہ اے اعرابی کاین رہ کہ تو میروی بہ ترکستانت
 محالست سعدی کہ راہ صفا تو ان رفت خبر در پے مصطفیٰ

صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علیٰ آلہ و صحبہ وسلم خدا ترسان باغواے شیطان بیباکیہا و زند و ہست
 رافضول و بی ضرورت گیرندگان آنکہ حقیقت خلاف شریعت است یا شریعت آنکہ وصول
 چون واصل شد شریعت چہ احتیاج جواب این نایا کان بہ ازان تو ان گفت کہ حضرت سید

سید الطائفة حمید بن خداوی رضی الله تعالی عنه فرمود چون او را گفتند اینجا قومی گویند
 شریعت از بهر رسیدن است تا که رسیده ایم بشریعت چه کار فرمود آنکه رسیدن گفتند
 راست گفتند اما تا کجا تا جنهم والعیاذ بالله تبارک وتعالی واجب سووم تخلیه باطن
 از عادات رزیده و تحلیله جانش با اخلاق جمیده کم فیهان دانند چون نماز و روزه کردیم احکام
 شریعت همه بجا آوردیم و ندانند که شرع مطهر چنانکه نماز و روزه فرض و ریا و زنا حرام و روزه
 همچنان اخلاص و تواضع و وفا و صفا و غیره با اخلاق فاصله فرض و ریا و تکبر و غدا
 و غش و غیره عادات رزیده حرام علم و عمل اینها نیز جزو اعظم از شرع و اتباع او
 آن سیکه رو بچو ارج ظاهره دارد و این دگر بسیرا بر باطن ظاهر و باطن سرور را بتاریا نه شرع
 تشقیف کنی ز بهار که دم از اتباع شریعت نه زنی. واجب چهارم تصفیه سر از غیر
 خدا که اقصی المراتب و منتهی النهایات است حصول یقینی را راسیه نهاده اند که نامش
 سلوک است و بمقامی میرسد که نقبش تصوف مغزین علم و مرکز دائرہ اش ایمان
 یک سخن است که باو ایمان است اعنی مراعات دقائق شرع و تخلیه قلب از بقایای شرک خفی
 که در حدیث او را نهان تر از رفتار مور فرموده اند تمامی علوم سلوک بر تفاوت طرق و تنوع
 اوضاع شرع همین یک کلمه صاحب جو امع الکلام صلی الله تعالی علیه و سلم است که الشکر خفی
 سن و سبب النعل تا بدانی که شرع مطهر محتوی بر همه علوم است و هر چه بیرون از دست
 باطل و مذموم است بیقیدان آزادی پسند نفس و شیطان را در قید و بند بنگ زد و بچو
 کردن و موئے سرتا بکمر رسانیدن در شش تراشیدن و حریر پوشیدن و فرمهر شنیدن
 و رقص فواحش دیدن را سلوک گرفته اند و استهزاء به شرع و تحقیر و عدوت علماء
 شرع و اعتقاد حلول و اتحاد و نعره الی انما الله را کمال تصوف بوقت صبح شود و بچو روزه
 معلوم است بلکه با که با نعت عشق و شب و بچو به لذت فقیر درین جزو زمان بحالت بچو هم بود و آگام
 و تراکم اقسام استقام بر اے یا دگاز خود و تذکیر پس ماندگان و متوسلین خاندان

بطور انموذج کتاب مختصر مشتمل بر هفت لمعه در وصایا و عقاید و تصوف و سلوک و تقویات
و اخلاق و فوائد پر داخته و بلحاظ تاریخ بنام **سراج العوارف فی الوصایا و المعارف**
سمی ساخته و المثل من لهدی تعالی ان یجعلہ خالصا لوجه الکریم فیغنی بہ وقارہ و کاتبہ
و الناظر فیہ یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتى اللہ قلب سلیم و صلی اللہ تعالی علی سیدنا

محمد و آلہ و صحبہ اجمعین الی یوم الدین و الحمد للہ رب العالمین

لمعه اولی در وصایا

اعلموا ایها الاخوان - که فقیر را سفر آخرت در پیش است بلکه قریب رسید لهذا حسب
سنت نبوی علیہ التحیة و التناوہم بہ تقلید اسلاف کرام و اباء و اجداد خویش بوصایا و احکام
و دل از دنیا بے دلی برداشتم و از جمیع معصیات و کسایات توبہ کردم و آئندہ مادم
حیات اجتناب و زریتم او تعالی جل جلالہ و عم نوالہ توبہ فقیر قبول فرموده بخشد و طفیل
مرشدان طریقت عالمیہ قادریہ مرا و محبان مرا بیا مرز و بمراتب علیا و در ارج اولیا رسا
و بجز ارقدس انبیا و صدیقین و شہداء و صالحین جای قرار دهد و حسن او لنگ رقیقا
امین یارب العالمین **تصحیح و وصیت اول** انکہ بعد قبول ایمان و اسلام بر بند
اہلسنت و جماعت استقامت کنند و بر مسلک حنفیہ و مشرب قادریہ ظاہر و باطن خود
را از رستم و پیر رستم و از بد - یعنی ظاہر بشریعت غرا و باطن بطریقیت علیا موافق سازند
و در شریعت تسبیح امام اعظم ابو حنیفہ کوفی و در طریقت تسبیح حضرت غوث الاعظم جیلی
رضی اللہ تعالی عنہما باشند و متابعت و انقیاد جملہ احکام اسلام بر خود لازم گیرند - و در
اداب علماء و فقره کوشند و خدمت خالقاہ و در گاہ سجا آرند و حاضر می مساجد بجا
نماز جماعت اختیار کنند - بالخصوص در ادب الدین و شیخ طریقت و استاد علوم دین
و اولاد ایشان باقصی غایت کوشش نمایند و شیخ طریقت خود را افضل از ہر شیوخ
طریقت زمانہ در حق خود بدانند و خود را از ہر خلق اللہ ذلیل و مبتذل تر شمارند - و در دم

متواضع و منکسر مانند و و هم آنکه بعد از متابعت شریعت به طغی می چه در اقوال و چه در افعال
 و مواظبت بر احکام طریقت بر دست پیر می می نشوند که در و سئو شریک باشند یکی
 مسلم سنی المذهب دوم مستقیم علی الشریعت سوم صحیح المسلك یعنی در اسلام مذاهب
 اهل سنت و جماعت و هشتمه باشد و بطاهر یا بنده شریعت و در طریقت مرید خلیفه شیخ
 صحیح السلسله باشند آنکه بغیر ارادت و بیعت و خلافت از شیخی خود بخود بلا اجازت مرید
 می کنند و مردمان را از راه فریب در مسلک ارادت آرد. اللهم حفظنا من سوء عهالنا
 پس واضح باد که بعد حصول بیعت بر سبب اینچنین شخصی که صفات و گذشت بخود و چند عی قیام پذیرفته
 به مجاهده باطن متوجه شوند و بعد حصول نسبت این راه منصب استخلاف حاصل کرده اند
 بیاد الهی مشغول باشند و از خدا بجز خدا طلب نکنند چون خدا را یافت همه اشیاء را یافت
 چه با سومی الله چیزی نیست و هر چه که هست همه اوست یعنی تنها همه اوست الا کل شیء
 ما خلا الله باطل پس طلب غیر مفیئده و لا طائل و یک لمح و یک آن از یاد او تعالی
 غافل نمانند و می غفلت رواندازند و خود را فرصت ندهند تا که فرصت نیابند سوهم آنکه
 بیعت بجز خاندان خود چه از اولاد شیخ خاندانی خود که خلافت از ابجد خود و داشته باشد و چه
 خلفا شیخ خاندانی خود بجای دیگر کنند بهر حال علما شیخ خاندانی خود حتی الوسیع و الاکثر
 نگذارند و بجز پیر خود با پیران اقران و امثال دیگر درین کار سر و کار ندارند سه باغ مراد حاجت
 سه و سه برست + شمشاد خانه پرور را از که کمتر است - ای پسر چون شرف بیعت حاصل گرد
 پس پیر دیگر رجوع مکن مشورتا هر جای مشهور نشوی - الا ماشاء الله زیرا که الفروقات تبسیح
 الحمد و رات اگر چه این وصیت حسب مفهومش عام است مگر خصوصیت با اولاد خاندان بر کاتبه
 مار هر ویه دار و چه اسم آنکه در حصول علم دین بقدر ضرورت از کتاب سنت و جہد بدین
 نمایند و اینکار را بجله امور مقدم دارند بعد در طریق باطنی قدم نهند زیرا که صوفی جاهل غافل
 بیسلم سخره شیطان است و محض میچکاره و ناقابل قبول علاوه ازین آن ترقی مدارج و

ترفع معارج و درک فواید که عالم را درین راه حاصل میشود جاہل را از ان نصیبی نیست آن توفیق
 و وقایع که سالک با علم را میسر شود معیلم را از ان چه نصیب الا ماشاء اللہ شاید که او تعالی
 از فضل خود بنواز و برتر از اعلی رساند و از صاحب علم هم مرتبه بلندتر سازد محال نیست مگر
 نادار و توقع ست و النادر کالمعذوم اللهم ارزقنی علما نافعا و فها کمالا و در فانا تاما و لا تبطلکنی
 بالجهالة و الغفلة انک رب عالم و انا عبد جاہل غافل برحمتک یا ارحم الراحمین مناسب مقام
 حکایتی بیاد آنکه تحریرش مفید بنماید از زبان فیض ترجمان جدی و مرشدی حضرت سید شاه
 آل رسول احمدی قدس سره الغریر شنیده بودم که در روز شریف حضرت معصوم و وحشی
 رحمة اللہ علیہ درویشی وارد شد که نسبت قوی و عالی خوب و دشت چند آنکه گروه کثیر از اہل شهر
 معتقد کمالا تش شده پس خویش رجوع آوردند بالاخر مردمان شهر صاحبزادہ را شورا نیند
 کہ این درویش در شهر با یان چرا آمده و مردمان شهر را چگونه بر کمال خویش رجوع میکند اکنون این
 را شهر بدر کردن مناسب است این مشورہ نموده صاحبزادہ را آتاده کردند و ہمراہ خویش بردند لیکن بوجہ کمال
 آن درویش تازه دارد تیغ قدرستی بر آزارش نیافتند و صاحبزادہ در آنوقت صغیر سن بود و در محض
 شورا نیندن مردمان شهر مخالفت درویش اختیار نموده بودند لهذا آن درویش صاحبزادہ را پیش خود
 طلبیدہ مہربانیا نمود و الطافا فرمود نصیحت کرد کہ بابا اتول علم بخوان بعدہ دعوی فقیری کن چرا
 کہ عابد جاہل منفرہ شیطان است و چونکہ پیشواے عالمی شدن صاحبزادہ را مقدر بود لهذا
 بر نصیحت آن بزرگ عمل کردند و رسیدند بدرجہ کہ رسیدند پنجم آنکہ کہ اگر اہل
 او تعالی نظر آید دست شما و دامن او با وے بہ نیاز پیش آیند و خدمت
 او را سعادت کوین دانند لیکن بہوشیاری تمام و آگاہی تمام درین مقام قدم نہند
 چرا کہ درین زمانہ اصلیت این امر مفقود است و جنسیت ظاہریہ موجود بچرب زبانی و غیرین
 بیانی کسی فریقہ نشوند کہ این گروه در ہر وقت اعراض الکبریت الاحمر بوده اند پس باید کہ
 در دامن نزدیر کسے گرفتار نشوند و بگوشہ عافیت نشسته بعبادت الہی پردازند

و واردین و صادرین را به بیان جوین حسب مقدار خود و متواضع شوند و خدمتکاری نمایند مسائل
 را حتی الوسع محروم گردانند و بکار ذاتی خویش به کسی از اهل دنیا چالپوسی و تملق و لجاجت
 نه نمایند که سازنده کارها کار ساز است مگر بر بسے کار دیگران خصوصاً برادران دینی و یقینی خود
 با هر کس لجاجت و تملق و چالپوسی نه نمایند و حتی الوسع والا امکان دران ساعی باشند و خود را
 دران کار مضرت و نقصان نمی بینند تا هم از ان در گذر نکنند که حکم چنین است و شمار برادران را
 درین امر به سبب بیج و بال و کمال نیست **ششم** آنکه بعد از اطلاع بر مضمون آیه تشریف
 اطیعوا الله و اطیعوا الرسول که همین آیه وصیت جامع و مانع گشتن ما بود بنا بر اصلاح خصوصیات
 و رفع تنازعات مقدمات به محکمه عات حال رجوع نه شود بلکه به کتاب الله یعنی قرآن تفسیر
 و سنت و شریعت رسول صلی الله علیه و سلم که حدیث و فقه و اصول و تفسیر است رجوع نمایند
 و بران عرض کنند و بسوی او و سازند چنانچه بعد آیه مذکوره در آیه دیگر آمده که فردوه الی الله
 پس رجوع و رد بشریعت مصطفوی علی صاحبها الف الف صلوة و سلام واجب العمل
 و عین ایمان است درین فکر و اندیشه بودیم که دلم با من عتاب کرد و جانم بیج و تاب خورد
 بقول مشهور که خود را نصیحت و دیگران را نصیحت - ای کار و سیاه تو چه هست کرده که باید کرد
 به نصائح پیش می آئی و خود را از ارباب نصائح پذیرفته غلغله نپذیر نصیحت با وج افلاک میرانی
 اینهمه سر بسپرد و سوسه شیطانی است که در دل تو جا گرفته و ترا بر نبرد و نصائح می آرد و ترا بر کمال
 او اطلاع نیست مباد که ترازویان رسانند مضمون آیه تشریفه بحون ان یحجدوا با طم الفیعلوا و آیه
 لم یقولوا لا یفعلون در زمین خود دارد و از شر شیطان دور باش آنچه میکنی همان کو و هر چه
 میکنی همکین تا ترا خلق بر همه توصیف و تعریف کنند که تو میکنی نه آنکه برخلاف آن ستایند
 و تو بران تصور افی شوی که این امر خوب نیست لیکن با اینهمه چه باید کرد در فعل ما منکر گفته ایم
 بر قول بنکر که شرمساریم اگر پدر خواب و آواره شود تا هم خرابی بسپرد و امید دارد که گوییم
 نه نسقم هرگز - و اگر دگر نه زخم هرگز نه نویدیم ز آستان کرمیت - زیرا که یکی را دونه گفتیم هرگز

هفتم آنکه بر دین خود چنان سخت و مضبوط باشند که دیگران متعصب و اندرز پر که تعصب بر دین
 حق نشان مقبولیت است و محمود و تعصب بر دین باطل علامت شقاوت است و مذموم و باطل
 و سزاگدن و غیر بالنس و الفت گیرند و از امر و اهل دنیا و اغنیا بگریزند و اجتناب زنند و افساق
 و فجار و کفره فخره و مشرکین خود را دور دارند خصوص از صحبت و انس فاسق متعلین و در دین اسلام
 و کافر و مشرک سطلق زیرا که صحبت بدشمال متعناطیس و آهین دارد یعنی صحبت بدسیرت بدچنان
 سیکشد که آهین را متعناطیس نیز خداوند تعالی میفرماید لا یتخذ المؤمنون الکافین اولیاء من
 دون المؤمنین برین آیه نیز لایحه عمل دارند تا از ورطه هلاک نجات یابند و از ملاقات اهل دنیا
 و امر و ملوک و سلاطین اگر چه صالح و عادل هم باشند گریزان باشند چرا که صحبت فقرا
 با غنیا حکم هر بلابل دارد که بجز در جرحه نوشی هلاک و تباه و دل عارف را سیاه میگرداند بلکه
 عکس قلب دنیا داران هم قلب عارف را زیان رساند الناس علی دین ملوکهم هم ازین جا
 گفته اند و امر و از ملوک علاوه معنی معلوم در اینجا بر غایت در حق هر مغلوب نشنیده قصه قضای
 حضرت امام قاضی الانام سیدنا ابو یوسف رحمه الله تعالی علیه که چون ایشان قضای بغداد
 قبول فرمودند حضرت شیخ معروف گریخی قدس سره یار هدم و هم مکتب ایشان از ایشان که
 ملاقات کردند گفتند و برویم میایند یا که ترسم که دلم از این روزی که قضا قبول کرده آید
 از دیدار شما سیاه شود الله الله این چه مقام است و چه مقام بر قضای حضرت امام قاضی الانام
 غویبند که مجلس به عدل اعم و انصاف اعم الا مال بود و مقوله شیخ معروف رحمه الله علیه ابیید که چاه گفتند برین
 تمثیل بمقایله بیان گفتند باز از روزی که ابو یوسف رحمه الله علیه قاضی شد در طریقه ملاقات شیخ
 به او نشان چنین طور بود که وقتیکه می آمدند جای قیام را تار یک میگردند و قاضی الانام پس
 شیخ می نشستند و روزی با و شاه آن زبان از حضرت قاضی الانام قدس سره استدعا
 کرده که میخواستیم که بواسطت شما از حضرت شیخ مشرف بسلام شوم فرمودند که امیذندارم که
 قبول فرمایند که با من در ملاقات چنان حال است پس به نسبت شما چه گفته آید بهر حال

عرض خواهم نمود اگر قبول شد خواهم برود ورنه مجبوری است روزی حضرت قاضی محمد قدس
 تقی بر سبیل تذکره استماعی شاه عرض نمود تنفیض شده فرمودند که ای برادر چرا در پی
 از ارم کمر بسته آید از ملاقات شاه خوف سلب ایمان است الغرض بعباسیاری قیل و قال و
 انظار الشیبه و فراز بیاس خاطر جناب قدس سره اجازت باین شرط داده شد که آمده پیش پادشاه
 شما بنشینند و بواسطت شما آهسته کلام کن یعنی هر چه گوید آهسته بشما گوید و شما باین بگویند و زیاد
 نه نشیند صرف سلام کرده امر فروری گفته برود و عاقبت همین شرط شاه ملاقات را غنیمت و نشانه
 حاضر شد بعد سلام عرض نمود که خواهم که دعوت قبول فرمایند شیخ ابافرمود گفت نزد من که می
 مال حلال و غیره جز ترکه پدرم نیست از آن بخورم مراد العرف کفایت خواهد کرد و در صورت خرم شد
 و باقی ماندن حیات از مال استناد خود یعنی امام عظیم رضی الله عنه که آنرا هم مثل مال پدرم از وجه حلال
 میدانم قرض گرفته گذر خواهم کرد و از آن بقدر قوت لایموت خواهم خورد و این تکلیف و ملاقات تمام
 کرد و شاه را اذن رخصت داد و خود بعبادت مشغول شد ای برادر خدا تعالی دنیا آخرت
 و از آن روز گاهی بسوی آن ندیدم پس مخلوق اسم اطاعت خالق و احمیت که بسوی دنیا
 نه مگر ندیدم چنان باید که با اهل دنیا اختلاط ندارد و انس یگیرد مگر آنکه براسه حق تعالی باشد و شریعت
 عبادان رخصت دهد البته عن الحاجة بقدر حاجت معامله روا دارد که این را دنیا میگویند و خود
 بحقیقت دنیا نباشد مثل جمع اموال بنا بر بد و غر با و مساکین و انصار هم سفر حج و ادای حقوق الله
 مثل زکوة و غیره و ادای حقوق العباد مثل نان و نفقه زن و فرزند و ذوی القربی و الیتیمی و المسکین
 و بقدر قوت لایموت براسه خود که فرض است و جائے واجب و جائی استحب و جائی سفیه
 و این دنیانیت و نه این را دنیا مانند تعریف دنیا مولانا می رومی چنین گفته است حیات دنیا
 از خدا فاضل بدن + لے قماش و نقره و فرزند و زن + پس غفلت را در معامله حق تعالی
 راه ندید که همین دنیا است و جب الدنیا را من الخطیبات گفته اند باید که از آن متنفر شود -
 آنکه خلق خدا را از این دنیا بپندارند که از این دنیا بپندارند مفسون حدیث شریف

الرحمن بر جسم الرحمن تبارک و تعالی ارهوا من فی الارض یرحمکم من فی السماء ارهوا یرحمو حق
 ذوی القربی و الیتیمی و المساکین ابن السبیل و زن و کز و کل سوخته و مومن و مسلم و مسلم
 چنانکه او تعالی بران حکم کرده است نگارند و با ایشان به احسان و مدارا سلوک نمایند و
 خود را از اخلاق حمیده مثل محبت و اخلاص و موافقت و داد و مروت و احسان و غیره ^{لعل}
 محلو دارند و از عادات مذمیه مثل بغض و عناد و نفاق و عجب و کبر و دروغ و زنا و ولایت محال کهنی
 پاک و منزله دارند تا که صفت ملکوتی پیدا آید و صفت حیوانی و شیطانی زایل گردد و از گناه
 صغیره و کبیره و اصرار بر صغیره که حکم کبیره دارد محترز مانند زیرا که فاسق معین در شرعیت بدترین و نامست
 سزا دارند لیسه خوف سوئی خاتمه دارد اللهم حفظنا من سوء و خاتمتنا و از ارتکاب بدعات
 سیئه و محدثات در دین باز مانند بدعت از فاسق معین هم بدتر است و نماز خلف و حلال نیست
 آنکه فاتحه سالانه فقیر که آنرا در عرف عرس گویند هرگز هرگز به تکلف نکند زیرا که تکلف
 در شرعیت ممنوع است و فقیر و داد از تکلف نیست هر چه که مسیّر آید قدری قلیل از ان حسب تقدر
 خویش صرف نمایند و مقروض نشوند و از بلا فکر و تشویش اریند و در انجامی در عرس بجز تلاوت قرآن شریف
 و حدیث شریف و درود شریف و کلمه طیبیه و ذکر اندک چیز دیگر از بدعات نباشد یعنی چنانکه فی زمانه
 مروج است هرگز هرگز نکنند مثل کثرت روشنی فصول و آتش بازی و خراش و غیره و احضار
 قوالان بنا بر استماع نا اعلان هرگز هرگز روان دارند و همچنین از دیگر اصرافات بیجا بمصدق کلوه
 اشترک و لا تسرفوا انه لا یحب المسرفین اعراض نمایند و چه بیکه شرعیت بدان رخصت نداده است
 بگذراند اگر چه فقیر سنگر سماع بطوریکه قدما حشیه فصول الله علیهم اجمعین شنیده اند نیست نگاه
 گاه در مجالس مزارات اولیا و حاضر شده سماع شنیده است مگر چونکه درین زمانه در عامه مواضع
 سماع با شراط اباحت یافته نمیشود و لهذا مجبوری بجز ترک علایج ندیده زیرا که اهلیت شنیدن
 سماع در نیوقت پر آشوب منقوض است و بالقی شرک الله هم معدوم پس ترک سماع به ناجاری ضروری
 و واجب مد ورنه عند الضرورت بر اهل رخصت هم بوده است و هر ^{آنکه بخواند}

ادراد و وظائف خانقاه و درگاه و تلاوت قرآن شریف و در و شریف خصوصاً دلائل الخیرات
 و حسن حصین و حرز یانی و حزب البحر و اسماء العین و شیخ و غیره با موافق معمول خاندان
 برکاتیه مداومت کنند و حاضر فی مسجد نگرارند و پنج وقت نماز به جماعت ادا کنند و به ذکر
 و شغل و مراقبه و غیره کار بندشوند و ازین طریق خاندان برکاتیه اصلاً تخلف نوازند و بطایفه
 موافق شرع شریف و باطن موافق صوفیه صافیه خود را دارند و گاهی نماز جماعت در روزه رمضان
 نافه کنند و بلا عذر شرعی اصلاً نگذارند و تعظیم و تکریم شیخ خود بلکه جمله اولاد و برادران و قرابتیان
 و غلامان و هموطنان شیخ بر خود لازم دانند و همچنین بوالدین و استادان خویش پیش آیند
 و برواحسان بالیشان حتی المقدور کنند و دعای ایشان بحق خود گیرند و هر که از خود
 سمر و برگزیده تر بود با وی در گفتار و رفتار پیشقدمی نکنند الا بضرورت بمجبوری محض مثلاً
 خوف فوت تکبیر اولی یا جماعت و مثل این که در نیجا سبقت در مشی کرده شامل شود و اگر
 غریبی آید و حال خود گوید باید که توجه دل بشنوند و رفیق و ملائت با وی کنند و نفر نکنند
 و چین بر چین نیکنند و غصه که با طاعت قریب و از معصیت بعید مانند سیما از معصیت خبیث که
 از بدترین گناهان و محل سخت ترین و عید است احتراز کلی و از بدیاری و هم آنکه با تیمیان و
 غریبان و مسافران و کنیزان و غلامان و ضعیفان و پیران و معذوران و غیرهم به محبت پیش آیند
 و برواحسان نمایند که آخرین وصیت رسول ماست صلی الله علیه و سلم و بنظر تحقیق بنشیند و محبت
 نگیرد و اگر گیرد خود هم شریک شوند و هر چه خود خورند ایشان را نیز همان خوراند و لباس خاندان
 خود پوشند و آن را بیکه اول تمام موی سر حلق دارند که هادت مستمره بر رگان مار سره بود
 و حالا هم هست و کلاه و دو پلویا قدحیه که بر دو کنار آن یعنی بر دو گوشه اش قدری بشکل لاشه
 میباشد بر سر بندند و خرده قدری در تن پوشند و سید بر کمر بندند و عمامه بر سر چینند
 و از تهنید خواه از سر ایل کشاده کنبین ستر عورت پوشند و دوشه که بقدر و در و در طول باشد
 بصورت ملا در گویا و بپزند و این همه لباس را سوای آنرا که ضرورت ندارد اگر رنگ گیر

یا ملائکه می خوش و یا سیاه یا دیگر رنگ سوائے معصوم و غیر عفر که حرام است مصروع کرده بپوشند
هم مصداقه ندارد و بمطالع کتب حدیث و تفسیر و فقه و اصول و تصوف و سلوک و غیره با شریعات
النس و عبادت گیرند و مناسبت پیدا کنند و اوقات شبانه روزی خود اکثر بان مصروف اند
و در شریعت و طریقت مقلد محض خود را دانند و از دعوی اجتهاد در بیچایند هر دو طریق اینقه زنهار
زنهار و در باشند در شریعت خفی و در طریقت قادری خود را دارند و مقلد همین حضرت خود را
ورنه انجام بند خواهند دید چرا که انجام ترک تقلید دین او ان همانا الحاد و زندقه است و بر سر
سر و کار به امام اعظم و در طریقت بحضور غوث الاعظم رضی الله عنهما دارند و غلامی پیوسته زنهار
زنهار گذارند که از منفعت لاشیت خالص این خاندان برکاتیه مار بر رویه بغلامی خاندان غوثیه لاشیت
و با همه غلامان موروثی و ملک پرورده درگاه غوثیت باب حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه استیم
و حضور غوثیت باب اسر حلقه جملة اولیاء الله و اندک ایشان نبی ماصی الله علیه و سلم را نیابند و چنین نشان غوث الاعظم
رضی الله عنه را در لیا نشانند که اگر تا تم ولایت نمودند چنانکه رسول اهل الله علیه و سلم خاتم نبوة و رسالت هم بودند
و عطا کنند که غوث الثقلین رضی الله عنه جملة اولیاء چه تاخر چه معاصرین و چه حاضرین و چه غائبین از بنفاهت
بنفای تقوی بنده علی رفته کل ولی الله تعالی و این دعوی حق صاوت باین کلمات طبعه را القاب الله
تعالی از جانب ای و حالت صوفی پوشیاری سر بر زود بانها را آن در حالت صحنه و سرکه ماسور و مازون
بود که علی الاعلان این شان ارفع خود انها کنند و ماسور بود که هرگز نگردد ولایت از وی باز گیرد
و سلب نماید و آنکه باز تصوف زمانه که بظاهر صوفی و باطن بغی اند لباس صوفی محض بر بنای نمود پوشید
و نفس الامر با صوفیه که هم نسبتی نداشته گمان میکنند که این مقوله را رسیدن غوث الاعظم رضی الله
عنه در حالت سر بر زود بود پس معاذ الله هیچ اعتباری ندارد و لایعوبه باشد و بالفرض اگر اعتبار
هم کرده شود پس از لفظ ولی الله درین مقوله اولیاء هم صحر بلکه حاضرین جلسه وقت مراد خواهند بود
اولیاء غائبین ازان جلسه هم داخل خواهند شد این کسان در تصویرت سیم چه ضرورت از تعمیم
تخصیص میگردد میگویند که در تسلیم تعمیم فضیلت حضرت غوث پاک رضی الله عنه بر فاضلترین ایشان

لازم می آید و آنچه آنست که از متقدمین بعد استثنای انبیاء علیهم السلام که بالاتفاق افضل از همه عالم
اندجه بلا آنکه وجه جنس انفس افضلیت بر سائر صحابه کرام و اهل بیت عظام و ائمه اطهار مشهورین رضی الله
تعالی عنهم جمیعین ثابت میشود و از متاخرین هم افضلیت بر حضرت امام مهدی علی هدیه و علیهم السلام
که باعتبار اخبار و آثار افاضل اندواز و دیگر دلیس لازم همانست که اولیاء هم عصر یا حاضرین جلالت و کرامت
مراوشوند تا که ازین حادثه غلطی و نجات حاصل شود و بگویم که این اقوال ایشان مروود و اندر محض
سفاهت و ضلالت و گستاخی و بے ادبی - این کسان از ولایت نصیب ندارند و سلسله تاجهم در محض
انجین عقیده کاوزه ولایت ایشان سلب خواهد شد مثل شیخ صنعا و غیره و اگر کسی شبهه کند و گوید که
انجین کلمات دیگر بزرگان هم گفته اند پس تخصیص غوث الاعظم رضی الله عنه نموده - گویم که اولاً
انمیقولم از کسی بامر الله سبحانه و تعالی صحو سر بر زده است و نخواهد شد زیرا که مخصوص بان جناب است
و هیچ نقطه از هیچ عمایه متقدمین و اکابر متعذرین تصریح باین معانی نیست و حال ثبات و عدالت
متاخرین زمانه بمقابل متقدمین معلوم که نسبت ذره به آفتاب هم ندارد و پس چگونه و ثوق بر صدق
مقالات ایشان کرده شود - و لوفضایی بعد تو اترند رسیده و نه بدر بر قبولیت جمهور اولیاء الله آمده
فلذا لای حقیت و استدلال و وثوق و تمسک گرفتن نیست بخلاف مقوله شیخ ماضی الله عنه که بعد
تواتر مع تسلیم جمهور اولیاء الله رسیده سیما خواهر بزرگ سلطان الهند خواجہ معین الدین حسن چشتی بخیری رضی الله
تعالی عنه که بالاتفاق از جمیع اولیاء هند زیاده شرف و بزرگی دارند و از همه ایشان و افضل ممتاز
اند چون انمیقولم حضور شنیدند همان زمان بر حضرت ایشان حالتی طاری شد و آن حالت فرمودند
بل علی راسی و عینی - و تمامی اولیاء الله از شرق تا غرب و از جنوب تا شمال قابل انمیقولم شده اند
و با عترت آن رطب اللسان بوده و گردن القبا و حمیده اند و اصلاً از ان راه انحراف نوریده اند
پس از تصدیق جمهور اولیاء الله تعالی با مخصوص سلطان الهند افضلیت حضرت غوث الاعظم
رضی الله عنه بر سائر اولیاء بدره یقین پیوست **قائده** در سند انمیقولم از سلطان هند و از
کتاب تصریح الخاطر فی مناقب الشیخ عبد القادر از مولفات عبد القادر بن محی الدین الارطلی بامریغیه

ودر شده السيد عبد القادر غريب الله بن السيد عبد الجليل الحسيني في بلدة احمد آباد في منية
 الحادي عشر في المستغفلة خواج معين الحق والدين الحشيتي من النوث الاعظم رضي الله تعالى عنه ذكر
 قدوة المشايخ وقطب الخلائق امير محمد الحسيني في كتاب لطائف الغرائب عن لسان قطب العالم الفقيه
 محمود نور مصفحة الودود لما قال النوث الاعظم بامر الله قدمي يده على رقبة كل ولي الله وضع
 جميع الاولياء رقابهم وكان خواج معين الحق والدين في ذلك الوقت من الشبان مجاهد ابرضا في
 خارجيل من بلدة خراسان في مجر واطلاعه على هذا الامر الا بهي با در الى تقديم انحاء راسه على راسه
 ووضع راسه على الارض وقال بل على راسي وكشف الله هذا الحال للنوث الاعظم
 في الحال فقال في حقه في مجمع من الاولياء ان النجيات الدين بسوق في وضع رقبة اولياء الله و
 احبابه بقبوا شجرة و حسن ادبه صار محبوبا بالله ورسوله وسيعطي زمام لشرف الهند في هذا كمال ما
 قال رضي عنه الله الملك المتعال وقال مولانا الشيخ محمد جمال الدين السهروردي في سير العارفين
 اجتمع معين الحق والدين الحشيتي مع النوث الاعظم رضي الله تعالى عنه في جبل من الجبل وصحبت مع
 حضرت سبعة وخمسين يوما مع الليالي واستفاض من حضرة الواع الفيس جميع الباطن والكمال
 وذكر السيد ادم التقي بندي في نجات الاسرار انه جرى في مجلس شيخ فريد الدين گنجشكر و ذكر
 وضع قدیم الشيخ علی رقاب الاولياء فقال لين قلت في ذلك الزمان وضعت قدمه على رقبتی
 وبالاختار اقول علی صدقني لا سخي معين الدين بن الدين ووضع قدمه على رقبة من نصبي ان
 اقول علی صدقني وقال الشيخ نور الله حفيد الفقيه الشيخ حسن القطني في اللطائف القادرية شيخ الويلين
 معين الحق والدين الحسيني طلب العراق من النوث الاعظم فقال له النوث اعطيت العراق لشهاب الدين
 عمر السهروردي واعطيتك الهند فو ان الله عليهم جميع غزيري از غزيران خاندان صابري
 چشتي و درین مذکوره قول بدار و رے با فقیر گفت که بنابر استیعا ب یعنی احاطه کردن این قول
 کلی جمله افراد جزئی یعنی سایر اولیاء را چه با تقدم و چه بهر وجه تا آخر سواي آنها که مستثنی اند
 چنین معنی از این قول مراد گرفته اند اولی است که از ما تقدم بعد از ان شاء الله انبیاء علیهم السلام

مع حضرت عیسیٰ علیه السلام که مکرر خوانند آمد و انجمله بالاتفاق افضل کل خلائق اندو قدم بر صحابه البیت است
 مثل قدم پسر بر پدر است و از همه بهتر تا آخر قدم بر سائر انیان یعنی معاصرین و متاخرین مثل قدم پدر بر پسر
 یعنی در صورت اول قدم را چنان دانند که کسی پسر خود را از کمال شفقت بوجه سعادت و نیکبختی او بردوش خود
 بر نشاندین صورت فضیلت پسر بر پدر لازم نیاید چنانکه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم موی علی را بردوش
 خود بنا بر بست شکنی نشاندند و چنین را بردوش خود سوار میکردند این مثل اعلیٰ الطباق دارد و در صورت
 ثانی قدم را چنان دانند که کسی قدم پدر را از کمال مرتبت و حریت رتبت او تعظیم و اجلاا بر سر خود می نهند
 و در صورت البتة فضیلت پدر بر پسر است و همین افضلیت و نیچا مقصود است پس ازین تاویل القباحة
 فی التعمیه انتهی مرقوله العزیز المذکور سیکویم اگر چه این تاویل هم ممکن است مگر حاجتی ندارد و نه آن تعمیم محتاج
 تاویل و تغیر و تبیل است زیرا که استیعاب و احاطه مقوله مذکوره بر سائر اولیاء الله را برای صحت ضرب
 لفظ ولی الله در قلمی نهاده علی رقبه کل ولی الله وافی و کافی است چرا که تغییر این مع عیسی علیه السلام مشهور
 بلفظ انبیاء و رسول اند و اصحاب کرام رضوان الله تعالی علیهم معروف بلفظ صحابه و البیت عظام موسوم
 بلفظ البیت و انما البیت علی جبرهم و علیهم السلام معروف بلفظ امام اند و اطلاق کلمه ولی الله بر سائر مدعیان
 بعد از ایشان ردایافته در فضیلت است بدانکه مسلمانیان بعد از رسول صلی الله علیه و سلم افاضل خود را جویست
 آنجا بنام نه بر دزدی آنجا جوی را که البیت صحابه رسیدند تا بعین خوانندند و آنرا که بعد از ایشان حج
 تا بعین و بعد از آن خواص است را از یاد عباد گفتند خواص قوم با سم صوفیه و تصوف من فرو گشتند و این نام
 بعد از ائمتین بهر بی بر ایشان اطلاق یافت و اول کسی که او را صوفی گفتند ابوالمشیم بود پس از لفظ صوفی
 را اینهمه با خود نمودند مشتقی شدند و به آنکه تاویل کرده شود یا تغییر داده شود هم تفصیل بر فاضلتر خود
 لازم نیامد

مجموعه صفیهان حضرت محبوب الهی قدس الله تعالی سره العزیز را
 بر حضور پر نور محبوب سبحانی رضی الله تعالی عنه فضل نبند که آنجا نسبت
 است و اینها بصفت است قول

لقب پاک حضرت سیدنا عیسیٰ علیه الصلوٰۃ والسلام روح القدس و لقب قدس حضور پر نور سید عالم
صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم روح الحق اینجا خوانند گفت حق آنست که مقام محبوبیت بالذات صفت
پاک حضور اقدس سید الجویین است صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم دیگر کسی را که از این مقام اعلیٰ حلی و اوہ اند
عکس و ظل همان محبوبیت است صلوٰۃ اللہ تعالیٰ و سلام علیہ لقب پاک حضور والا صلی اللہ تعالیٰ
علیہ وسلم حبیب اللہ بود نسبت بنفس ذات چون بر تلو و بر آقاسی مایان رضی اللہ تعالیٰ عنہ تافت لقب خباب
محبوب سبحانی گذشتند برای سری که بر عارف نہان نیست چون بعد حضور رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت
محبوب الہی قدس اللہ تعالیٰ سرہ العزیز تبارین بجویش یافتند نسبت بصفتش نحو استند تا احتمال مساوات
با حضور پر نور سیدنا عیسیٰ علیہ السلام رضی اللہ تعالیٰ عنہ پیدا نشود بلکه نسبت بذات کردند کہ احتمال مساوات
با حضور اقدس سید المرسلین صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم نیز نہار راہ نتوان یافت چنانکہ بر زمینہای ممبرکدہ است
کہ سید عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم بر زمینہ بالا قیام می فرمود صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ نیز دوم گزید
فاروق اعظم رضی اللہ تعالیٰ عنہ نیز بر زمین چوں نوبت بہ عثمان غنی رسید رضی اللہ تعالیٰ عنہ نیز بر زمین
بالافت از یعنی پرسیدند فرمود زمینہ فرو تر بود اگر بر زمینہ زیرین استاد تو هم مساوات با فاروق شد
و بر زمینہ دوم با صدیق اکنون کہ بر زمینہ بالا یم سجس گمان تساوی با سید عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم
نہ بود معنی چون صفات نزد صوفیہ عین ذات باشد حاصل ہر دو نسبت یکی است با جمیع شجر و نبات
حضرت محبوب الہی رضی اللہ تعالیٰ عنہ را بر حضور پر نور محبوب سبحانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ فضل کلی نہاد و
جہل عجمی است جہو را و لیار اکر ام قدرت اسرار ہم بر تفصیل جلیل سیدنا رضی اللہ تعالیٰ عنہ اجماع دارند
اجماعیات را ہچو ہوسہائی خام توان شکست آنچنانکہ بسبب این القاب حضرات عالیہ ہر دو محبوب
رضی اللہ تعالیٰ عنہما را بر صحابہ کرام و اہلبیت عظام رضی اللہ تعالیٰ عنہم فضل نہند کہ ایشان را این لقب
اصلا در و نشدہ نہ منسوب بصفت نہ بذات و لا حول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم و آخر دعوانا ان

الحمد لله رب العالمین

لمعہ ثانیہ در عقائد اہلسنت

بدان - العیزز الصلیک اللہ تعالیٰ کہ صحت عقیدہ اصل کارست و فساد او موجب غضب
 جبار و دخول نار - و العیاذ باللہ العیزز العفار فاسد العقیدہ اگر حیدر ابد و از پیل ارض باشد
 بے بجای نہ بود و بچو قاصد کعبہ کہ پشت بقبلہ راہ رود و ہر خیزد و دور تر شود - لہذا واجب کہ لا
 جہ عقائد خود مطابق مذہب ہند بپسندت حفظہم اللہ تعالیٰ درست کردہ مسلم سنی باشند آنگاہ
 متوجہ باطن شدہ گام بہ این راہ نہند چہ عرفان الہی بے اختیار عقیدہ اہلسنت ناممکن
 فقیر محمد اللہ تعالیٰ کہ دین باب رسالہ مختصرہ جامعہ فہمی بالعسل المصنف فی عقائد باب سنت المصنف
 نوشتہ ام - اینجا در نورالدین از متن کلیل الایمان حضرت شیخ محقق مولانا عبدالحق محدث دہلوی قدس
 سرہ انتخابی آوردہ نسخہ چیدر نوری چیدیا کہیم کتاب از ذکر این اہم الفرائض خالی نباشد
 باللہ التوفیق نور اقول - حقائق الاشیاء ثابتہ و العالم حادث و ہو قابل للفناء و ہلہ صانع
 قدیم واجب الوجود و احدی قادر عالم مرید کلم سمیع بصیر صفاتہ قدیمہ لا یقوم بذاتہ حادث لیس
 بحکم و لا جہم و لا تصور و لا مرکب و لا معدود و لا محدود و لا فی مکان و لا فی زمان لا مثل لہ و لا شہید و لا ضد
 و لا ند و لا عین و لا ظہیر و لا ینحد بغيرہ تصف بجمیع الکمال منزہ عن سمات النقص و الزوال و ہو مری المؤمنین
 یوم القیمۃ خالق جمیع الاشیاء و مدبرہا لا یجب علیہ شیء و لا حاکم سواہ و لا عرض لفعلہ فاعلمن فاحشہ
 الشرع و القیمہ ما فیہما الشرع و اللہ ملکہ ذو و اجتہ شفی و ثلث و رباع شہم جبریل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
 و کل شہم مقام معلوم لا یعصون اللہ اہم و یفعلون ما یومرون و کتب انزل علی رسالہنہا البیوت
 و الانجیل و الزبور و الفرقان و اسماءہ توفیقہ و ہو خالق الافعال العبادہ الکفر و المعصیۃ بارائتہ
 و تقدیرہ و لا یرضی لعبادہ الکفر و اللہ یضیل من یشاء و یرید من یشاء عذاب القبر للکافر و النافق
 و تنعیم اہل الطاعتہ بما یعلم اللہ و یریدہ و صد ال شکو کبر حق و البعث حق و الوزن حق و الکتاب حق
 و الحساب حق و السؤال حق و الخوض حق و الصراط حق و الشفاعت حق و الجنة حق و النار حق و کل
 ما جزئہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم من اشراط الساعۃ و احوال الاخرۃ حق ایمان الباس غیر مقبول الکبیرۃ
 لا تخرج المؤمن من الایمان اہل الکبار من المؤمنین لا یخلدون فی النار و ان ماتوا بغير توبۃ ان اللہ یغفر

يشرك به ويفض ما دون ذلك لمن يشاء ويجوز العقاب على الصغيرة ان التدارسل سلاسل البشر
 الى البشر مبشرين ومنذرين مبشرين للناس باحتياجهم اليه من امور الدين والدنيا اول الانبياء
 آدم عليه السلام واخرهم محمد صلى الله عليه وسلم وعلى جميع الانبياء والادلى ان لا يعين عدوهم كلمه كانوا
 مبلغين صادقين معصومين غير مغرولين - افضل الانبياء محمد صلى الله عليه وسلم وهو محبوب الى
 كافة الخلق شريفة اكل الشرايع ودينه ناسخ الاديان امته خير الامم ومعراجهم في اليفظه الى السموات ثم
 الى ما شاء الله حق واصحابه خير الامم فضلهم على ترتيب الخلافة والمراد بالافضلية اكثرية الثواب ثم
 الباقي من العشرة المبشرة ابو عبيدة بن الجراح سعيد بن زيد سعد بن ابى وقاص عبد الرحمن بن عوف
 زبير بن العوام طلحة بن عبيد الله فاطمة بنت عبد المطلب فاطمة السيدة النساء
 والحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة الخلافة بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثون سنة
 ثم بعدها ملك و امارت وكلف عن ذكر الصحابة الى خبر المجتهد خطي و لصيب ولا تكفر احدا من
 اهل القبلة رسل البشر افضل من الملائكة ورسل الملائكة افضل من عامة البشر الكرامة الاولى
 حق لا يبلغ ولا درجة نبي لا يصل العبد الى حيث ليقط عنه الامر والنهي والنصوص تحمل على طواهاها
 والعدول عنها الى معان يدعيها الباطنية المحاد وفي دعاء الاحياء للاموات وصدتهم عنهم نفع لهم
اعلموا - ان الله مجيب الدعوات وقاضي الحاجات وتجوز الصلوة خلف كل مرد فاجر وذو المسح
 على الخفين في الخضر والسفر استحلال المحبة صغيرة كانت او كبيرة واستخفافا كفو الاستهزاء
 على الشرعية والاستهانة بها كفو النزل بالكفر كفو التصديق بما يخبره الكاهن عن الغيب كفو الباطل
 من الله تعالى كفو الاسن من عذاب الله كفو الايمان بين النجف والرجاء - اعلموا ان الله شديد العقاب
 وان الله غفور الرحيم **نور** ١٠ - ماسنيان را اعتقاد نسبت كه علم غيب بالاستقلال خاص
 بجانب هي الجلال ست وانچه از وي مر انبيا و اوليا و احوال ست بالذات نيست بلكه عطا
 آن ملك متعال ست و اعتقاد و اريكم كه حق سبحانه تعالى همه شياء را مي شنود و هر چيز را
 مي بيند و شنيدن و ويدن او بالانيست - **نور** ١١ - ماسنيان را اعتقاد

که معصوم بجز انبیاء کسی دیگر از اولیاء نباشد گو مرتبه تطهیر و غوثیت دارد حتی که صحابه و اهل بیت نیز
رضی الله تعالی عنهم مگر زنان و سائر اولیاء الله موسوم باسم محفوظ میباشند و مراد بعصمت مصطلحه آنست
که حفظ الهی مرایشان را لابدی باشد که تخلف او ز نهام مقول و متصور نماند و بحایت الهی هیچ گناهی را امکان
نباشد که در سراسر پیده عزت آنان گردیدن این عصمت در نوع بشر خاص حضرت انبیا علیه الصلوٰه و السلام
ست هر که هیچ فرد بشر را عصمت بهیچ غفلت ایشان ثابت کند محض است نور هم خبری بهیچ
اخبار الهی قطعاً صورت یقین است و تصدیق اومین حاصل ایمان و دین هر که بهیچ خبری از اخبار ایشان
منکر شود کافر شود بعد آنکه ثبوتش از نبی ضروری باشد خبر وی چنین نیست و انکار او اگر چه بعد ثبوت صحیح قائل
اما کفر و ارتداد نیست باز خبری قطعاً حق است و بیچگونه خطا آوردی احتمال نیست بخلاف خبر وی زیرا که
عصمت ندارد **نور ۵** - سالک را هر امری که در خواب یا بطور کشف و الهام و هیچ واقعه و مراقبه
معلوم شود آنرا اولاً بر کتاب و سنت عرض کند اگر مطابق باشد یقین داند ورنه از آن درگذرد و با و
بیچ التفاتی نکند و افضاات احلام و وسوسه شیطانی داند **نور ۶** - بر شخص ملعون لعن کن اگر چه
مشرک و کافر بود زیرا که حال فاقه معلوم نیست اگر بعد موت عذاب الله واجب اللعن باشد خیر است ورنه
لعن تو بر تو عود کند اری لعن بر کافر و مشرک مباح است اما اینجا یقین بر شرک کفر و چگونه آوردی که
لعنش کردی و می منقطع شد پس ترا که خبر داد که فلان بر شرک و کفر مرد جز اینکه از دل خود میگویی این
چه اعتبار پس لعن بر شخص ملعون سخت ممنوع است مگر کسانی که موث نشان بر کفر یا خیار خدا و رسول
علیه الصلوٰه و السلام معلوم شد بلیس و ابولهب و فرعون و هامان و امثالهم و پس اللهم
احفظنا من اللعن و مشرک امین بدار آنکه معنی لعن نیست ای بار خدا یا فلان را از رحمت خود
دور دارد بجهت محض کن که او را در رحمت تو هیچ نصیبی در آخرت نباشد و همچنین دور
از رحمت نیست مگر مشرکین و کفار را پس در صورت عدم علم به خاسته که مومن مرد
یا کافر چگونه در لعن جرات کرده شود **نور ۷** - بارکان اسلام خود را
بیارای یعنی نماز و روزه و حج و زکوة ادا کن و به عفت پد.....

اهل سنت جماعت محکم بے باش کہ بین یک فرقہ از عقائد و سنت ملت ناجی ست باقی ناری امام عظم
 ابو حنیفہ کوفی رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ را پر سیدند کہ علامت اہلسنت و جماعت حبست - فرمود
 ان افضل الشیخین و تحب التمتین و تری المسح علی التمتین - یعنی فضل حنین از فضل شیخین کمتر است
 بے نقصان و تصور محبت شیخین با محبت حنین برابر بے تفاوت و فتور - بکذا افادہ و الا
 سید السید عبد الواحد قدس سرہ فی **سبل سنابل - نور ۸ - برین**
 سہ اہل حق را اتفاق ست کہ تمامی انبیاء و رسل علیہم الصلوٰۃ والسلام پیش از نبوت نیز از کفر
 و شرک و کذب و زور مصوم بودند و بعد نبوت از تقدیر گو نہ مصیت اگر چه منیرہ باشد و وحاکم
 رسائی بشریت از سہو و خطا نیز مصوم اند صلوٰۃ اللہ تعالیٰ و سلام علیہم جمیعین **نور ۹ -**
 هیچ ولی بہر تہمتی نہ رسید و نہ ہزار رسد و نتوان رسید اگر چه قطب الاقطاب و غوث و صدیق
 باشد و هیچ مکلف پیش از موت از تکلیفات شرعیہ از ادخا ہد شد اگر چه نبی و ولی و مرسل باشد
 چنانکہ آیہ و اعبد ربک حتی یا یتیک الیقین اذان خبر میدہد زیرا کہ علما روین اینجا یقین را بمعنی موت
 گرفتہ اند کہ بعد موت آن یقین می آید کہ موجب ازادی میشود و از تکلیفات شرعیہ انسان را نجات
 میدہد و صوفیہ صافیہ ہم و عقائد خلاف علما ظاہر نمی باشند بلکہ اعتقاد بجلہ عقائد اہلسنت شرط اول
 تصوف دانستہ اند و انانکہ بعض جہلای متصوفہ گویند کہ انیمقام یقین اولیاد را در حیات ہم حاصل
 میشود و از تکلیفات شرعیہ آزاد میکنند و سوسہ شیطان است ناشی از محض سفاہت و جہالت و ضلالت
 و خود بینی و خود نمائی و خود رائی ایشان کہ قول ائمہ سلف گذاشتہ بر مشورہ شیطان عمل نمایند و زندقہ
 میشوند و از روزہ و نماز و غیرہ ارکان اسلام خود را مستغنی دانستہ ترک میکنند و در اہم ضلالت گرفتہ میشوند
 بین نبی صلی اللہ علیہ وسلم کہ افضل کل مخلوقات بود چہ بلائکہ و چہ جن و چہ انس از ہمہ افضل و اکمل و اعلیٰ
 و اولی است با وجود چنین قربت و فضیلت در حیوۃ دنیا از تکلیفات شرعیہ معافی نخواستہ دیگران کہ
 نسبت ذرہ با قباب ہم ندارند چگونه اینچنین لاف زنند و خود را بچو مجانبین از زمرہ آزادان پندارند
 اللهم احفظنا من شر الشیطان و سادسہ بر ختک یا رحم الراحمین **نور ۱۰ -** جملہ ملائکہ چہ سماوی

همچو جبریل و میکائیل و اسرافیل و غزرائیل و جمیع عرش و کروین و اسمعیل سردار سمائی دنیا و دیگر ملائکه که شمار آنها جز حق سبحانه تعالی کسی نداند. و چه عرضی بچو کرام کاتبین و ملائکه حفظه که همه حفظ انسان از جن و بلایا مامورانند که انجمن عندهم الله تعالی فی القرآن العزیز بقوله و له معقبات من بین یدیه و من خلفه یحفظونه من امر الله همه با از هر گونه گناه معصوم اند لا یصنون الله امرهم و یفعلون یا یؤمرون و آنچه از حکایات باروت و واروت و عوام مشهور و در بعض تفاسیر مذکور است نزد علماء متحققین اصل ندارد چنانچه از شفاى امام قاضی عیاض و شروح آن توان دریافت و آنچه در فصل الکلمات بیاض حضرت جد اعلی شاه حمزه قدس سره ناقله عن تفسیر الزاهدی مذکور است که ملائک و قسم اند - نوری و ناری قسم اول از معصیت معصوم و از قسم دوم معصیت بوجودی آید الخ - این بمنی بران اصطلاح است که قومی از جن را ملائکه خوانند و بر همین محمول است و آنچه از حضرت ابن عباس رضی الله تعالی عنهما و غیره می آید که ابلیس از ملائکه بود بآنکه نفس طغی قرآن عظیم موجود است کائنات من الجن فسق عن امر ربه -

نور ۱۱ - محمد رسول الله افضل الانبیاء پس بر اسم پس موسی بر قول مشهور علیهم الصلوٰه والسلام پس انبیاء کلهم فضل اند از جمله ملائکه نزد اکثر اهل سنت و جماعت همین مذمت معتبر است و معنی فضیلت آنست که ثواب کرامت و قرب الهی زیاده از غیر خود باشند همچنین است و شرح مقاصد و غیره و رسل ملائکه افضل اند از اولیاء انسان و اولیای انسان افضل اند از سایر ملائکه و در ابالمرشد نیست که اجماع کرده اند صوفیه کرام برین امر که رسل انسانی فضل اند از جمله ملائکه و خلاف کرده اند و تفضیل ملائکه بر بنوین انسان افضل البشر بعد از انبیاء و بویکصدیق است پس عثمان پس علی رضی الله تعالی عنهم جمیعین و بر همین ترتیب افضلیت خلافت ایشان واقع شد

نور ۱۲ - و افضل النساء اهل المحبة فاطمه و خدیجه و عائشه و مریم و آسیه رضی الله عنهن - و در قسطلانی است که شیخ نقی الدین اختیار کرده است که فاطمه افضل است پس خدیجه پس عائشه و قومی عائشه را افضل النساء گفته اند از جهت حدیث فضل عائشه علی النساء افضل الشریه علی سائر الطعام و قومی خدیجه را که اول من امن است و قومی مریم را بقوله تعالی فضلک علی النساء العالمین ابایح یک از بنیاد و لیس قاطع نیست و اسلام آنست که این همه را افضل النساء دانند و در تفاسیل

و از عوام مومنین معونت و بر تقدیر کفر اگر موافق مراد او باشد استدراج و اگر مخالف آید امانت چنانچه
 مسیله که اب ملعون را گفتند که محمد صلی الله تعالی علیه وسلم دست بر سر طفل که رساند بوی شکایت بر سرش
 آید مرد که دست بر سر طفل نهاد و کل شد ملعون را گفتند که محمد صلی الله تعالی علیه وسلم در جاه شور لعاب هن
 اقدس می اندازد هر چه تمام تر شیرین میسازد مرد که در جای شیرین خوی افکند شور شد ملعون شنید
 که حضور اقدس صلی الله تعالی علیه وسلم بر چشمی کور دست نهاد روشن شد مرد که بر دیده عوری دست
 رسانید چشم دیگر نیز از دستش شد با بجزله و امانت و غیره حاجت تیر نیست که بوجه مخالفت مراد خود
 تمیز نیست همچنان استدراج و مجزه را حاجت تفرقه نیست که اگر کسی غلط دعوی نبوت کند زنها خانی
 بروست و ظاهر نشود اگر خود است و ساحران جهانست همه سحریات و میکس باطل گردد و چیزی نمودن هرگز
 نتواند آری اگر دعوی الوهیت کند همه بعد از ایش بر وجه محال ترقی یابد و عجبها نماید عقل بنیدگان خیر ماند
 چنانکه دجال را چنین واقع شد نیست اول بدعوی نبوت خواهد برخاست و همه استدراجات و باطل شد
 باز با دعای الوهیت پردازد و شعبده ها سازد و آنچه سازد و وجهش پیداست که حجت الهی به نبوت نبی
 بهجوه قایم شود اگر دعوی کاذب نیز بدعوی نبوت خارق نماید فرق کاذب و صادق بر خیزد و کار شریع بر هم شود
 بخلاف الوهیت که اگر کسی بمذخرق شود و مشرق و غرب را بهر ازان هزار خرق غریب بکند عقل خود گواه است
 که این نه اله است و الحمد لله رب العالمین پس انجا ظهور خوارق بروست و باعث تبلیغ نیست بخلاف
 اولی آری فرق و کرامت و استدرج و شوارست انجا معیار همین است که هر که استقیم بر شریعت عزابینند
 خالق که از وظاهر شود کرامت دانند و هر که از شرع بر گران یابند خوارق او را از قبیل استدراج گمان
 کنند اصحاب خارق نه چیزی است که همین بروست و لیاظا هر شود بلکه بجا دوی هم توان کرد چنانکه ساحران
 فرعون واقع شد بخیل الیدن سحر هم انها تسعی و بر ریاضات شاقه و ترک علالت و دنیا نیز چنانکه جوکیان
 هند و راهبان نصاری و یهود کنند و از مجاین و مجاذیب هم خرق ظاهر شود بسبب ارتفاع حجب عالم
 علوی که در این عالم سفلی است با مراد تعالی پس آشکار شد که این بطور خوارق اعتما و باطل بلکه
 مناظر همان استقامت بر شریعت و دوام تعلق قلب بجناب حدیث است و متبایان تمیز آنکه بقیض

صحبتش خدای یار آید و دل زدنیاسر و شود کما سیاتی این فائده را محض نیکیال همین جمله آوردم تا بر او فهم
 نهند و بخلطه نفیقت و بابت العصمه و نیچا و دسه که امانت حضرت جدی مرشدی قدس سره چشم دید
 خود نقل سلیم اول آنکه بعد از پرور از نمودن روح مبارک حرکت لبهای مبارک بندگی شد و آن حالت
 معمولی شغل اسم ذات بود چنانکه در عالم حیات دنیاوی عادت سانی بود با آنکه بپسین سرور و بخندان
 برو مال و غیره جدیدی می نمودم سود نمیداد بالاخر از دل بطور غرض و شتم آنچه عرضه شدم نگاه داشت
 بند شد من بعد وقت غسل باز همان جنبش لبهای مبارک ظاهر شد باز بطور اول عرض نمودم آنچه نمودم باز سکو
 شد زان بعد وقت دفن نیز چون روی مبارک کشا و بزم باز همان حرکت یافتیم باز بعد عرض معمولی بند شد
 و علاوه از این اکثر کرامات بطور آنکه تسطیر آن سبب طوالت کتاب است **نور** ۱- بنی آلت که
 حضرت حق سبحانه و او را برای تکمیل نفس خودش وحی فرستد بشرعی تازه خواه بشرع پیشین در رسول آنکه
 او را بعد تکمیل نفس و کبرای تبلیغ احکام الهی به بندگان فرستند اینجا نیز تخصیص بشرع جدیدیت مسلمانان
 اعتقاد و این که وحی شرعی جز بحضرات انبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام نیابد - آری اولیا اگر ارم نوعی دیگر از
 الهام سر فرار شوند **نور** ۲- ایمان مشاهده با آنکه نصیب مقررین و ناشی از فضل عظیم و شرف بیست
 اما اینکه ندیده گردند و مجرد شنیدن اخبار الهی ایمان آرند این هم طرفه شائسته دارد - و لهذا بانی و صاحب
 ایمان بالغیب عند الله از ایمان مشاهده محبوب ترست ملائکه بر عرش و کسی دلجو و جنت و نار ایمان بالشهد
 و ما را بالغیب حضرت انبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام را بر ملائکه و تمیز کتب و نزول وحی ایمان بالشهد
 و ما را بالغیب صحابه و اهل بیت را بر حضرت نبی صلی الله تعالی علیه و سلم و معجزات جلیله اش ایمان بالشهد
 و ما را بالغیب اگر چه متأخرین را این فضل جزئی حاصل است اما فضل کلی که عبارت از کثرت ثواب زیاد
 قرب الی الله است نصیب حضرت اهل بیت و اصحاب است رضی الله تعالی عنهم اجمعین فضل جزئی یا
 فضل کلی تاب مقاومت ندارد و غافهم - این سلسله از زبان فیض ترجمان حضرت جدی مرشدی رحمة الله علیه
 شنیده بودم - روزی بطور غلط میفرمودند که سرور عالم صلی الله علیه و سلم اصحاب کرام خود را خطاب
 کرده استفسار فرمودند که آیا میدانید که ایمان کدام کسان عزیز ترست عرض نمودند یا رسول الله یا

ملائکه و انبیاء فرمودند فی - زیرا که در حضور و قرب و منزل و حی اند عرض نمودند ایمان یا یان فرمودند
 چرا که در شما من خود موجودم باز عرض نمودند العلم عند الله و رسول الله نگاه فرمودند ایمان ان کسان که
 بعدین خواهند آمد و بر او ذوق کتاب نوشته یابند و بروایمان خواهند آورد تا اینجا شنیده عرض نمودم
 که عطای این هویت عظمی باعث تفضیل بایان شد یانه همان جواب ارشاد شد که بالا نوشته **نور ۱۹** -
 علماء اهل سنت و جماعت را در لعن نیز پیلی شده قول است - یکی ملکوت - دوم منع - سوم جواز - سکوت
 مذہب امام عظیم کوفی و متبعان آن امام و الا مقام است و همون اسلم و احکم است - و منع مذہب
 امام غزالی و تابعان و است و جواز مذہب امام احمد بن حنبل و موافقان آنجناب است از بنا مزین
 ملا سعد الدین تفتازانی و غیره نیز همین راه رفته اند و هر سه فریق از سنن اند پس هر کس یک پی پی
 ازین مذہب ثلاثه اختیار کند هیچ نقصان در سنیت او نخواهد شد بدستور سلسلانی شی الذہب خواهند
 و الحق حسن احتیاطی که مذہب مذہب حضرت امام اعظم رضی الله تعالی عنه دارد و فوق البیان است
 بالفرض اگر انکس توجب لعن است ملعون ملعون گفتن و لعن را ورود و وظیفه کردن فیصلتی ندارد
 و اگر عند الله نچنان باشد تا معاذ الله خوف رجعت لعن است پس عاقل را نباید بکاری افتادن
 که یک پهلوی او ضرری جلی و پهلوی دیگر از نفع تبی باز سله جواز و عدم جواز خود فقهی است ما در فقه
 مقلد حضرت امام و الا مقام خود یک پس اینجا چرا از تعلید جنابش قدم باز کشیم و خود عداوت و بغض
 منحصر و لعن نیست آخر ندیدی که علماء کافر معین را هم تعین نام لعن گفتن نفرمودند تا انجام او بر کفر
 یقینی نباشد مگر با کفار حکم عداوت نیست بعضی که بحد الله ما را بان مرد و پلید یا سعو دست خدای نیکو
 میداند اما بحد الله بالعت کار نداریم و نه مؤمن را باید که لعان و فحاش باشد باز اگر کسی لعن میگردد
 گفته باش ما و او را هم زجر کنیم چنانکه شنیدی و الله الموفق - **نور ۲۰** - روزی بین المغرب
 و العصر حضور شیخ خود حاضر بودم و در آن زمان کتابی در عقیده اهل سنت و جماعت نسبت
 مجازین جل و صفین و نهروان جمع نموده بودم بغرض اصلاح پیشکش نظر کمیما اثر فرمود فرمود
 بخوانید - نمندی خواندم فرمودند بنور و رسولی عبد القادر سلمه الله تعالی را هم نوبت مطالعہ بن ساله

آمده است یا نه عرض نمود بلکه استنباط این بحث از مولو ایضا حسب کرده ام فرمودند که کافیت علم و حاشیه
 دمار السبب که بولت سن فرصت آن نمانده است که متوجه باصلاح و تسطیر شویم باز عرض نمودم که خیر
 مختصر درین مسئله ارشاد شود تا حزر جان و ایمان خود کنم فرمودند - و کف عن ذکر الصعابة الا بخیر
 همین قدر کافیت پس خلاصه عقیده اهل سنت و جماعت درین هرگز جنگ چنین است که نسبت جنگ
 اهل جمل و صفین حکم خطا و اجتهدا می است و نسبت جنگ اهل نهروان حکم فسق یعنی محاربین اول و ارجح
 خطا کردند و محاربین نهروان قطعا فساق و طغاة و اهل عصیان بودند باز اینجا نکته بهتر از گوهر است
 خطا و اجتهدا می نیز بر دو گونه است منکر و غیر منکر - منکر آنکه انکار راگزیر است که اگر حاشی نشینند فتنه می خور
 و غیر منکر آنکه بچنان باشد چون خطای امام شافعی رحمه الله تعالی علیه و تحلیل متروک التسمیه عمدا
 و غیر ذلک من المسائل الفرعية - پس مولوی جامی قدس سره الشامی که در عقاید منظومه فرمود - ع
 جنگ با وی خطای منکر بود - راست فرموده است - اما ناخمان سخن را از جای بجای برند **نور ۱۲** -
 مرتبه نبوت و ولایت هر دو محض می است آنکس حاصل نشیون می محض بنیای الهی میسر می آید و محاسبه و اعلی است هر که
 نبوت کسی گوید یا فست هر که ولایت ابتداء - اما محاسبه را شرط راه ولایت داشته اند غالباً باین محاسبه
 نیابند - و چون یا بند مجاهده نیابند بلکه محض و هب یا بند **نور ۱۳** - مرتبه نبوت و رسالت محض
 بهروان انسان است جن و نساء و الضیاء از ان نیست بخلاف ولایت که مردان و زنان هر دو شریک اند
 گو درین هم کثرت برادران **نور ۱۴** - اعتقاد داریم که سیدنا حضور سرور عالم صلی الله تعالی علیه و سلم
 را شل که بمسور و برابر و در جملة کمالات عالیه تشریکش باشد محال و متبع بالذات و خارج از او امره قدس است
 بذا هو الحق فاذا بعد الحق الا بقتل **نور ۱۵** - قضا که مراد از حکم باری تعالی است و نوعی است
 مهم و معلق - بمرم واقع شود - کما هو الماردنه - و معلق واقع شود مرفع گردد از صدقات و غیره
 مثال بمرم موت است که ضرور بوقت موعود خود خواهد آمد - و مثال معلق آفات های درمیانی مثل
 امراض و غیره که از جود و جهد تدبیر و خیرات و مبرات دور شود و نیاید - **نور ۱۶** - قال الشيخ الاکبر
 فی الفتوحات و لما تم یصح اجتماع الصادقین معاً لذلک لم یقیم ابو بکر فی حال النبی صلی الله علیه و سلم

و ثبت مع صدقه فافقه النبي صلى الله عليه وسلم في ذلك الموطن وحضره ابو بكر لقاني ذلك المقام الذي
 اقيم فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم لانه ليس فيه اعلی منه يجبر من ذلك المقام فهو صادق لكاتب
 وحكيم و اما سواه تحت حكمه نور ۴ - درین زمان مردمان الهست و جماعت زحماورت رافضیان
 و صحبت ایشان از حال امیر موی و غیره صحابه رضی الله عنهم سوی ظن میدارند این خود رافضی است
 لهذا مناسباً ذکر تندی از جانب امیر موی بیان نمایم و گفتار بقول حضرت محبوب الهی نظام الدین
 اولیاء قدس سره که یکم برای صورتی صافه هستند کافی و دانی است - در فوائد الفوائد لفظ آخواب کتب است
 بنده عرض شد که در اعتقاد در باب موی چگونه می باید داشت - فرمود که او مسلمان بود و از صحابه بود و
 خسر پوره رسول بود علیه الصلوة والسلام - او را خواهری بود ام حبیب گفتندی رضی الله عنها او هم رسول
 بود و علی علیه السلام نور ۵ - از سعد بن العالی بابت هم در ذکر فضل صحابه بر جملة اجم ذکر کردی و نسبتاً
 ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها و عمارت روضه تبرکه ذکر در فضل صحابه رسول رضی الله عنهم و علی علیه
 و سلم افتاد و بچاره عرض داشت که فضل صحابه رسول صلی الله علیه و سلم بر جملة مومنان همین فضل صحبت است بحسب
 یاد صفات دیگر همچنانکه علم و عبادت و زهد و تقوی و توکل و غیره - بندگان محض علیه الله فرمود که جمله جواب
 درین مسأله است که فاضلترین همه خلق مطلقاً محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و بعد از او افضل خلایق همه بسیار رسول
 اند صلوة الله علیهم و بعد از انبیا و رسل علیهم السلام نبی آدم است محمد علیه الصلوة والسلام و قبل است محمد
 علیه الصلوة والسلام صدیق اکبر است بعد از خطاب بعد از عمر بن عفان است و بعد از علی قنبر است رضی الله عنهم - دیگر را
 دانست که خواص نبی آدم یعنی انبیا و رسل افضل از علیهم السلام از خواص ملائکه - و خواص ملائکه چنانکه
 جبرئیل میکائیل اسرافیل عزرائیل صلوة الله علیهم افضل از ارواح نبی آدم - و ارواح نبی آدم افضل از ارواح
 از ارواح ملائکه انیت از صیبت و جماعت - اما آیدیم بر سر حرف آنکه پرسیده که افضل صحابه
 رضی الله عنهم این فضل صحبت است بحسب یاد صفات دیگر همچنانکه علم و عبادت و زهد و تقوی الخ - چون حضرت
 رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده است - اصحابی کان لهم باهم اقدیم تمیزیم - این بر عموم است
 چنانکه بر خلفای اربعه از جملة صحابه اند پس هدایت دیگران مقتدا باقتدای ایشان هر امینه

مقتدا فاضله از مقتدی بود و در جمیع معانی پس ایشانرا چنانکه فضل صحبت بود فضل در جمیع معانی بهم بود
 لیکن هر چند ایشان در جمیع معانی موصوف اند چنانکه علم و تقوی و زهد و ورع و توکل و امثال آن اثر صحبت
 و فواید آن بیشتر و بیشتر از همه صفات دیگر است ایشانرا همهجا بصحبت تنها نسبت کنند صفات دیگر چنانکه
 گویند صحابه رسول الله صلی الله علیه و سلم پس نگری را از اولیاء الله علیهم الرحمة ممکن و جائز که در صفات
 دیگر چه صحبت موصوف کردند چنانکه ایشان را دولت و نعمت که در صحبت است خاص همین بصحبت تعلیق داد
 آن کجا حاصل کند بندگی محروم عظمه الله چون برین حرف رسید این بیت بر زبان مبارک را ندیست
 ماه من گز تو مرا کس کنی من چه کنم - سنگ بی تربیتی لعل شدن تواند - اتمی نور ۲۸ - بدانکه مرتبه نبوت
 در رسالت از نبی و رسول گاهی سلب نشود و مرتبه ولایت چنین نیست درین مرتبه سلب ممکن است پس
 ای عزیز بعد حصول ولایت امین نشوی مدام برای بقای مرتبه مذکور کوشش کن تا آنکه از اینجهان بگذری
 ورنه خسران دنیا و الاخرة نصیب شود و العیاذ بالله تعالی -

لمعة ثالثة در تصوف

نور اول در تصوف و سلوک فرق چیست - فرق فقه و اصول است - تصوف مشابه اصول سلوک
 مشابه فقه - در تصوف قواعد و اصول علم شریف باطنی میباشد و در سلوک صرف طریق رفتن راه
 بمجاذه و کسب و الله اعلم بالصواب - نور ۲ - وحدت بر دو قسم است یکی وجود
 دیگری شهودی - وجودی عبارت است از سقوط شعور یا سوای الله از علم و نظر سالک هر دو
 بقای ذات باری تعالی بعد ضایع جمله ماسوی الله در علم و نظرش خلاصه اینکه هم در علم یکی ماند و هم
 در نظری یکی نماید یعنی بجز ذات بحت چیزی در علم و نظر سالک نماند و نیاید یکی دیدن و یکی دانستن
 حال سالک شود نظر او علماً - این انتهای مقام سالک است یعنی سالک با این مقام رسید
 موسوم باسم ولی میگردد - و منی ختم سیر الی الله همین است و همین را مقام لاهوت میگویند که مقام
 چهارم است از مقامات سیر و سلوک قادر به و آینده سیر فی الله که مراد از آن حصول ترقی است
 در ذات بحت باری تعالی که آنرا نهایتی نیست شروع میشود - و حدیث ما غفاک حق مغفک جبرزین

میدهند همین است مسلک جمیع اولیاء الله تعالى از قادییه و حشیتییه و سهروردیه و غیرهم رضوان الله
 تعالی علیهم اجمعین. الا شرفیه قلیل که بوحثت شهود رفته اند و این را مقام ابتدای سالک
 میدانند و شهودی نیز عبارت از همین معنی است الا در آن نفی موجودات صرف از نظر سالک میشود
 نه از راه علم یعنی موجودات ماسوای الله در علم باقی میمانند صرف از نظر ساقط میشوند و ذات بحت صرف
 در نظر میماند باقی همه مستهلک فانی نظر میشوند علماء چون حال ستارگان وقت طلوع آفتاب که همه
 ستارگان از نظر غائب شدند صرف آفتاب از نظر باقی ماند. اما میدانند که کوکب را هم وجودی چنانچه
 باقیست گوا از نظر پنهان باشد کس بر چه که بیند یکی بیند ایلی و نستین نیست لاجرم درین توحید
 نقصی میماند و ان بقاء موجودات است در علم که منافی فضای مطلق است شرفیه قلیل قائل این
 توحید شده اند از حضرات صوفیه مثل شیخ علاء الدین سمنانی و شیخ دوز بهان نقی و غیرهما و
 از متأخرین شیخ احمد صاحب سمرندی و اتباع ایشان که نقشبندییه مجددیه باشند همین راه رفته اند
 بلکه بعضی ازین حضرات هم قائل توحید وجودی شده اند مثل شاه ولی الله صاحب محدث دہلوی که
 با وجود نقشبندی مجددی بودن چند مکاتیب درین سلسله مشتمل بر تالیفات کلام شیخ احمد صاحب
 و مکتوبات ایشان که در اثبات شهود بود نوشته شایع نمودند چنانچه روان مکاتیب شاه صاحب
 مولوی غلام محی صاحب نقشبندی مجددی مرزا منظر جان جانان صاحب که در رساله مبسوط
 نوشتند باز در رد و نجابت مولوی رفیع الدین صاحب و در شاه ولی الله صاحب محدث برادر مولانا شاه
 عبدالعزیز صاحب محدث دہلوی موسوم بکتاب مغالبات ابطال ظاہر و شائع شد که الی الان موجود است
 من بشاء الاطلاع علیها فلیرجع الیه پس بنظر انصاف باید دید که از هر دو توحید ترجیح بکدام است از تتبع
 مقالات صوفیه کرام همین توحید وجودی ثابت و مبرهن است و لیس اللهم از قنایه نصیباً کاملانک
 و کریم یا کریم الا کریمین آمین نور سلسله مقامات سلوک قادییه بناسوت و ملکوت و جبروت
 و لا الهوت اند ناسوت را عالم شهادت و عالم خلق و عالم جسمانی و غیره هم گویند و ملکوت را عالم
 امر و عالم ارواح و عالم ملائکه و عالم آخرت و غیره نامند و از جبروت عالم اسماء صفات با شریعی را گویند

ولا هوت را عالم هویت و عالم ذات بحت باری تعالی خوانند سالک را وقت مجاهده سیر همین عالم
 کردن ضرورت در عالم لا هوت رسیده سیر و سلوک تمام میشود یعنی از سیر الی الله فارغ شده سیر فی الله
 شروع میشود که آنرا نهایتی نیست **نور سیم** - سیر از همین فی الله تفضل یک با دیگر می آید و
 همداولیا الله در اصل طریق ولایت یعنی در سیر الی الله برابر اند - چنانکه انبیا و علیهم السلام که در اصل
 نبوت و رسالت مساوی اند - کما قال الله تعالی لا نفرق بین احد من رسله مفهوم آیه شریفه از مساوی
 و اصل رسالت خبر میدهد همچنین همداولیا الله تعالی در اصل ولایت بمعنی مذکور یکی اند مقوله لا نفرق
 بین احد من اولیاءه از مساویات اینان خبر میدهد و اصل ولایت پس از اینجا معلوم شد که تفضل
 یکی بر دیگری همین باعتبار سیر فی الله است نه باعتبار سیر الی الله زیرا که قرب و ترقی مدارج از زیارت
 سیر فی الله نصیب و میسر میشود و پس هر که را سیر زیاده بود قرب و ترقی هم زیاده بود و هر که را سیر
 کم باشد ترقی درجات هم کم باشد عزیزی چون در نیقام زیاده سیر کرده زیاده ترقی از غیر خود یابد
 و درین سیر مساوی ترقی درجات چیزی دیگر نیست و آن نهایتی ندارد و این سیر گاهی ختم نشود - و نه
 ذات بحت محدود شود و این منافی شان الوهیت است ما عرفاک حق معر فاک ازین خبر میدهد
 و این حدیث شریف محمول بر معنی ظاهری است نه آنکه از روی تواضع و انکسار وارد شده است
 چنانچه گمان بعضی متصوفه حمل این زمان است اللهم احفظنا من احواج عقولنا **نور سیم** - الطلب
 طلبان طلب الخالق و طلب المخلوق - فطلب المخلوق باطل و مردود - و طلب الخالق حق و مقبول آورد
 اند که روزی عیسی علیه السلام جمعی گذشت ایشانرا مشاهده کرد خائف و ترسان از آن هر اسنان
 و رنگ روز زد - ماجرا پرسید معلوم شد که از خوف و ترس حالی چنین و چنان دارند از اینجا بر رفت
 و گفت خلق بی رب بن خلق مخلوقی از مخلوقی که زیادت باز بقومی رسید ایشانرا نیز همچنین دیدند **نور سیم**
 معلوم شد که در شوق تقای حجت بچنین حالت رسیده اند که فردا میسر آید یا نه از اینجا هم کنار هر که فرو
 خلقی بطلب طلبا خلقی بخلق شتابان است و باز بگردی ملاقی شد ایشانرا نیز همچنین یافت **نور سیم**
 معلوم شد که در شوق لقاء الله بچنین حال نادر رسیده اند که میسر میشود یا نه و فردا میسر آید یا نه **نور سیم**

آیا بحال جهان را می‌طلب خوش مشرف میشویم یا فی عیسی علیه السلام با ایشان شبهه است فرمود
 هؤلاء قوم یطلبون الخاق فیهم امرت ان اصابعهم و اوتسهم این قومی اند که طلب خاق میدانند
 بهمین کسان مرا حکم است که نشینم و موانست کنم او که قال علیه الصلوة والسلام من ی الجلا
 پس بایان را هم مناسب که بصحبت نجبین قوم مناسبست گیریم که طالب مولی اند و دنیا و آخرت بوی
 ندارند فائده زائده - در اینجا خدشه میکند و که عاصی طلب جنت و نجات از نار - و حصول نعمت و درجا
 آن دامن از بلایا و درکات این در حدیث جا بجا آمده است پس چگونه مذموم باشد - جواب آنست که اگر
 این طلب از امر باشد مضائقه نیست که الامر فوق الادب گفته اند و این طلب داخل طلب مولی است
 از ان بیرون نیست زیرا که از حکم و امر است و اتباع فرمان مولی و انقیاد آن داخل طلب مولی است
 و اگر خواهش نفس باشد البته مذموم است درین راه **نور ۴** - اگر بر هوا کسی بگسی باشی و اگر بر برکت
 آبروی خسی باشی دل بدست آر که کسی باشی مراد از دل بدست آوردن اینجا آگاهی است
 بنجد اتعالی و غفلت از غیر و تعالی کلیم **نور ۵** - سیدنا غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه را
 از جناب تباری جل جلاله الهام شد که کل طور بین الناسوت الجبروت فهو ملکوت و کل طور بین الملكوت
 و اللاهوت فهو جبروت فمن رضی بواحد منها فهو عندی من المطرودین یعنی اگر سالک سیرتقا
 ملکوت و جبروت فارغ شده سیر لاهوت افرودگشت یعنی در ذات بخت سیر کرد و اکتفا سیر جبروت
 کرده به نشسته هیچ مرتبه تفصیلی ندارد و قرب بارگاه بدست نیار و هنوز ذات بخت دور است از کمال
 نگویند چه جای که مکمل فکرت یکسکه همین بر ملکوت یا ناسوت یا شکسته بشیند و خود دور تر و مجور تر
 پس لازم است که هیچ یکی ازین مقامات تله پیشین را نهایت مراد بلکه غایت سیر خود هم ندانند و از
 آنها که منازل باهی بیش نباشند زود بقدر هم صدق در گذشته سیر مقام چهارم که لاهوت است
 بیا و تعالی حاصل نماید انگاه اولین درجه کمال باید و اطلاق ولی بروی دست آید و پیش ازین
 اندر جبر و ولایت بوی بشام او نرسیده است و ای بر آنکه سیر ناسوتی هم ندانند و خود را از اکابر
 اولیا خوانند **نور ۶** - شناخت اولیا از خرق عادت صحیح نیست زیرا که مشرک است

بین اولی و غیره حتی الشاگرد الکافر پس سبب امتیاز نشود **نور ۹** - طریق امتیاز ولی از غیر او
 آنست که بادی چندی بادل سالم و عقل فایده صحبت دارد پس اگر نمیدانید از صحبت خدا یا دمی آید
 و محبت خداوند تعالی زیاده میشود بداند که نیست و چون خلافتش رونماید یعنی دنیا یا آید و محبت دنیا
 غالب شود بداند که ولی نیست زیرا که القلب مرآة القلب هر چه در قلب او بود همان منعکس گشت و صورت
 ثانیه گو ای بر تلوث او داد - در عین المعانی آورده که اولیا جماعتی اند که تعالی ایشان موجب پاکیزگی
 حق باشد **نور ۱۰** - صورت اهل شرع و سیرت اهل طریقت داری تا نجات اخروی حاصل شود -
نور ۱۱ - حضرت مرشد مرشد ماضی الله تعالی عنهما میفرمودند - فقیر صورت سه ادب بصیوت بی شرع
 و دیگر تو بلیوت - و یا فقیر صورت دیگر ادب نهین بی شرع و دیگر تو ملنا نهین یعنی فقیر صورتی را در لباس
 وضع و غیره چیزی بر خلاف شرع بینی با او میانبر و هم میاویز - چوانی که زیر دوش حلیت اگر کاذب است
 صحبت با او فریاد اگر صادق است جدل و خصومت ضرر دارد - **نور ۱۲** - بعضی چهل از مقصوفه گویند
 که شریعت را بی دیگرست و طریقت دیگر پس ما را که صوفی هستیم شریعت چه کار - ای سفیهان بشنوید و
 بهوش باشید برای هدایت شما میگویم - یرحمکم الله و یرحمکم الله که رسول الله صلی الله علیه و سلم حامل مقام
 بود و از بارگاه او تعالی اجل جلاله باریت مکرمان و تکمیل ناقصان و دنیا آمده حق هر دو با حسن وجه ادا
 ساخت یکی هدایت با احکام نبوت است و دیگر تکمیل ولایت احکام نبوت خود ظاهر است مراد از تکمیل
 ولایت کثرت محبت خدا تعالی در دل مخلوقات پیدا آوردن و خلق را بحضرت قرب خالق بردن - پس
 اول اهل اسلام میفرمودند بر احکام شریعت استقامت می دادند - من بعد برجه ولایت می رسانیدند آیا
 صافی بر خلاف این نیز عمل فرموده اند یعنی مسلمان ناکرده یا از احکام شریعت بر کران داشته بدرجه و لا
 سرافرازی بخشیده اند لا والله هر گز چنان نبود و نتوان بود پس طالب خدا را از انشال احکام خدا ناگزیر است
 بکوش بهوش بشنو شریعت شجرت و طریقت ثمر و ثمر بخت شجر یافته نشود اگر چه عکس ممکن است گویا ناقص
 باشی بسا درختان که ثمر ندارند و یا بمعنی از شجرت بر نیانند - آگاه باش و خبردار شو تا شجره پروری نثر
 نیایی هم چنین حال انسان است که از دو حال خالی نباشد - مومن یا کافر - مومن دو قسم است - صالح

یا طایع - صالح و نفع است عالم یا جابل عالم دو گونه است عالم احکام نبوت یا عالم احکام ولایت
 و ولایت دو صنف است عام یا خاص - عام از آیه الله ولی الدین امنو الله مستنبط میشود یعنی هر کس
 ولی خداست و خاص مراد از فانی الله و بقا بالله یعنی از بنده شعور جمله موجودات بر خیزد و در ذات یا رب تعالی
 استغراق یابد و فاش شود این ولایت خاص است که سالکان را به برکت مجاهده و ریاضت باطنی به محض
 وهب الهی میسر آید و ولایت عامه به مجرد اسلام آوردن حاصل میشود بمقابله کفار از پس مومن و ولی است
 بمقابله کفار و صالح ولی است بمقابل طایع و عالم ولی است بمقابله جابل و عالم احکام ولایت ولی است
 بمقابله عالم احکام نبوت و ازین عالم عالمی ولایت خاصه مراد است که بالگذشت پس ازین تمسید
 با حسن و وجه پنداشتی و دانستی که ولایت خاص بغیر اسلام و قبول احکام یافته نمیشود و اسلام
 بغیر ولایت خاصه یافته نمیشود - پس مسلم غیر ولی بمثال شیخ مختص و مسلم عارف شیخ با غیر مسلم ادلی و عارف
 بودن ضروری نیست بسیار مسلم اند که عارف نیستند بخلاف عارف که او را از اسلام و اتباع شرع ناگزیر
 و از همین جا واضح شد تفضیل شیخین بر حقین رضی الله تعالی عنهم یعنی بخواجه دیگر دلائل تفضیل شیخین این دلیل
 هم بسیار قوی است پس بگویم بدان - **ایک الله فی الدین** - که شیخین بانی و پرورش کننده شیخ
 نبوت اند که آن بمنزل اساس است که بوسیله آن عرفان نصیب میشود - و انسان بدرجه ولایت میرسد
 پس شیخین قابل مشکوری بر دو طائفه اند یعنی گروه مسلمانان مطلق و گروه صوفیه که بدولت شیخ بدولت اسلام
 و دولت عرفان یافتند و می یابند و خواهند یافت و در کسی اینقدر نعم ندانستی که اسلام چیست پس ولایت
 کجا - و من یتبع غیر الاسلام دنیا فلن یقبل منه **لور اسلام** - توضیح مقام ترقی و تنزل اصطلاحی به بزرگ
 چون سالک قدیم در او دیده سلوک می نمود - و مقامات سلوک از ناسوت و ملکوت و جبروت و لا اله
 طی کرده از سیر الی الله فارغ شده سیر فی الله که آنرا نهایتی نیست شروع میکنند و دام در مقام یعنی در سیر
 فی الله ترقی بر ترقی می یابد و بخود ذات بخت از چیزی دیگر خبری و اثری نیست بلکه از خود هم شعوری نه وارد
 محض مراد است باری غالی و مستهلک میشود این قسم سالکان را کامل میگویند و ایستاده برای ایشان مقام
 ترقی است بوجه آنکه وحدت و کثرت می بینند و همین را ترقی میگویند چون که این قسم در نسبت تعدیه نمیشود و لهذا

از رفع رسانیدن بغیر خود معذورند و اگر غایت الهی متوجه و شامل حال سالک گشت و خواست که از
 نفع مخلوق هم رسد پس آنگاه او را از ان ترقی به منزل می آرد تا دیگران را از پستی بر بلندی بر دلین باز
 سالک شعور ماسوی الله مع شعور وجودش از زانی میدارد و از لا بهوت باز بنا سوخت می رساند
 و ازین منزل هیچ نقصانی در ان ترقی که حاصل کرده بود و واقع نمیشود آن بدستور حال برقرار
 میماند و این قسم سالکان را مکمل می نامند و همین مقام برای اینان مقام منزل است بوجهیکه باز کثرت
 در وحدت می بینند چونکه در نسبت این سالکان تعدیه میشود و لهذا در رفع سانی دیگران معذور نیستند
 و در منزل رحمت از لا بهوت بنا سوخت میشود و عین عمده و بهتر است از منزل ملکوتی گوا از منزل ملکوتی
 بر خرق عادات و کرامات بسیار قدرت یافته باش لکن چه سود مرد تکمیل ناقصین است
 و آن بغیر منزل ناسوتی دست ندیده که محتاج هدایت عین ناسوتیان میباشد نه ملکوتیان پس لا محاله
 منزل ناسوتی قابل اعتبار است و پس نور ۱۴۱۰ بدانکه نسبت عارفان دو قسم است یکی
 کشفی چهری دوم کوری خفی پس عارف صاحب چهری کشفی از حال خود و از احوال
 و مقامات و دیگران خبردار میباشد عارف صاحب نسبت خفی کوری مطلقا از حال خود و از حال
 دیگران خبر ندارد و گویم تیر قطبیت باشد تا آنکه زنده ماند بعد وفات البته از مرتبه خود خبردار میشود حال
 او مثل حال نابینا مادر را دست که هرگز شعور اشکال و الوان ندارد و غالباً سلوک اینان بطوب
 طی میشود و لقیقه چیز سه از حالاتی که بر صاحبان نسبت کشفی وارد شود ایشان را پیدا نیست
 و بعضی ازین سالکان نسبت تعدیه دارند و بعضی نسبت لازمی پس باعتبار این احتمالات منقسم
 بر چهار قسم شدند یکی آنکه سالک را خود نفس او و اند و خلق داند و خداوند که این بنده ذمی تیر
 و صاحب مقامات است و این چنان است که سالک صاحب نسبت کشفیه و صاحب نسبت
 تعدیه منتقل باشد پس خود نفس خود را بوجه نسبت کشفیه شناخت و خلق او را بوجه نسبت تعدیه
 منتقل دانستند که با و نشان نفع رسید و خداوند تعالی در همه حال عالم و دانا است و دوم آنکه
 خود داند و خلق نداند و خداوند بسبب آنکه صاحب نسبت کشفیه بود لهذا خود را شناخت و نسبت

تقدیری منتقله نداشت لهذا خلق او را ندانست بپراکندگی از وی خلق نرسید و خدا بهر حال انا و بنی
سوم آنکه نه خود و اندیشه خلق و اند خداوند بسبب آنکه نسبت کشفی نبود نسبت خفیه داشت لهذا خود
ندانست و نه نسبت تعدیه داشت لهذا خلق نفع نرسید پس خلق بهم ندانست که گشت خدا و کرم
بهر حال میانه چهارم آنکه خود ندانند خلق و اند خداوند بسبب آنکه صاحب نسبت خفیه بود لهذا خود ندانست
و چون نسبت تعدیه بود بدان سبب خلق بود نفع رسیدن از وی دانست خداوند تعالی عالم الغیب
بهر حال است **نور ۱۵** - بدانکه چون سالک قریب ختم سیرانی الله میرسد و بجز کیساعت که فوق آن
ساعتی دیگر نباشد باقی نماند نگاه ابلیس لعین می آید چنانکه وقت موت دنیاوی بنفس ناپاک
خود می آید نیکار از ذریت خود میگیرد و آنچنانکه وقت موت ایمان بغارت می برد الا من رحم ربی
ان ربی غفور الرحیم چنین این ساعت ایمانی را که لب لباب آن ایمان است بغارت می برد الا
ما شاء ربکم ان ربکم علیکم حکیم اگر فضل الهی شامل حال مییابد و توجها و لیا الله كما حقته توجها باطن این
بیکس و چهارست البته رای می یابد و الا فلا حضور سیدنا غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه فرماید بعض
سیاحات خود بصحرای قمر و چند روز آنجا فتنه کشی غلبه بر من کرد ناگاه ابرو خراخت و از چیزی مانند غم
فرود آمد که با وسایل شدم با برفی دیدم که فنی آسمان با تابناک شد و صورتی پدید آمد از وی آوای شنیدیم
که ای عبد القادر من پروردگار تو ام حرام خود را بر تو حلال کردم یا گفت که آنچه بر غیر تو حرام است بر تو حلال
ساختم این سخن شنیده آغوش بانشین الشیطان الرحیم خواندم و گفتم که ای لعین و بشو فوراً آن نور
بتاریکی و انصوت مبدل گشت و مرا خطاب کرد که ای عبد القادر لعنم خود و بکلمه پروردگار خود و به فقه
تو و احوال منازل خود از من نجات یافتی سوگند بخدا که بمنزل این واقعه هفتاد اهل طریق را همراه
کرده ام من گفتم که پروردگار هر فضل و منت مست حضور رسیدن رضی الله تعالی عنه را پس رسید
چگونه شناختی که شیطان است فرمود بقول او که حرام خود را بر تو حلال کردم دانستم که حق صلح
علی گناه امری فرماید **نور ۱۶** - ولی راوی ندانستن غیر ولی را ولی دانستن هر دو منوع
زیرا که کمال بے ادبی و شقاوت قلبیست تکذیب نبی فی الحال کفرست تکذیب نبی فی الحال فسق کفر

انجام کار شاست او معاذ الله بکفر می شود - قتل نبی فی الحال کفرست و قتل ولی فی الحال فسق
مگر قاتل ولی را هم ایمان بسلامت بودن دشوارست چنانکه به تجربه رسید فوراً - انسان چنانچه
صفت از عدم بوجود آید - بهیمی - سباعی - شیطانی - ملکوتی - بتقاضای صفت بهیمی قوت شهوانی
ظاهر شد - و بتقاضای صفت سباعی قوت غضبانی ظهور یافت - و بتقاضای صفت شیطانی غرور
و نخوت و کبر و عجب و کبر و فساد و غیره جلوه گر شد - و بتقاضای صفت ملکوتی که اصل الاصول بود و بسبب
همین قوت انسان بلفظ انسان سمی گشت قوت طاعت و انقیاد و محبت و اخلاص و داد و لطف
و غیره آشکارا شد پس اگر انسان را این قوت غلبه دارد و قوای دیگر را محکوم و متجاوز خود گردانیده است
انسان است ورنه از بهایم با سباع یا شیاطین باشد انسان نیست و این قوت را اگر محبت با خسان
نسبتاً منسب کرده و در سهواً از دینی اصل خود را فراموش کرده خود را محض پاندا کل و شرب و حیثیت و عشرت
میدارد و میداند که همین برای خوردن و خفتن آفریده شده ام چون خواهد که ازین غلطی برون آید باید که
صفت انسان کامل اختیار کند یعنی بخدمت شیخی رود که از صفات بهیمی و سباعی و شیطانی گذشته
بصفات ملکی متصف شده باشد از وی کسب باطن اخذ کرده کار بند شود **ثور ۱۸** - اصل الاصول
و مقدم از جمله کسب درین راه برزخ شیخ نیست باید که فهمیده بدان توجه کند برزخ نیست که برجا
تنها نشسته چشم بسته تصور شیخ در ذهن آرد که گویا مقابل شیخ خود نشسته ام و قلب خونیشتن را زیر
قلب شیخ لب لبب چسبانده ام و فیضانی که از بنده فیاض بواسطت ارواح پیران سلاسل و قلب شیخ
میرسد از ان بشکل نواره نورانی یا شعل شمس یا نسیم سحر یا نقاط اطراف تر شیخ گشته در قلبم می آید
و ببرکت آن فیضان قلبم بصفت قلب شیخ میگردد و بهدایح علیاً ترقی میکند و شیخ را از حال کلی جزئی
آگاه و خبردار هر وقت و هر آن داند یعنی در حقیقت او تعالی است که بصفت علمی و علام النبوی باین
منظر یعنی برزخ شیخ جلوه گر شده از حال من خبر دارد آگاه است در حقیقت شیخ چیزی نیست هر چه هست
همانست چنانکه در همه عالم بمظاهر مختلفه جلوه گر شد در بنجام بصفت هدایت و اسم هادی خود باین منظر
تجلی نموده هدایت میکند و شیخ منظر اسم هادی اوست و بصفت علمی و علام النبوی باین برزخ تجلی

شده خبر دارد و آگاه از حال ماست و شیخ منظر اسلم علیی دوست و پس پس بذات و آگاهی و حقیقت
 هم از دست و شیخ محض منظر دوست و مجاز نسبت بذات و علمی و علمای بسوی شیخ کرده میشود و حقیقت
 نیست که از خود حقیقت نیست اینست برزخ آنها که شیخ را محض منظر اسلم نادی و صفت علمی او تعالی
 داند و آنها و آنها آتیا نیست که نه شیخ مانده برزخ شیخ هر چه ماند همان یک ذات ماند و پس پس چون
 بدنیطور در اوست کند قلب طالب متصف بصفت روح خواهد گشت و صاف و تمجلی خواهد شد و هر سه
 صفات بهمی و سباعی و شیطانی مندرج شده صفت ملکوتی پیدا خواهد گشت و رفته رفته آن صورت
 برزخی شکل خواهد شد و سالک هر سوال که از زبان حلال و قال خود خواهد کرد و جواب آن خواهد شنید
 و آن صورت تمامی مقامات ملک و ملکوت و جبروت و لاهوت سالک را آشکشف خواهد کرد و در
 ملکوت از همه ارواح بذریع انصورت ملاتی خواهد شد حتی که حضوری با روح بر فوج حضور بر نور
 همه در عالم صلی الله علیه و سلم که انتهای ملکوت عبارت از آنست زیرا که در ملکوت که داعی روح شکل
 و مانند روح بر فوج آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیست میسر خواهد شد و خواص علوم و دقائق امور
 این راه بطفیله انصورت معلی خواهی دریافت و انصورت از عالم مثال است که آن کلید عالم
 ملکوت است و عالم مثال عالمیست برزخ میان عالم روح و عالم اجسام و همین انصورت بهم
 برزخ است در میان روح و جسد شیخ از اینجا معلوم شد که برای هر شخص صورتی است در عالم مثال
 و انصورت بعد موت باقی میماند بخلاف انصورت جسمانی که در غیر انبیا غالباً بعد موت فنا میشود
 و در خواب صورتی که بنظر می آید همین صورت مثالی روحی میباشد و از قوت همین صورت مثالی
 کمالان بمقامات عدیده و در یک آن موجود و مری میشوند و پیرانان هزارها متشکل شدن قدرت
 میدارند و معلوم ماند بعد تکمیل شش برزخ چنانکه مذکور شد و اسم انصورت مثالی شیخ بتقابل و
 رست سالک بفاصله یک دو در عه موجود بنظر خواهد ماند و کارها خواهد کرده و مشکلهای خواهد گشت و
 و از حقیقت بهمی با وج انسانی خواهد رسانید پس اگر با فضل الهی انسان صورتان به نام سیرت
 با انسان اصلی و کامل اتفاق محبت افتد خدمت او را غنیمت داند که از برکت و فیضان محبت و اصل

فراموش کرده خود میاد خوابد و اینان انسان کامل خوانند و نه رت الحمد و غلطی نده خوانند و
 اللهم اخرجنا من ظلمنا به الجهل الى نور تلك المرتبة السنية الرفيعة آمين آمين بر این مسئله حکایتی تمثیلاً
 یاد آمد که شبانی بچه شیر را پرورش کرده بود و نام آن بچه نهاده در گله گو سفندان خود میداشت آن
 بچه شیر بسبب پرورش تربیت اصل خود فراموش کرده خود را سگ این راعی میدانست روز شیرشیه
 دیگر آمد و خواست که گو سفند بر دگر به تقاضای اصل خود بان شیر مقابله کرد شیر بشیه گفت ای
 برادر چه میکنی میدانی که ما و تو از یک جنس هستیم و گو سفندان خود را پرورش ما و تو باشد چرا مانع می آیی
 بگفت لی فی من شیر نیم بلکه سگ این راعی هم بشیه گفت لا والله غلط میگوئی ترا بسبب پرورش
 و تربیت این مخالطه افتاده است که با وجود شیری خود را سگ میدانی با بابایان ترا بری کرده
 ازین ورطه هلاکت بساط سلامت رسانیم پس آنرا بر رو آب برده و برابر خود ایستاده کرده گفت
 و آب بین صورت و وضع ما و تو یکی است یا مختلف بگفت چون نگه غور کرد و دانست که من شیرم و محض
 اثر صحبت و تربیتنا جنس بود که خود را سگ دانستم پس هر دو را رانجا آمده بر گو سفندان تا خدمت ملاک
 کردند و ندای گفت بگفت بگفت میکنی او گفت خاموش باش تو مرا از اصل خود بیرون انداخته سگ
 رسانیده بودی الحمد لله که از منمونی برادری همچو من این عقده را نخل نخل شدای برادر من تمثیل غور کن
 و خود را از تنه صفت و فی علی که کرده صفت صلی بدارتا انسان شوی تو شیری خود را به سگی چه گرفته
 بی شیری گیر تا تر بشیری تو مطلع نماید و از ذلت سگی و از باند اللهم از قنا این نور را ای برادر این
 جلوه یکذرات است که با انواع و اقسام خود نمایا و بهر طوریکه میخواهی سفیر ماید و این خود از ذات است
 چه بعید باشد حکایتی با تو گویم تا کثرت فی الواحد را نموداری یا بی شبی تنه کس از تیر اندازان
 بصحرای فتنه دیدند که دران صحرای لقا و دق پیری بر سندانسته و چراغ پیش او روشن پاتری
 بخوارش رقص میکنند و مطربان سازهای نوازند بر تنه تیر اندازان این تماشه دیده متعجب شدند که این
 که باشد که درین صحرا به فراغ تمام نشسته و اعلیش میدید بایم مشوره کردند که تیر سبک باین محض نامرئی
 باید زد یکی گفت بر پیر تیر زخم دیگری گفت بر پاتر سومی گفت هر دو انسان اند اینان را

نگذارد و بر چرخ زند که بکشتن او نیز شکامه میان بر هم میشود و پس بمنزل مقصودی بر هم - رای آخر پسند
 هر سه آمد بر چرخ تیز و مذکور رسیدن تیر چرخ خامش شد و تمامی تاشه از نظر غائب گشت هر سه
 کسان ترسیده رو بفرار نهادند - مسج بر خاسته برای آوردن تیر رفتند چو می بینند که تیر در کله بوم مرده
 خزیده است و در گریب پس معلوم شد که حقیقت نشیئه چیز نبود هر چه بود از ذات همین بوم بود
 از دل بوم پیر سر که ظاهر شد از کله او چرخ و پاتر و مطربان از دیگر اعضای رسیه حقیقت همان
 یک حقیقت بوم بود و این همه تشبیه از غزلات آن هم چنین حال همه عالم با سوای الله است که از
 یکذات واحد با نوع و اقسام ظهور یافت **نور ۲۰** - عالم برزخ آنست که ارواح بنی آدم بعد از بمقت
 ابدان در آنجا بوم حشر استقرار میگیرند و این عالم عجل از قرآن مفعلا از احادیث و اخبار نبوی صلی الله
 تعالی علیه و سلم ثابت شده در میان دنیا و آخرت واقع است و لهذا برزخ نامند این غیر عالم مثال است
 که آن عالمیست در میان ملک ملکوت که بمکاشفات اولیا و الله ثابت شده و هم با اعتبار نورانیت
 و لطافت بعالم ملائکه مائل است و هم با اعتبار کیفیت و کثرت بعالم ناسوت و درین عالم عکس و ظلال
 هر دو عالم میباشد و همه زمانه زمانه حال بود مضمی و استقبال آنجا گنجایش ندارد و درین عالم آنچه گشت
 و نیست فحوا بد شد و آمد و رفت و خواب و بیدار شد و همه آنها درین عالم مثال بالفعل موجود است چنانچه عبار
 کتاب فتوحات مکی برین دعوی یعنی مغایرت عالم مثال و عالم برزخ گواه است افاد قدس سره ماحصله

ان البرزخ الذي ينتقل اليه الارواح بعد المفارقة من ابدانها غير البرزخ الذي بين الاجسام والارواح
 فالاول ليس غيبا محليا والثاني غيبا مكانيا والذين يشاهدون الغيب الا مكانيا ويخبرون عن حوادثه
 كثير من خلاف الغيب المحالي فان مكاشفیه اقل قليل انتهى **نور ۲۱** - قبر سه است قبر دنیا که آن گشت
 در زمین قبر عالم مثال آن قبریست که در میان قبر عالم برزخ و عالم شهادت واقع است و مثل عکس و مثل هر دو قبرست با اعتبار لطف
 و نوریت و شایسته برزخ و با اعتبار محسوس تقدیری بودن مشابه قبر دنیا - و قبر عالم برزخ و آن قبریست اصلی و جانیست
 استقراری یعنی از میان بعد مغایرت ابدان با آنجا الی بوم نفع الصور استقامت میدارند و محل تعظیم و
 تعذیب و سمع و ضیق و غیره حقیقت همین قبرست مدد گیرد و مقبور بر امر از امور تعظیم و غیره بطول خلل

و عکس پیدا شد و این قبر محل انکشاف قطاب است یعنی اقطاب وقت را کشف حال نمیشود و از
 قبر عالم مثال بیشتر حال باوراک و مشاهده می آید و فیضان باولیا از همین قبر میرسد و سوال و جواب همین
 قبر متعلق است و مکالمه احیای اموات و جواب اموات با حیا از همین قبرست یعنی آنچه که انسان زنده عرض
 مطلب بقاعده اهل حقائق به قبور او لیا کند جواب آن بشنود و بدو طور یکی بطور خطره صحیح و دومی سیله آواز
 مثل آوازی که از قهر چاه یا از درون گنبد بطور غنه بر می آید یا از دور بذر غنه هوا میرسد و اول آن چنان
 که سائل در دل چیزی خطاب کرده بطور خطره گوید من بعد خاموش شود بعد ساعتی هر خطره که در قلب
 سائل آید آنرا جواب از لطف و اندر و گاهی آواز صاف مثل کلام با همی که یکی با دیگری می کنند می آید
 اخیر تبه کامل و آخرت که از اکثر مشق و ورزش هم میرسد و این قبر اصلی مجاز می و مقابل قبر دنیا میباشد
 و اگر در دنیا قبر نیست یعنی دفن نشده بلکه متلا حیوانی خورد یا سوخته شد پس بعد هضم از شکم حیوان هر جا که فضله
 هضم این جسم خارج شده قرار گیرد و هجا قبر او قرار داد خواهد شد زیرا که چیزی از اجزای انسانی که تخم
 اوست گاهی زائل نمیشود و پیچ نو است و تغییر یابد پس آن جز که هجا از شکم حیوان برآمده بر زمین نیفتاد
 هجا بقبر او مشهور خواهد شد همچنین در سوختن نیز آن ذره محفوظ ماند و هر جا که باشد زمین او را امانت دارد
 همان زمین قبر او باشد و اثر آن قراضی در قبر دنیا قریب مجازی است مثل شعل شمس بر زمین یا نور چراغ در
 مکان یا تعلق روح به بدن میباشد بر همین مثال باید فهمید این قبر چند روزه است و همیشه استحالات
 انواع و اقسام بر آن دائر و سائر امور در آنجا بدانکه موت انتقال است از عالمی به عالمی بدین لحاظ
 آدمی را سه موت و چهار حیوة باشد سه از دنیا اعلی و چهارم آخرین ابدی تفصیلش آنکه چون روزی شاق
 مولی تعالی ارواح را خلعت وجود بخشد و است بر کیم فرموده بلی شنید این حیات اول بود و بقدر
 او تصدی دادند چون از اینجا نقل کرده بعالم شهادت رسانید آن نقل موت تا بود از عالم ارواح و این
 آمدن حیات تا عالم اجساد و این موت اول حیات دوم شد و بقدر این حیات همانست که او در عالم می بیند
 چون از اینجا بعالم بر نرسم این موت دوم است که از دنیا رقیم و حیات سوم که به بر نرسم جای گرفته و چون
 از اینجا به آخرت بر نرسم انتقال از بر نرسم موت سوم باشد و وصول به آخرت حیات چهارم این حیات است

که بعد از خدائی نیست **نور سراسر** (سوال) چه حکمت بود که عالم را بعد از فناء مطلق که مراد از فناء نیست با خلعت وجود ازانی دارند و آینه برای ابد الابد باقی داریم بگذارند عالم ممکن است و ممکن همین که خود بود محض از قدرت به بود آید باز بنا بود کون قدرت چنانچه که خواهد شد پس باز بود آوردن عالم باقی شستن از چه صلیحت است (جواب) آنچه که در اول و بعد از حمت شد بعضی بنام می آید اگر پسند فاعلید مسلم دارند و در نه با صلاحتش که نشند انجام از و و فیه کرام دد مقام است یکی کان الله و لم یکن معه شیء. این را مقام احدیت خوانند و هم آنکه چون خواست که خدا را خود را ظاهر کند و ظاهر که طور آن به تخلیق ماسوی چگونه صورت هستی لهذا از او تخلیق کرد و عالم از عدم بوجود آورد. این را مقام واحدیت موسوم کنند و حکمت درین بخش معرفت خود است و پس که اگر خلق بودی خالق را جز او که دانستی. و خدائی که گفتی پس بر تقاضای مقام واحدیت ماسوی را بیافرید و خود را بر ایشان ظاهر فرمود و است بر یکم گفت و خلق را معترف بچو ابلی گردانید و باز فناء خواهد کرد که معنی العالم حادث مستدعی این فناء است باز اگر زنده نماند همان مقام احدیت نام مقام واحدیت چنانکه بود و در و با حجاب زیرا که احدیت مبنی از واحدیت نیست بخلاف واحدیت که قطعاً مبنی از احدیت است و بقای او هیچ منافی احدیت است چنانکه سید الطائفه جنید قدس سره فرموده است که هو الان کما کان پس تجلی هر دو شان خواست تا مقام واحدیت باز برده از روی براندازد و ابد الابد برافش تجلی مانند اندازد عالم فانی شده را باز احیا خواهد کرد نیست حکمت آنکه دوباره مخلوق را خلعت وجود ازانی دارند و باز او پس نگیرند. دیگر فدای داند که حکمتش صیبت جل جلاله و هم نواله نور ۲ چون قالب دوم علیه السلام تیار شد و خلفه خلیفه الله بولش در تمامی ملکوت شیوع یافت ملائکه علویه پیش ابلیس رفتند و گفتند تو این قالب را دیده و چه خلیفه الله بودن این جسم و ترکیب بگو یا راهی بد این سوخی یا بهم ابلیس تعیین آید در قالب بجان آدم علیه السلام داخل شده بعد ساعتی برآمده گفت درین جسم سیر نمودم جای قابلیت خلافت ندیدم زیرا که ترکیبش از اعصاب و عروق و خون عظام و شحم و غیره است خون بجان یافته در عروق مثل سیلاب گردش خواهد کرد و اعصاب را گدازد و با هم بخت قتل و محاربه خواهد رسانید و چنین و چنان عصیان و نافرمانیها بوقوع خواهد آمدان هم

خلاف منصب خلافت باشد که بجانب چپ این کالبد کوشک و دیرم که در آن راز نیست مخفی و دعوت
 نهاده مرا با نسبت قدرت سیزده و نیا چار و ن آیدم اگر سبب خلافت باشد همان از و سر خواهد بود
 در هیچ نیست صوفیه کرام نوشته اند که آنرا از محبت و عشق خداوند تعالی بود که در دل آدم و دعوت نهاده
 و آدم را مفتون خود کرده بودند این پنج مخلوق را سیر نیست ای پسر بدان آدم محض از آن سر آدم شد
 و در نه شل و دیگر خجالت او هم بود پس تو از آن راز چرا غافل شسته و قری نمی داری و خالق خود را
 نمی جوی و نمی یابی اگر آن سر در پایی آدمی شوی و در نه پنج مانی و پنج فتوی عشق الهی و دل پیغمبری خود را
 شنید آن محبوب کنی تا که چیزی گری و گویند مردی - **نور ۵** - بدانکه نسبت دو قسم است شفا
 یعنی غلبه تعلق عاشق معشوق و معشوقه یعنی غلبه تعلق معشوق به عاشق - اول نسبت زحیلی
 دوم نسبت یحیی - یحیی آنست که جمله کا طالب موافق مرضی مطلوب باشد و یحیی آنکه جمله کا مطلوب موافق مرضی
 طالب باشد اولیاء الله این دو قسم نسبت بنسبند بعضی نسبت عاشقانه میدارند و بعضی نسبت
 محبوبانه و نسبت دوام تعلق قلب است بجناب الهی مع الانقطاع عما سواک نیست معنی این کلام که فلان
 با نسبت است **نور ۶** - صدق طلب طالب را محروم ندارد و از حصول کمال آن ذی الجلال
 اگر چه پیر و ناقص باشد بلکه گاهی اینچنین پیر به بکت صدق طلب مرید درست میشود - نقل است
 شخصی همیشه طلب پیر میشد لکن او پیری حسب طریقه سیر نیامدی روزی تنگال شده قسم خود
 که اشب هر کس که بخانه من آید مریدش شوم اتفاقاً در آن شب در وی در رسید این مطالب و ق که نظر بود
 فوراً دست و گرفت و گفت که مریدم کن و در در اول دله به ترسید من بعد او را الحق دانسته قبول کرد
 که از این حیل عقب گذاری میشود ترا چه نقصان چون در مریدش کرد و گفت مرا چیزی به فرماناتان
 مشغول شوم و بخدا رسم در و بچار چه داند - توندیدی علمی سلیمان را به چه شناسی زبان مرغان را
 و ماکو خلاصی خود را این دو حرف گفت که از تمامی خاندان علیحده شده و صحرا برو و آنجا گوشه
 حافیت نشسته خدا را یاد کن و الله الله بخوان و از حضور دل بگو طالب صادق بچو این تعلیم از خدا
 قطع تعلق کرده به صحرا رفت و لعبادت الهی مصروف شد چون پیر ناقص بود بخدا رسید و خبر داد که

را از ورگاه باری تعالی الهام شد که بروید و فلان دزد را تعلیم داده و تکمیل رسانیده بگوئید که آن صاحب
 صادق بار که مرید کرد و بسا برسان چنانچه در آن واحد برکت تعلیم خضری دزدی رفت
 و صاحب کمال و تکمیل شد و مرید را دریافته بر او رسانید و بیند که طلب صادق طالب با پیر
 ناقص چه کرد و چه شد **نور ۲۷** - شیخ خود را رضی الله تعالی عنه بعد قدسوس پرسیدم که بسا
 در ویش چیزهای مردار و حرام میخورند بار پادیده شد که لحم و شحم حیوان بیت تناول کردند و بظاهر
 صورت جذب و جنون هم ندارند و بسا اوقات شخصی غیر از احم از آن حصه داده اند چون دیده شد علوا
 بود با جراحیت فرمودند کن فیکون صفت باری تعالی است چون بنده بعد فاجبت درین صفت
 میشود و منظر این صفت میگوید و آنگاه قدرت بیابد که ما بهیت اشیا را را مبدل کند اگر مرده گوید که
 زنده است زنده شود و اگر زنده را گوید مرده است مرده شود اگر لحم مردار را علوا بخواند علوا شود و اگر
 علوا را بر از گوید بر از گردد و تریاق را زهر بلابل سازد و زهر بلابل را تریاق چنانچه قصه زهر نوشی میدنا
 خالد بن ولید مشهور و معروف است پس چون باین صفت متصف شد اگر بر از را علوا دانسته خورد و
 چه باک که بقوت کربتش خود علوا شده است و بر ظاهر که چون ما بهیت مبدل میشود حکمش هم مبدل میگردد
 شلا شرب انگوری که نجس العین است اگر سر که شود خوردن آن حلال و درست است زیرا که حکم نجاست
 بوجه تبدل ما بهیت باقی نماند همچنین حال همه اشیا است و فلان سنا قشعه عرض نمودم که سبیل
 یاسیدی تسکین خاطر شد **نور ۲۸** - روزی عرضیه دهم که روح چسبیت فرمودند عکس صفت
 حیات باری تعالی است چون ذات و صفت باری تعالی هر دو متنوع الادراک اند حقیقت روح چسب
 پنجم آید که عکس و ظل اوست **نور ۲۹** - روزی پرسیدم که سبب چسبیت که فقرای نمازی
 یکایک نماز ترک میکنند اگر پرسیده میشود در جواب او و اعبدر یک حتی با تیک الیقین میخوانند
 فرمودند این قول عین برای بیت است بخمال عقب گذاری خود چنین میگویند ورنه در حقیقت اشیا
 از گناه ترک نماز بسیار دارند و ظنوا المؤمنین خیرا گاهی چنان استغراق پیدا میشود که از وجود خود
 خبر ندارند زانی بشا به جمال الهی میجو سکاری باشند و قتی بورد و از ذات عجیبه و قبح تحریر نمانند

ساعتی بشدت تجلی جلال قدرت بر خواندن ندارند و قس علی ذلک - روزی سیدی ابو بکر
ششلی قدس سره همچا بانه بکمان پیر خود حضرت جنید بغدادی رحمه الله علیه درآمد و بر سرش ایستاد
و سنگ نعلان شعر خواندن گرفت محذره جنید رضی الله تعالی عنهما خواست تا به پرده رود و حضرت
جنید فرمودند حاجت نیست که او اینوقت درین عالم نیست حضرت ششلی بعد ساعتی بخود افتاد
و تا دیر همچنان بود تا آنکه جنید رضی الله عنه متوجه حال او شده از آن مقام باز گردانیده بمقام صحو
و هو شیاری آوردند ششلی گریه آغاز نهاد آنگاه حضرت جنید محذره خود را فرمودند که اکنون
به پرده برو که او باین عالم بازمی آید بالجمله این قوم را همچو واردات و تجلیات انقلاب احوال
بیش از پیش است در امثال احوال از یکجا آوری احکام معاف میشوند چنانکه درین حکایت گذشت
که حضرت جنید آن زمان حاجت پرده و حجاب ندید و نیز شاید که مخفی او امیکرده باشند لکن
در نصیحت فوت جماعت هم لاحق حال میشود که جماعت تنها خواندن او انگیشود و اینهم سخت زیست است
که ترک سنت مومنه بلکه واجب عند البعض لازم می آید پس سبب اول فهمیدن اقرب فی الصواب است
باز عرض کردم که ستهراق و تحیر حضرت نماز است در باقی امور نیست مثل اکل و شرب و غیره فرمودند
ندیدی که همچنان چگونه بنحورندومی نوشتند عقل نماز دیگرست و عقل خورش و دیگر بر جانین
با وجود اکل و شرب چگونه و را مور شرعی قلم جاری نیست اینجا نیز همچنان باید فهمید و الله عالم بالصلوب
والیه المرجع و الماب بهر حال ظن خیر باید کرد و اعتراض نشاید کرد و نیز روست که نماز در یک معطله
گزارده باشند بسبب حصول قوت طی ارض برای اجزای فضیلت صلوٰه در سجد الحرام که یک رکعت
در وی برابر صد هزار رکعت است در غیروی اگر گوی که مر دیده شده که از اقل وقت نماز تا آخر همین جا
مانند لحو غائب نشدند پس چگونه و اینجا رسیدند گویم چه دانی که بحکم و صورت اصلی رفتند و حکیم
ظلی و شانی مشابه اصلی اینجا ماند چنانکه بارها از مردان این راه واقع شده است بالجمله حسن ظن
را بحال و وسیع است تا که اتوفیق دهند و از بلای بدگمانی دار باشند اللهم از قفا فور - بلکه
انسان عالم صغیر است و ماسوی آن عالم کبر و این عالم صغیر جامع بهر چیز اجزای عالم کبر است

فکل فی العلم عمل فهو فی روح مجمل و کل فی اللوح مفصل فهو فی قلبه مفصل و کل فی العرش فهو فی
 جسمه و کل فی الکرسی فهو فی نفسه ازینجا گفته اند که فکر کن یک یک فیک فلیس شیء فاجاعک انما سمع
 کیف یقول الحق سبحه اقرع کتبک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا پس هر که این کتاب بخواند
 بر همه ماکان و مایکون آگاه شد و هر که تمام تواند فافروا مانیس منه قال تعالی اسمر بهم آیاتنا
 فی الافاق و فی النفس هم حتی یبین لهم انه الحق و قال تعالی و فی النفسکم افلا تبصرون بالجمله ازینجا عالم
 کبیر است همه درین عالم صغیر موجودند و شلا عالم کبیر شاهی باشد که حکم او در تمامی مملکت نافذ بود و هیچ یکی
 از رعایا بایه اذن او کاری نتوان کرد و در عالم صغیر بجایش روح صل است از عالم امر که در جمیع مملکت
 بدن تصرف دارد و کار همه جوارح تابع فرمان اوست در ان عالم شاه را وزیر می باشد که تدبیر امور
 سلطنت و نظم خوش مملکت مفوض باد و باشد ازینجا عقل است که کار وزیر سرانجام میدهد بلکه
 توان گفت که عالم کبیر را شاهی است که فوق او شاهی دیگر نیست و ازراشه شاه میگویند یعنی
 خدا عزوجل ازینجا بجای امثالش روح است که غلی از غلال و لغینی از لغینات اوست
 جل جلاله و در ان عالم شهنشاه را وزیر می است که او را وزیر اعظم و نائب کل و ولیفه مطلق گویند
 و آن ذات همیش و مانند بنی ماست صلی الله تعالی علیه و سلم ازینجا عقل است که عکسی از عکس
 پرتوی از پرتوهای حقیقت علیه اوست صلوات الله تعالی و سلامه علیه ازینجا شهنشاه حقیقی
 را عرش عظیم است که نسبتی خاص بجناب رفیع باری تعالی دارد و ازینجا قلب است که خاص سقر و
 محل روح است و ازینجا سلطان اگر کسی رفیع و بلند است ازینجا مقام عالی و ازینجا جوارح محفوظ است که ماکان مایکون همه
 مکتوب است ازینجا قوت خیال است که همه صور و اشکال و الوان و هر چه که از راه حواس خمس ظاهر می درک میشود همه با
 در و محفوظ است ازینجا ادراک باری تعالی محال و متعذر است ازینجا ادراک حقیقت روح و شوار
 و متعسر است ازینجا استیلا و غلبه باری تعالی در همه مملکت است و بعلم قدرت خود هر جا موجود است
 و بمعنی ممکن هیچ جا نیست ازینجا روح به تدبیر و تصرف در بدن هر جا موجود است و باز توان گفت
 که فنان جا ممکن دارد و ازینجا مثلا چون خدا خواست که زید را پیدا کند اول اراده الهی متوجه شود

من بعد نتیجه آن اراده یعنی تقدیر تخلیق زید باین هیئت و شمائل و رنگ و رد و ریح محفوظ ظاهر
 شود از آنجا ملائکه ملا اعلیٰ اسطالقه کنندگان لوح بران مطلع و آگاه شوند باز بوساطت آنان ملائکه
 موکلان ستارگان بروج و سموات خبر یابند و بواسطه اینان ملائکه اربع عناصر را خبر رسد و
 ایشان در اجسام اثر کنند و نواحی جسمیه الوین زید را محرک شده هر دو را جمع کنند نگاه صورت
 زید بر انسان که حسب اراده الهی در لوح محفوظ منقوش شده بود بهیچ شکل و شمائل در رحم مادر
 استقرار یافته پیدا شود و چون این حکم را مانعی نیست لهذا بهمان طوری که خواستش او تعالیٰ است
 زید پیدا خواهد شد و اگر حق تعالیٰ آن کار آغازنده را بانجام رسیدن نخواهد و در تخلیق زید نقصان
 پیدا آید مثل اسقاط حمل یا هر نفعی که خواستش او تعالیٰ باشد همین طور مثال آن در عالم صغیر باید
 همیشه مثلاً دل تو هست که بسم الله نویسی آن اول اراده تست من بعد صورت آن بسم الله
 در لوح دماغ تو منقش شود که چنین و چنان خواهم نوشت پس از آنجا در آنجوه نطفه و ارواح حیوانیه
 که مشابه ملک اند حرکت پیدا آید و از آنها در اعصاب و عضلات و از آنها در انگشتان و انگله
 و آن بسم الله همیشه صورت که خواستش تو بود از آنمله بوجود آید و چونکه اینجا مانعی نیست همان طور نویسی
 که اراده کرده بودی و اگر در وسط تحریر دل تو خواهد که با تمام برسانی بران قادری یا در انشاء
 کار دل تو در باره نوشتن تغییری از ان صورت که اول خواسته بود خواستش کند بران هم قدر
 داری که باریک تر از ان نویسی یا جلی تر یا هر چه که خواهی آنجا قیامت است که همه ملکات را محو
 و فنا خواهد کرد و بجز ذات باری تعالی همه را بر باد خواهد داد و انجاموت است که جمله ملکات تو در هم
 و بهم کند و جز بادشاه که روح اصلی است چیزی باقی نماند برین تقریر بخوبی دانستی که من حرف
 نفسیه فقط عرف رب و ان الله خلق ادم علی صورته و در عالم کبیر شاهان را امرای مقرب بارگاہی
 باشند اینجا جگر و طحال و غیره امرای مقربین اند آنجا سلاطین را خازن باید این خیال و حافظ است
 آنجا عرض بیگی و پرچم نویسی باشند اینجا حس مشترک است که هر چه از راه حواس باورسد و نفس ناطقه
 و همه در آنجا تدبیر کلیه را امرای او باشند و امور جزئی را ناظران و اید آنجا نیز اوقات کلیه عقل است

وعلوم جزئی را در هم و حواس آنجا شایان را مرکب باشد اینجا هر دو یک تست که بر آنها سوار شده
 هر یک از اجزای بروی آنجا سلاطین را لشکر یاید که دفع دشمن کند اینجا هر دو دست تست که فیت
 موزی پر دزد آنجا تحصیل را باید که اموال و خواسته های شاه را فراهم کند اینجا قوه شمولی
 که اکل و شرب و جملة حوائج ضروری طلبیده جمع میکند آنجا شمع و کو تو ال باشد اینجا قوت غصیه بر
 سیاست است که کار کو تو ال میکند آنجا جاسوسان باشند که احوال بیرونی دریافتند و بعضی سلطان
 عرض دارند اینجا حواس خمسہ باصره سامعه شناسه ذائقه لامر جاسوسانند که کل حالات خارج بوسیله
 حس مشترک می رسانند آنجا خدشکاران باشند هر یک بر خود ماسور اینجا قوه باطنیه و غاذیه و نامیه
 و ماسکه و دافعه و غیره را خدشکارانند که هر یک کار خود بجای آورد ماسکه اسماک طعام و معده کند تا حرکت
 در و کار خود کند و باطنیه بهضم او پردازد و دفعه دفع فضلات بچوگناسان کند و غاذیه باعضا بدن با
 تحلیل رساند و نامیه بدن را بالیدگی و بد آنجا باور چنان باشد اینجا معده است آنجا حرارت که هرگز
 طعام را بچینه میکند آنجا نگر نریز می باشد اینجا نگر نریز می که هرگز نریز می که دانه خون میکند آنجا سق
 باشد اینجا کلیه است که آب از خون جدا کرده و در مثانه اندازد و از مثانه مثل نواره جاری شده می ریزد و پس
 مثل نواره هم موجود است آنجا شایان را با هم جنگ جدال که یک دشمن دیگر شده مملکت همدگر
 را خراب و برباد کردن خواهند اینجا امراض اند که در مملکت روح خسل میکند و محاربه با روح کرده
 بر باد می ملک او منظور و از زمین محاربه را بمران گویند آنجا فزلقین را مدوے و ککله باشد اینجا فز
 را بد بر زمین و نقصان علم و تجربه طبیب مدد رسانست و روح را دو او بر زمین و خدایت طبیب و مقدر
 بودن محبت که جملة تدبیر دشمن را باطل میکند آنجا دزدان اند اینجا عروق و ماساریقا که غذا را از معده
 و زوده بجز می رساند آنجا در رعایا مردمان صالح و طایع باشند اینجا خصال حمیده و شمائل غیر مضمیه اند
 آنجا عناصر اربعه اند اینجا اخلاط اربعه هم مزاج عناصر اند آنجا استارگان خشنه اند که بطن خود
 عالم را روشن و خفیات ظلمت را آشکارا کنند اینجا نور ابر و نور بصیرت باشند که کارانارت و اضادات
 بالفراهم رسانند آنجا جبال اند که سکون زمین به آنهاست اینجا عظام مثل کوه ایستاده اند که قیام بدن

بد آنهاست آنجا نباتات و اشجار است اینجا موئیها شال آشکار است آنجا آنهاست که آب در آنها جاریست
 در اینجا عروق است که خون در آنها جاریست آنجا چشمهای نوع بنوع شیرین و نمکین و تلخ و متغفن باشد اینجا
 چشمه دهن شیرینست تا که طعام و آلفه طعام بر جای ماند چشمه چشم نمکین که بقای چشم بان محتاج است
 یعنی در چشم چشم بسیار است و چشم نمک نیمه اند و چشمه گوش تلخ و شور است که برگوش حجاب حفاظتی
 نیست لهذا حکمت الهی مقتضی شد که این چشمه را تلخ و پدید کرده شود تا از دخول هوا و دامن ماند و چشمه
 بینی بد بود راست تا قدر خوشبو شناسد آنجا ابر باران است که از زمین بر جااسته بکوه زمهر برسد
 و آب شده باریدن گیرد و اینجا بخارات است که بر طوبات چشم رسیده اشک شده بارش کند آنجا
 طوفان آب است اینجا غلبه رطوبت آنجا طوفان باد و اینجا قلبه ریح آنجا زلزله الارض اینجا شعیره
 در عیشه آنجا حیوانات از استیلا شیا و متغفن پیدا شود اینجا هم از استیلا بلغم حیوانات مختلفه مثل
 رشته و کدو وانه و غیره بگویند آنجا ابلیس و شیاطین اند اینجا نفس اماره آنجا بهشت و دوزخ است
 اینجا صحت و مرض و بهشت و نعيم است و درد و زحمت و تعب و بهشت و نعيم پیدا آید هر چه خواهد بکنید
 و بخورید و بنوشید و بپوشید و راحت یابید و از مرض و تعب و نعيم آیدند در خوردن و نوشیدن لطف
 و مزه نه نوم و راحت نه حسب و آهش و مرضی کردار و گرفتار و زحمت را آنجا ملائکه اند که بر تدبیر عالم
 اینجا نباشد و مقررات دنیا اینجا بخارات لطیف که بموجب حکم روح هر جا در تدبیر بدن میکوشند و حکم و نافذ
 میکنند چون رفتن و بقیه اعضا را با قبض و بسط کنند و چون گرفتن و دادن اراده کنی عضلات است و
 را و علی هذا القیاس اگر کسی بغایت نحیف البدن باشد چه عجب که حرکت بخارات و جسم مشاهده تواند
 آنجا نعمات و مزایای و بحسب آنجا او از خیره انسانی بجای میزایر آنجا از رعیت آنجا اولاد آنجا
 همسایه آنجا و ندان آنجا مناظر علمین افتاده اینجا مریضگان بچشم نهاده آنجا مرگ آنجا خواب آنجا حشر آنجا
 از خواب بیدار شدن و علی هذا القیاس کل متعلقات العالم و اینجا علم غیر محصورانده علم با آنها احاطه کننده
 بیان ما تفصیل آنها را وسعت دارد و لهذا احواله بعلم الهی کرده بر آیه سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک
 انت العليم السکیم گفتا کرده شده با جمله هر چه در العالم است خواه در احاطه علم با باشد یا نباشد بعینه مثل او

در میان خواه بود عام ازین که ما دانیم یا ندانیم لازم که درین مشکله غور یا کرده باشند و سهل نگذرند
 سیرنا سوتی نیست فی الافاق و فی النفس کم افلا تبصرون در معرفت باری تعالی بقدر وسعت خود ازین
 سیرنا گزیرست تا بوسه از عرفان یا بدور نه از جاهل هم بدتر شمرده شود لور اسم - خداست واسه
 واحد حقیقی است واحد عددی نیست که بعد و سه پنجم یافته و دو شود یا قسمت ربع و نصف و ثلث قبول
 کند و نه قسمت پذیر است و نه از دو سه چیرے مرکب شده و نه از پنجیرے ترکیب یافته لور اسم -
 واضح باد که نزد صوفیه که ام صفات باری تعالی غین ذات است جدا از ذات نیستند و عالم جبروت مراد از
 همین سیر صفات است پس سیر صفات از سیر ذات که مقام لا هویت است چرا جدا قرار یافته اند ازینجا معلوم
 میشود که صفات جدا از عین ذات باشند و عینیت ندارند سبگویم بر تقدیر عینیت نیز از تالیس اعتباری
 ناگزیر است و اینهمه حضرات متعدد باشند و ذات را هر حضرت شانی جدا و اسمی علیحدہ است پس
 بنا بر آسانی سیر و معرفت و تیسر حضرت سیر را جدا گانه قرار یافته اند و نه یکسیر لا هویت کافی بود فانه مقتضی
 که لا لا یخفی ازین تقریر واضح شد که جدائی سیر جبروت از سیر لا هویت موجب جدائی صفات از ذات نیست
 و نزد تکلمین صفات نه عین اند و نه غیر حکما فی صفات کرده صفات را عین ذات گفته اند و الله اعلم
 بالصواب لور اسم - مارایت شیئا الا ورایت الله قبله - مارایت شیئا الا ورایت الله بعد - مارایت
 شیئا الا ورایت الله فیه - مارایت شیئا الا ورایت الله معه - این چهار مقوله بزرگان ادویه الله تعالی
 وقت حصول قرب رب الارباب و عروج مدارج جاری میشود و هر ولی بقدر قربت خویش به سببیکه
 از اینها ترجم میکند مقوله اول سیدنا صدیق اکبر است دوم سیدنا عمر فاروق را سوم سیدنا عثمان غنی
 را چهارم سیدنا عمر قاضی علی رضی الله تعالی عنهم اجمعین علی قدر مراتب خود هر یک ازین حضرت فرموده
 مقوله اول ناشی و مانع از مقوله سیدنا محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و لیقول لصاحبه لا تخزن الله معنا
 انیقول نبی ما صل الله تعالی علیه و سلم مصداق مارایت شیئا الا ورایت الله قبله است و مقوله دوم مانع
 از مقوله موسی علیه السلام ان معی ربی انیقول موسی علیه السلام مصداق مارایت شیئا الا ورایت الله
 بعده باشد اول طریق جذب است و ثانی طریق سلوک و فرق میان شهود نبی ماصلی الله علیه و سلم

و شهید حضرت موسی علیه السلام نیست که حضرت خنیت صلی الله علیه و سلم را اول نظر بر حق افتاد و بعد از آن بر نفس خود و موسی علیه السلام را اول نظر بر خود و بعد بر حق و این هر دو خوب محبوب است اما اول اتم و اقرب است و مقوله سیدنا ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه بر طریق برب است یعنی من الله که برهان الهی است و مقوله سیدنا فاروق رضی الله تعالی عنه بر روش سلوک است یعنی موافق شعور و فهم خود که برهان الهی است و در اینجا از جذب و سلوک بهین معنی مراد است نه اصطلاح مشهور که اینجا تفصیل سلوک راست با زنی و معنی هر دو خبر از تعدد مشهود میدهد و شک نیست که توحید الهی باشد یا الهی افضل و اکمل است باز معنای بوسه از تعادلی هر دو مشهود است که در فی نیست باعتبار بهین مقولات یکی را بر دیگری فصل است این فائده بهین سبب در دم تا تفصیل یکم بر دیگری معلوم شود نور ۳۴ - و قتی که انسان بعد بلوغ میرسد رتبه روح او را فرا می گیرد و دو علوی از قسم ملائکه و یک سفلی از قسم شیاطانی و اول انسان را و بکار خیر محرک باشند یکی رغبتش در دل می اندازد و دیگری قدرت بر فعل را و دیگری کار بد محرک شود یعنی هم انقاء او در دل کند و هم اسباب آن فعل گردد و این را در آخر شمله خبر انسان و دیگر حیوانات را نمیدانند انسان مکلف است و حیوان مکلف نیست و چون انسان گاهی موافقت میکند و گاهی موافقت شیطان نمیدانند درین هر سه جنگ و جدل میماند و با هم یکی از دیگر نداشت می کشد اگر انسان متابعت ملک کرد شیطان نادم شد و اگر موافقت شیطان کرد و ملک نداشتی رسید این سلسله واردات مدت العمر بهین طور می آید و می رود شاید هم از سفلی مشهور است عبارت از بهین شیطان باشد و هم از علوی و نوری که گفته اند بهین و و ملک و العلم عند الله تعالی انسان باید که مدام موافقت با ملکین دارد و تا نجات آخرتی یابد نور ۳۵ - در هر زمان غوی پیدا شد که تمامی اولیاء آن دوره را سر و سر در است بیج ولی از اولیاء آن زمان بدرجه او نرسد و از قطب مدام هم گویند که کار عالم را در دنیا شد و همه نظم و نسق بدست نقاد می یابد و درین مقام او را عبد الله نام کنند و او را دو وزیر بکین و لیسا را باشند عبد الرب و عبد الملک عبد الرب و وزیر بهین است عبد الملک وزیر لیسا چون عبد الله رحلت کند عبد الملک قائم مقام او شد و عبد الرب عبد الملک گردید که

جدید بجای سعید عبد الرّب آید همچنین این دور تا قیامت دایر و سائر خواهد ماند و زانسان نبوت حضور
 بنی اصری الله علیه و سلم عبد الله بود و سیدنا ابوبکر عبد الملک و سیدنا عمر عبد الرّب چون عالم
 صلی الله تعالی علیه و سلم رحلت فرمودند صدیق اکبر عبد الله شدند سیدنا عمر عبد الملک عثمان غنی عبد الرّب
 چون دور صدیق اکبر باختر رسید عبد الله سیدنا عمر شدند و عبد الملک عثمان غنی و عبد الرّب
 سیدنا قنصی علی چون دور رسیدنا عمر تمام شد سیدنا عثمان غنی عبد الله شدند و سیدنا علی قنصی
 عبد الملک سیدنا امام حسن عبد الرّب چون دور عثمان غنی اختتام یافت سیدنا علی کرم الله وجهه
 عبد الله شدند و سیدنا امام حسن عبد الملک و سیدنا امام حسین عبد الرّب چون دور و حجاب امیر
 پسر رسید نفبت عبد الله بنی سیدنا امام حسن رضی الله تعالی عنه رسید و همچنان تا سیدنا امام حسن مگر
 بعده سیدنا غوث الاعظم رضی الله عنه عبد الله شدند و در آخر زمان این منصب رفیع با امام مهدی رسید
 عبد الله در وقت خود هم عالم را فیض می بخشد بے توسط و بیچ کسی نمی رسد و فتوحات فرموده و لکن
 الاقطاب المصطفی علی ان یکون له هذا الاسم لا یکون منهم الا واحد و هو الغوث و سید الجماعة فی زمانه و منهم من
 یکون ظاهراً و حکماً و یجوز الخلافة الظاهرة کما جاز الخلافة الباطنة من جهة المقام کما یبکر ان الصدیق و عمر عثمان
 و علی و الحسن و موسی بن زید و عمر بن عبد العزيز المتوکل و منهم من له الخلافة الباطنة خاصة و حکم له فی الظاهر کما
 محمد بن یارون الرشید و کما یزید البسطامی و اکثر الاقطاب لاحکم لهم فی الظاهر و منهم الائمة رضی الله عنهم و لا
 یزیدون فی کل زمان علی الاثنین لثالث لهما الواحد عبد الرّب والاخر عبد الملک القطب عبد الله قال الله
 عبد الله قال الله تعالی و لقد سوانه لما قام عبد الله یعنی محمد صلی الله علیه و سلم فالاقطاب کلهم عبد الله و الائمة
 فی کل زمان عبد الملک و عبد الرّب و هما اللذان یخلفان القطب اذا مات و هما للقطب بمنزلة الوزیرین
 الواحد منهم مقصور علی مشاهد عالم المملکوت والاخر مع عالم الملک و الله تعالی اعلم نوراً و الاموالیة
 افضل من النبوة من حیث انک لا یتنبی از نبوة افضل است زیرا که مراد از ولایت ترقی است از فعل علی
 یعنی عنده شوق و محبت و ولایات باری سبحانه شدن همه شایعاً بمقابله آن و فانی و مستهکک بودن
 همه در آن و مراد از نبوة تدریجی است از ترقی یعنی ما رشحور ما سومی دادن و بنا سوت آوردن و بنا بر

تبلیغ رسالت این منزل است پس لامعالت ترقی نمی از منزل او افضل باشد نه آنکه معاذ الله ولایت اولیا باز
 نبوت انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام نور ۳۰ - القبض والبسط کلاهما حالان شریفان معنی نیست که
 چون اولیا را الله را دولت وصل حاصل میشود ناخوسته بشماشت و فرحت روی نماید آنرا در اصلاح اینان
 بسط میگویند و هر دو حالت مدام دائر و سائر میماند چرا که اگر مدام بسط ماند عادی گردد و غلبه شغف غماند اینها
 قبض پیدا میشود یعنی حجاب حاصل میکند آتش شوق را درین زندانگاه حالت اینان وحشیانه میشود و
 حرکات مہوشانہ بوقوع می آید چنانکه حال عشاق مجازی در زمان هجر میشود باز چون قبض رفع شد بسط
 پیدا گشت ملاوت تازہ و لبثا شست پیے اندازہ عیان میشود که زبان از بیانش مغرور و لال است
 و دل از کثرت اقتباس النور معرور و لامال نور ۳۱ - صوفی محتاج فقیه است نه فقیه محتاج صوفی کما
 قال سیدنا غوث الاعظم رضی الله عنه گویند صوفی زانکه از فقیه باشد و بعض صوفیه فقیه آنرا گویند که عارف
 هم باشد یعنی صوفی نیز بود البته انجمن فقیه از صوفی محض عالی رتبه خواهد بود نور ۳۲ - رویت باری تعالی
 چشم سرور دنیا محالست سوا ای حضور سید المرسلین صلی الله تعالی علیه وسلم هیچ نبی مرسل ملک مقرب
 را دست نداد اگر کسی در حق خود یا در حق دیگرے انجمن اعتقاد دارد که همراه است اولیا را الله را هم در دنیا
 مشا به چشم سر نمیشود و آنکه مشهور و در کتب سلوک و ملفوظات جا بجا مشا به جمال الهی مذکور است از ان
 هم چشم سر دیدن مراد نیست بلکه نور قلب و اشراق باطن مقصود است بلکه بعض اهل سلوک این را هم
 انکار کرده اند و میگویند که مراد از مشا به جمال چشم قلب اولیا را در دنیا جز این نیست که یقین سالک
 بذات باری تعالی از عوام بیشتر باشد و بعینه مشا به جمال مراد نیست در شرع تعرف انیمعنی را بوجه حسن
 ذکر کرده است باید که رجوع بان کتاب کند نور ۳۳ - روزی حضرت شیخ خود رحمه الله تعالی
 عنه را پرسیدم که صفت اولیا چیست فرمودند آنگاه که ذات و صفات بنده مغلوب شد و نفس
 منسایا و محو و خالی شده ذات و صفات الهی باقی ماند و غلبه و دوق و شوق و محبت با و تعالی چنان
 دست و پد که از غیر بالکلیه انقطاع گیرد چون بنده باین صفت موصوف شود ولی شد و الان نور ۳۴
 بعض فقرای جهال خود را خلاف شرع میدارند مثل حلق و قصر ریش و نوشیدن بنگ و خمر

و پوشیدن جامه های ریشین و تقوه بکلمات نجس و لایعنی و غیره و لک اگر انجمن کسان را نصبت
 کرده شود میگویند ملامتی، ستم ازین سبب خود را باینطور وضع میداریم بدانکه ایشان سخت
 گمراه اند بطریق اصلی ملامتیان این نبود ملامتی آنان بودند که هیچ مستحی از مستحبات شریعت
 ترک نمیکردند اما اخلاص خود را که بحق داشتند از خلق می پوشیدند آنکه مخالفت شرع را شعار
 خود سازند و با وعای ملامتی بودن کردن افرارند این ملامتیه بسطل اند حق نیستند از وضع و طور
 پر حذر باید ماند و رنجی حکایتی یاد آدمی نویسم از آن توضیح بوجه احسن خواهد شد و زمان سابق زن و
 شوهر بودند شوط لایق ملامتیه داشت یعنی بطاهر محابرات و ریاضات این راه نمی نمود از خلق پوشیده
 میکرد و همیشه زن و از و س مطارحه این امر میکرد که ترا گاهی متوجه بحق نمی بینم و میگفت چکنم بدترین
 خلق الله ام الله تعالی مرا بیا مردوشی زن و از خواب بیدار شد چمی بیند که شوی متوجه بحق و مستغرق
 بذکرست بسیار خوشنود شد صبح شوی خود را گفت بچند الله امشب مرا عقده این امر معلوم شد که تو خلاص
 خود را می پوشی شوهر گفت بچند انستی گفت شب گذشته ترا دیدم که بحق مصروف بودی و از چیزی خبری
 نمیداشتی مرد منم باز تکرار این امر کرد و پرسید که راست میگوئی فی الواقع دیده او گفت بخدا می عرضم
 دیده بودم این شنید و از کثرت ندامت جان بحق تسلیم کرد اسی پس ملامتیان انجمن کسان را گفتن زیبا
 نه بیدریان خلاف شریعت را اینها را ملامتی گفتن عین خطاست نور ۲۲ - معراج با جسد در جسد
 یقظه خاصه نبی ماست صلی الله علیه و سلم که امی وی را نیشو کو بر تبه قطبیت و ولایت و غوثیت رسید با
 نور ۲۳ - معراج روحی در حالت نوم یا در واقع که آنحال نیست استغراقی که در کیفیات مراقبات
 در میان بیداری و خواب عارض شود اولیا را ممکن بلکه واقع است نور ۲۴ - سوال - یعنی
 ابلهیت استماع سماع و شعر گوئی چیست جواب - اهل سماع شخصیت است که بر قلب خود و بر قلوب دیگران
 چنان غلبه دارد که هیچ خطره غیر الله آمدن ندارد نور ۲۵ - سوال - آن که ام مرتبه است در ولایت
 که فوق او مرتبه دیگر نیست جواب - آن مقام قرب است که میان نبوت و صلیقت واقع است که نصیب بکر
 رضی الله عنه بود بکذا قال الشیخ الاکبر فی الفتوحات و هذا المقام الذی استباهه بین الله لایق و نبوة

التشریح الذی هو مقام القرینة وهو لا فرد و هو دون نبوة التشریح فی المنزلة عند الله و فوق الصلوة
 فی المنزلة عند الله و هو المشار الیه بالیسر الذی و قر فی صدر الی بکر فضل به الصلوة فی قلبه
 الیس فی شرط الصلوة و لاسن و ازها فلیس بین الی بکر و بین رسول الله صلی الله علیه و سلم حل لانه
 صاحب صلیقة و صاحب سر نور ۴۷ - ولی را خفای حال خود فرض است چنانکه نبی را انظار نبوت
 الایحوری اگر ظاهر شود شود بافتیاریها نمیکند و اینجا حکایتی شیخ خود می نویسم که از ان توضیح این مسئله
 بدرج غایت خواهد شد مدیسه از مریدان حضور سیدی مظفر علی بریلوی میگوید شبی از شبها بضرورت
 استنجای برخاستم و بقصد طهارت برای آب گرفتم بیرون صحن حجره خود آمدم چیم می نیم که در درگاه علی
 سیدی از بزرگان جمیع اندیشل بوم هوس و در الان پائین صاحب البرکات تخی مرصع بجا آورده است
 گرد اگر د آن تخت اکابر اولیاء الله نشسته اند بعد ساعتی چیم می نیم که حضرت پیر مرشد بالباس فخر
 شایان در بر مناج بر سر دو بزرگ دست در بغل داده آورند و بر تخت نشاندند و همه به تعظیم ایستادند
 بوسه بر پیشانی حضرت ایستادند و اندان حال دیده تحیر و لرزیدند و داخلی ایستاده باندم بعد همه با
 اندرون رفتند و غائب شدند من باز حجره خود آمدم تمام شب از معانته این حال نه خفتم صبح حاضر
 مسجد شد نماز جماعت پس حضور علی خواندم و این حال عرض کرده مستفسر کسبیت این مقام شدم اولاً
 فرمودند ترا خواب شده باشد و حالات خواب را چه اعتبار چون اسرار کردم منقص شده فرمودند تراش
 باش و ازین قصه سخن نگوی از آنوقت خاموش شدم الله الله چه خفای بود که گاهی اشاره و کنایه این
 ذکر و بیان نیامد و این مقام مقام قطبیت و حوالگی خدمت ما هر چه بحضور و الابد و از ان روز تا وفات
 از ما هر چه بجای تشریف نه بردند و صد ماکرات خود بخود ظاهر میشدند که نوشتن آنها موجب طوالت است
 بعد وصال حضور تصدیق این حکایت از زبان مظفر علی کردم نور ۴۸ - حضور قلب عباد
 دو قسم است یکی آنکه بدانند که گوئی خدای عزوجل پیش نگاه من است و او را ده عبادت میکنم این مرتبه
 عالی است بهره خاصه اکابر و اصلا نیست دوم آنکه بدانند که خداوند تعالی مرا می بیند و ریاضت
 تعبدم این نیز ذوق و شوق و نور و حضور و اخلاص و حیاء بخشیدن مرتبه ادنی است و این مقام

متوسط است و آنکه هیچ یکی ازین دو تصور نباشد مقام غافل است یعنی عوام که زبان با خدا و دل با دشمن
 نسال الله العافیة **نور ۴۸** - بدانکه عجب تر آنست که از دوون دل روزی کشاوه هست بملکوت آسمان
 چنانکه از بیرون دل بیخود و از در کشاوه هست بعالم محسوسات یعنی در دل استعدادیست که از آن دوک
 عالم ملک ملکوت و جبروت و لاموت میکند و گمان مبر که این پیغمبران علیهم السلام مخصوص است که گوهر
 همه و میان شایسته اینست و گمان مبر که روزن دل بملکوت بی خواب و بملک کشاوه نگرود بلکه
 در بیداری هم از کثرت ریاضت و مجاهده کشاوه میشود این فوائد بنا بقلم اقدس باید که بفرهنگ آدمی شود
نور ۴۹ نفس بر سه قسم است مطینه - امانه - اماره مطینه نفس انبیاست و خلص اولیا علیهم الصلوٰۃ
 والسلام که اراده اش در اراده الهیه فانی شد و هیچگونه غلاف حق را بآن راه نیست و امانه که بر عیوب
 ملاحت کند و از ارتکاب آن باز دارد و اگر چیزیست واقع شود و در پنداست و توبه گرداید آن نفس صالحین
 و اقیان و اماره که مدام به بدی مائل باشد و اصرار ورزد آن نفس عوام است **نور ۵۰** - تلون
 و تمکین دو مقام است اگر سالک بنور سلوک طی نگزیده است در طی نمودن سماعی است آن راه صفا
 تلون گویند و عکس آن تمکین می نامند و واقف در ارجح هم مراد از همین معنی است **نور ۵۱** - قلب و
 نفس در روح هر سه مترادف المعنی است که مراد از ذات انسانیست **نور ۵۲** - صوت سرمدی
 چیست آواز لیسیت از عالم قدس که در شغل حواس وقت جهش نمودن سوراخ گوش می آید شغل مصلحت
 البحر و غیره **نور ۵۳** - بدانکه در اصلان حق دو قسم اند سیکه کاملان مکمل که به ریاضت و مجاهدات
 همه اخته بغایت الهی خود بدرجه کمال رسیدند و دیگران را میرسانند این قسم از همه اقسام اعلی میباشد و دیگر
 کاملان محض که بدرجه کمال رسیدند و همانجا استقامت کرده کمالات را ترقی میدهند و سوی خلق ایشان
 را تنزل نداده اند و فیض به دیگران رسانند این قسم به قسم بالا مساوات ندارد ولیکن در اینجا باید دانست
 که هر کس از هر کامل افضل نمیداشد بلکه آنگاه میشود که هر دو در کاملیت مساوی باشند بعد از آن
 یکی را مرتبه کمیت بخشند و در صورت البته این کمال را بران کامل فضل میتوان نهاد و بطور قاعده کلیه
 که هر کس از هر کامل افضل باشد **نور ۵۴** - مخفی مباد که خواب عبارت است از حالتی که طاری شود

حیوان را بسبب استمرار اعصاب مانع از روتها و آنچه متعاده چنانکه حواس ظاهر از احساس با نیست یعنی نوم
 و احساس تقابل الغرض بود چنانکه میان وجود مانع و وجود معلول را مدشرط وجود مشروط و بعضی عاقلست از باز ایستادن
 حواس از عمل کسی که طاری شود تصادفاً و غداً نیز عوداً و باغ و تصویر بیان نوم و احساس تقابل عدم و بلکه باشد که
 صورت خواب و احساس ظاهر بی مجتمع نشود اما نزد ارباب سلوک و عقلیست که پیدا میشود
 بسبب امر مزاجی که عارض شود و در مانع و معنی امر مزاجی آنکه در کاسه سر انسان دو طرف است پیش
 و پس سمت پیش که مخزن نور و عقل است و در میان هر دو طرف روز نیست حد فاصل چون انسان را
 خواب شروع میشود یک غبار مانند برقیق پیدا میشود که باعث حجاب عقلست دوران روزن میرسد آنرا
 نوم غلبه میکند بعد در گوش و زبان دوره کرده به دل منوبری می آید آنوقت بسیار پیوستگی طاری شود
 یعنی نوم می آید و می خسید و مراد از امر مزاجی همین معنی بود که بیان کردیم و در اینجا حالتی دیگرست شبیه
 بخواب که در اصطلاح صوفیه غیبت نامند و آن باز ایستادن حواس است از فعل خود بسبب غفلت
 از آنچه در دل و او میشود از عالم اعلی و دل را از عالم ظاهر به عالم غیب کشده آنچه در نیالت شهود شود
 مشاهده و مشاهده نامند و در اینجا نیز صوفیه غیبت است از عدم غفلت است از عالم اعلی و نیالت مشاهده
 و بیداری عدم غفلت است از نمودن سبب که از عالم اعلی و آنچه در مشاهده خود مشاهده و آنچه در بیداری محسوس شود چنان
 خوانند و هم در عصری نور ۵۵ چون سالک از سیرانی الله فارغ شده و سیر فی الله قدم می نهند
 و ترقی مدارج حاصل میکند بعضی از ایشان از ورود تجلیات این مقام سالکت و صامت و ضابط میباشند
 و چنان ظرف عالی دارند که کوه کوه دریا دریا سر را را ضابط میباشند و افشاء آن نمیکند و بعضی از اینها
 ضبط نگرفته بعد ایا به هویت زبان میکشایند مثل سجالی اما اعظم شانی - لیس فی جنتی سوی الله
 ان الحق - ایشان از این گفتار هیچ وبال و خیال ندارند چرا که طاقت ضبط و قدرت خیال ندارند پس معذور
 و مجبور شدند و لیا که ام و علم اعظام تقریب افهام و تسکین عوام را به این محاله مثالی گفته اند اگر چه بیج
 تشبیهی بحقیقت او و از سر مثل کلام جن حلول کرده به بدن انسان که نظام از زبان انسان است
 و حقیقه کلام جن کن حتی از زبان این کس گویا شود و بدست او اگر کند و بیای او راه رود و بدن

او طعام خورد و بچشم خود دیدم که دختر کے خورد را خلل آسبید شد بیکدم نه سیر خجسته طعام بخورد
 علاج کردم و شفا یافت آری گمان پری که بان دختره که نیم پا و بیش خوردی یکجا شسته نه سیر خورد
 و گواہ کند بر ظاہر کہ آن جنی بخورد اما از دهن این بخورد و بنیندگان و بستندی کہ دختره بخورد
 قدرت آسبیدی را با قدرت حضرت حق عزوجل چه نسبت اگر موی تعالی بنده از بندگان خود را منظر
 کلام خود گرداند و بر زبان او سخن را ندید بعید است آنکہ می شنوی کہ انا حق و سبحانی ہوں میگویی
 کہ این گفتن اورا منور است اگر چه تو از زبان بایزد و حسین منصور شنوی مثالی دیگر واضح در شن
 تر بلکہ گوئی کہ عین صورت واقعہ و آواز نیست کہ موسی کلیم علیہ الصلوٰۃ والسلام از شجرہ شنیفہ کہ یا موسی
 ای انا للرب العالمین آیا آن درخت گفتہ بود کہ اسی موسی کلیم اللہ پروردگار ہایانیاں ما شائستہ
 نگفت مگر رب العالمین اگر چه از شجرہ شنیفہ شد بچنان اگر حضرت حق عزوجل از شجرہ النسانی کہ
 اشرف از شجرست سخن فرماید و مردمان را آواز از گوی البشر کہ چه عجب گفتہ و گفتہ اللہ بود
 اگر چه از خلق م عبد اللہ بود اگر چه بظاہر این تکلم کلام انسان است لکن در حقیقت کلام استکلم
 است کہ انسان بصفت کلیمی اولی نزد کلام حقیقی و نفسی او بسج ہر کس نیاید اینجا این تکلم ظاہری
 خود را فنا کردہ بمکلم تکلم حقیقی چنان گفتہ است کہ معاذ اللہ باغوا می نفس خود بان گو یا شدہ مثل
 قول فرعون بیون انا ربکم الاعلیٰ کہ او یعنی بخود می خود گفت و این خودی را گزشتہ کہ تکلم
 حقیقی اورا گویا نمود کما لا یخفی لہذا این قبول ماند و ان مردود شد بین فرق در میان مقولہ فرعون
 و حسین منصور است کہ مقولہ حسین از خود نبود بعد فضاے وجود خود بود و مقولہ فرعون بر عکس فاضل
 پس چون برادر لیا اللہ حال غلبہ میکند و طاقت نیما شد بقاضاے حال این از ایشان ہر بر
 می زند این حال حالت سکر گویند سکر و محو و مقام است اگر وقت و درود و تہلیلات ربانی شود یا لک
 برقرار ماند محو است و نہ سکر حالت سکر را اعتبا نکنند بر اہل سکر بیج باز پرس نیست مثل مجاہدین و نہ
 اقوال این حالت قابل و ثلوق و محبت گرفتن است بلکہ ہر اہل محو در آن آن ضرر نیست چنانچہ مشہور است
 کہ حضرت غوث الثقلین رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمود در وقت منصور کسی نمود کہ اورا دست گرفتن اگر

من و آنوقت بودی و کشش گزینی یعنی بقا ضامن آنکه تدارک آن اهل محضر و نیست و در این پنجوی
 نگاه داشته می و از باطن خود قوت ضبط عطا فرمود و این حالت سکر بسیاری از اولیاء الله را بوده است کلمات
 این حالت را شطخ خوانند و غیره اما اینجا پدرین باره و از اشکوه رساله مبسوط نوشته و شطیحات هر طبقه
 تا در خود جمع کرده است هرگز از یاد تو ضیع منظور شد از این کلمات اینوقت ظل و عکس کلام الهی باشند
 بعضی پدرین حالت مستغرق مانند تا آخر عمر هم چون حسین منصور قدس سره و از بعضی مدت العمر ظهور می آید
 و ایشان را عاظم ضابطین و در ایشان خاص حضور سید المرسلین اند صلی الله تعالی علیه و علیهم اجمعین چون حلقه
 رسیدن و حضرت حسین و سایر صحابه کرام و حضور پر نور غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه و بعضی را حالت
 مثلون باشد گاهی بعد از ضبط سر بر زمین چون افاقه یابند فوراً توبه و انابت شمعانند پس دلیل کافیست
 که در حالت محو خود بعد از چنین کلمات راضی نیستند و ظاهر آنرا نسبت خود حق ندانند و ربه توبه و انابت
 چه معنی داشت اما چه کنند که نه بجانب ایشانست نه بحالت سلامت حواس از ایشان سر بر زده حضرت خوا
 باید بسطای رحمة الله تعالی را گفتند آنچه سخنانست که در بعضی اوقات از حضرت شامی شنویم فرمود باید پدرین
 گفته است و زبهار گوید گفتند بل فرموده گفت اگر بعد از این شنوید بر شما لازم میگردد که پنجویم زبیر مردمان
 خنجر با آب دادش خود داشتند تا آنکه بر حضرت ایشان حال وارو شد و سجائی گفتن آغاز نهاد که بر ما
 حسبیت خنجر باز و زبیر که خنجر بجای زد بر همان عضو خود او زخم رسید و بدن حضرت ایشان را کردند
 بنود فرمودند من میگفتم که باید زبیر میگویی که این گفتن او را من و او است اگر کسی بحالت محو و بقا
 حواس تقویه بچو کلمات کند از زبیر و مرتد نشود واجب القتل است و از اینجا است که با وجود تسلیم توحید
 وجود میگویی که فرق مراتب کنی از ندیقه یعنی مراتب تنزلات نگاه نداری اگر زبیر را این بگوید
 و شامل و خصائل عینه خدا وانی توحید وجودی که ممکن و واجب میگویی و عاشا الله زید خدا نیست
 البته یقطع نظر از تئینات بحقیقت وجود و همان حقیقت واحده و اجبیه است و پس آنچه زبیر پدرینست و عمر
 عمر و نه خالد خالد و نه بکر بکر در وجود ذاتی واحد است و موجود را صد ذاتی جز خداوند تعالی با استقلال
 از اینجا است که گویند حقایق الاشیاء ثانیة مع اندلیس غیره موجوداتی الحقیقه خلاصه کلام آنکه این سخن قابل نیست

حال است تا وقتیکه حال وارد نشود هیچ نسبت درین مسئله تا بدان مقام نرسد کلام نکند که از افهام عقول بیرونست
 و در امور عقلست جز اینکه گوید که مسئله حق است لکن کینه آن اولیاء الله دانند که مایا زانی الحال میباشند
 ظاهر شریعت عزراست و مستقیم است آینده و قتیکه فضل الهی شامل حال شده بباطن شریعت مطهر رساندند
 ظاهر شریعت را در اینجا بطور سهیمیم که دیگران از آن بالفعل معذورند این فائده برای آن آوردیم و نه
 ضرورتی نبود که درین زمان اکثر انجمنین توحید گویان یافته میشوند پس بایشان نه اعتدال کنند و نه معتدفا
 پیش آیند و وجه ظاهر کمال انجمنی نور ۵۵ - اقوال صوفیه در تفصیل عوام چنانچه مشهور است آن اول غیب مطلق
 که حضرت اعیان ثابته است و دوم غیب مضاف قریب بملوک که عقول و نفوس مجرد اند و این عالم ارواح
 سوم غیب مضاف قریب بعالم حس درین عالم مثال است چهارم حس مطلق که عالم اجسام است پنجم
 عالمی جامع بر این عوالم را گفته اند که هر عالم تحتانی منظر عالم فوقانی خود است بالترتیب چنانچه عالم حس منظر
 عالم مثال است و عالم مثال منظر عالم ارواح و عالم ارواح منظر اعیان ثابته است اعیان ثابته منظر حضرت اقدس
 و حضرت الاعدیه است پس عوالم باهم محاذات و مقابله دارند و باید که مطابق اند و گفته اند که عالم مثال بر خست
 میان عالم ارواح و اجسام مشتعل است بر صور انی عالم و از آنکه محسوس و مقدار نیست بعالم اجسام شباهتی
 دارد و از جهت نورانیت و لطافت بعالم ارواح مناسبتی و مسمی است بارض حقیقی و خیال منفصل کاشی
 در شرح فصوص گفته که در اصطلاح حکما عالم مثال صور منطبقه نفوس را گویند گویا در حقیقت خیال انی عالم است
 فقط پس صوفیه در اثبات انی عالم و اوصاف و احکام آن با اشراقیه متفق اند و در تعیین مستقر روح بعد از
 فراق بدن مختلف اشراقیه و غیر همین عالم را مقرر و گفته اند و صوفیه بغیر انی عالم رفته چنانچه شیخ اکبر قدس
 سره الاطهر در فتوحات باریست و یکم بعد از تنگ صد بیان فرموده و با چنانکه از آن در بیان عالم برزخ
 یاد کرده ایم تذکر نور ۵۵ یکی از مخلصان فقیر که ذی علم و صوفی منش بود و بر حجت حق تقریری میکرد
 در میان احاطه ذات احدیت بکافه عالم از اینجا که شاید بعضی از طلبه ناظرین را ملایم حال و مقام خود
 نشان بیادگار و وحش یاد کنیم میگفت غفر الله تعالی لنا وله بدان ایدک الله تعالی فی الدارین -
 که هیچ مفهومی از مفهومات که محیط همه مفهومات باشد نیست مگر مفهوم موجود که فوق همه مفهومات و حادثی کلام

اشیاء موجود است و مصدر اقسام عند تحقیق نیست مگر ذات واجب تعالی شاهد کما یجب پس
 ذاتش محیط همه اشیا باشد تفصیلات آنکه موجودی است عالی که تحت آن اجناس از اقسام و
 عرض این هر دو محیط تمام عالم این است با اینطور که چون موجود را مقید بقید فی الموضوع و لا فی الموضوع سازند
 عرض وجود هر سید آید چه عرض موجود را گویند که فی الموضوع باشد و چه هر موجود را گویند که فی الموضوع
 نباشد همچنین چون جوهر متعین بتعینات سازند اجناس و انواع جوهر پیدا آیند و چون عرض را مقید
 بقیود گردانند انواع اعراض بجز صور ظهور رسند پس گویند که جوهر از دو حال نیست مقرون بجاوه
 باشد یا مجرد از آن و مجرد با متعلق بوده باشد یا غیر متعلق ثانی را عقل و ملک گویند
 اول را نفس و روح و آنکه مقارن بماده است قابل الیاء و ثلثه باشد آنرا جسم گویند و جسم اگر نمودار و
 و نامی باشد آنرا نبات گویند و اگر جسم نامی ماس و متحرک بالا راده باشد حیوان گویند و اگر ناطق بهم
 باشد انسان نامند همچنین حیوان اگر ناطق و مصل باشد حمار و فرس گویند علی هذا القیاس حیوان
 محیط تمام حیوانات است از انسان و فرس و غیره و جسم نامی محیط انواع نباتات و حیوانات است
 و جسم مطلق محیط تمام حوادث و نباتات و حیوانات و جوهر محیط عقول و نفوس و اجسام و همچنین آنکه
 جوهر را محیط جوهر عالم و انستی همین سامان عرض را محیط اعراض عالم از الوان و اشکال و هیئات
 و کیفیات و اوضاع و غیره باید فهمید و چون دانستی که موجود مطلق محیط تمام موجود است از جوهر
 اعراض موجود بود الله تعالی سبحانه فهو علی کل شیء محیط و هو بكل شیء علیم باقیما ندان که مصداق
 موجودات واجب تعالی است و پس تقریرش آنکه موجود با احتمالات عقلیه متحمل است بلکه معنی
 اول موجودیکه وجودش عین ذات باشد و ثانی موجودیکه وجودش غیر ذات و زائد بذات لکن بمقتضا
 ذات و لازم ذات و غیر متشکک عن الذات باشد و ثالث موجودیکه وجودش غیر ذات باشد و مقتضا
 ذات بهم نباشد بلکه فانی عن غیر گردد و ظاهر است که موجود بمعنی ثالث الفرض و ادون موجودات
 ثلثه است و ثانی اوسط آنها و اول اعلی و اشراف همه و البقی با آنکه نسبتش نبات واجب
 کنند پس لازم که واجب را بهیچ معنی موجود گویند یعنی موجود نیست که وجودش عین ذات است

مطلق وجود ذاتی مطهر از لوث مدثران ارزانی دارو تا بدان در عالم انصاف باوصاف الهی تخلق
 با خلاق ربانی ترقی کند فقط پس نفحات الانس نور ۶۱ و هم از نفحات نوشته میشود القول فی معرفه

الصوفی و المتصوف و الملاهی و الفقیه و الفرق بینهم - و فی فصل العاشر فی الباب الثالث من ترجمه
 العوارف - بدانکه طبقات مردم علی اختلاف درجاتهم بر سه قسم است قسم اول مرتبه واصلان و کاملان
 و ان طبقه علیا است و قسم دوم مرتبه سالکان طریق کمال و ان طبقه وسطی است و قسم سوم مقیمین
 و بده نقصان و ان طبقه سفلیست و اصلاان مقربان سالکان و سالکان ابرار و اصحاب یقین و
 مقیمان اشرار و اصحاب شمال و اهل وصول بعد از انبیا صلوٰۃ الرحمن علیهم و طائفه اول مشایخ
 صوفیه آنکه بواسطه کمال متابعت رسول الله صلی الله علیه و سلم مرتبه وصول یافته اند و بعد از ان در
 رجوع بر اسرار دعوت خلق بطریق متابعت ماضون و ماضور شده اند این طائفه کاملان کمال اند که فضل
 و عنایات از لی ایشا نرا بعد از استغراق در عین جمع و لجه توحید از شکم ماهی فنا بسا حل تفرقه میدان
 بقا خلاصی و مناصبی از راس فرمود تا خلق را نجات و درجات دلالت کنند و اما طائفه دوم آن جماعت
 اند که بعد از وصول بدرجه کمال حواله تکمیل و رجوع بخلق بایشان نرفت و غرق بحر جمع گشتند و در شکم
 ماهی فنا چنانچه چیزی بسته نماند که از ایشان هرگز خبری و اثری بسا حل تفرقه و نجات بقا رسید
 و در سلک مرده سکان قیاب غیبت و طغان دیار حیرت انحراف یافتند و بعد از ان انکمال و وصول لایست
 تکمیل دیگران بایشان سفوف گشت نور ۶۲ از نفس الکلمات بیاض حضرت سید شاه حمزه قدس سره العزیز
 جلد دوم در فوایح مذکور است که ولایت چهار قسم است اول ولایتیک باطن نبوه مطلقه است دوم ولایت بقیده
 بر نبی سوم ولایت مطلقه بر نبی و آن در محمد صلی الله علیه و سلم شکوه اقتباس ولایت نبیا است از
 دیگر انبیا و شکوه اقتباس اولیا چهارم ولایت مطلقه عام که مخصوص به نبوت نیست هر یکی را خاصیت
 خاتم قسم اول علی مرتضی است کرم الله وجهه و خاتم ولایت مقیده محمد شیخ ابن عربی است قدس سره العزیز
 و اکثر اولیا و کمال تصدیق این نموده اند و بعض غلات فقها و صوفیه و تکفیر و تغلیل شیخ سبانه بسیار
 میدارند ماره این مردم در غیبت فراموشی و در حضور خاموشی **و** باند علی بگویند اسرار عشق و مشتاقی

تا بنجر میر و از ور خود پرستی بعض گفته اند که خاتم ولایت مطلقه محمدیه مهدیت که از نسل آنحضرت اوصاف تمام است
 عامه عیسی علیه السلام است از شیخ ابن عربی منقولست که ولایت عامه بتدریج دارد و آنها ابتدا از ارم و انتهای
 عیسی علیه السلام نور رسالت تفصیل اقسام اولیا را اندر اول از ایشان چهار نفر را اندک مکتوبانند و هر یک دیگر
 را نشانند و عمل حال خود دارند و اندر کل احوال از خود و خلق ستور باشند و اما آنکه اهل حل و عقد اند
 و سرانیکان درگاه حقند پس بعد از ایشان را چهار خوانند و چهل دیگر از ایشان ابدال خوانند و هفت دیگر
 از ایشان را ابر خوانند و چهار دیگر که تیر را ناماد خوانند و شصت دیگر اند که ایشان را نقیبا خوانند و یکی اورا قبط و غوث خوانند
 و این هر یک دیگر را نشانند و اندر امور باطن یکدیگر محتاج باشند صاحب کتاب فتوحات مکیه در فصل
 سی و یکم از باب صد و نود و ششم رجال بنوعیکه را ابدال گفته است در آنجا ذکر کرده است که حقیقی از زمین را بنفست سلیم
 گرد آورده و بنفست تن را بنوعیکان خود برگزیده و ایشان را ابدال نام نهاده و وجود هر یک از بنفست سلیم یک از آن
 تن نگاه میدارند و فرموده است که من در جمیع که با ایشان مجسم شدم و بر ایشان سلام گفتم و ایشان بر من سلام گفتند
 و با ایشان سخن گفتم و فرایت احسن بنمایانم و لا اکثر منهم شغلا باشد و فرمود که مثل ایشان نیز در ایام ملک یک کس بر حق
 نور رسالت خارق عاداتی که از اولیا ظاهر شود و کرامت خوانند اشاعره بکرامات اولیا قائل اند و معتقدند که انکار
 میکنند و ابو الحسن بصری از معتزله که موافق اشاعره است صوفیه گویند اخبار از او آوریده و طی زمان مثال آن از خود
 فرشته جن است اگر از کمال واقع شود و بجای ایشان باشد و اجتناب از اطلاع بر ضمایر نیست تصرف ملک است
 مثل احوال و امانت اخراج محبوس از قید در بزرگ است و ادغال مرید در عالم ملکوت از خواص مرتبه الهیه است ابو عبد
 بنو مشقی گوید چنانکه بر پیغمبران اظهار معجزات فرقیست بر اولیا و نهان شدن آن الزام و بعضی گفته اند که کرامت چیست
 خواجده عبدالله انصاری فرماید اگر بر موی پر گسی باشی و اگر بر آب رو حسی باشی دل بدست آنرا کسی باشی از خوا
 نقش بند قدس سره طلب کرامات کردند فرمودند کرامات زیاده از آن نیست که با چندی بار گناه بر روزین توانم رفت
 ابوالقاسم سمرقندی قدس سره میان خلق نمیشسته بود بزرگ بر بالایش آمد و مشغول یافت سجاده بر جوف ندر است
 و نماز گذارد و ابوالقاسم گفت ای برادرانیکه بود و کان که کنند مرا دانست که در میان خلایق دل خود را مشغول نمی داد
 حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر گفته اند که فلان بر رو آب میرود گفت سهل است زغنی و صوفیه هم بر رو آب میرود گفت چه بود

گفت ز غنی و غسی به هوا نمی پنهند و خط از شهری بشهری میرود گفت شیطان در یک نفس از شرق به غرب میرود
اینهارا قیمتی نیست مرد آن بود که میان خلق نشیند و داد و ستد کند و زن خواهد و با خلق در آمیزد و از خدا می خرد
خافل نباشد که سهمی و مرشدی رضی الله تعالی عنه بالفاظ آخر قال بعضهم اصل الکرامات و عظمها التلذذ بالطاعة
فی الخطوات الجولات و منها مراعات الانفس مع الله و الرضا عن الله فی جميع الحالات سبحان الله کسکه ملاوت
این کلام و مره این درامد است باشد و دیده باشد و اند که این سخن بچهره به مالیت **تور ۶۵** - علم با ولی
ان الولایة مشتق من الولی یعنی القرب می باشد پس همان کما قال الله تعالی الذین آمنوا الایه و خاص و بی عبارت
عن فخر العبد فی الحق و بقائه به قال لیس هو الغالی فیہ و الباقی به و الغفار عبارت عن بانه السیر الی الله و البقاء عبارت
عن بایه السیر فی الله ابو علی جرجانی گوید الولی هو الغالی من حاله هو الباقی فی مشاهدتی لم یکن لیس فی نفسه انحاء و الایه
غیر الله قرار از نفس الکلمات **تور ۶۶** - شیخ فرید طراز فرموده که قوی از اولیاء الله عزوجل باشد که ایشانرا شایسته
طریقت و کبرای حقیقت و یسایان نامند و ایشانرا در ظاهر به پیری احتیاج نبود زیرا که ایشانرا حضرت رسالت و حجه
ترتیب خود پرورش میداد و بواسطه غیر می چنانکه او نیست رضی الله عنه و ان مقام عظیم بود و پس علی تا که انجا رسیده
و این دولت رو که نماید و لک فضل الله یوتین ان شاء الله و همچنین بعضی از اولیاء الله تعالی که متابعان آنحضرت اند
بعضی از طالبان احببت عانیت ترتیب کرده اند بی آنکه از ظاهر پیری باشد و این جماعت نیز مصل و یسایند و یسایانرا شایسته
طریقت و اول سلوک توجیه با مقام بوده است چنانکه شیخ بزرگوار شیخ ابوالقاسم کرکلی طوسی را که سلسله شایخ ابوالنجف
محمد الدین کهری رضی الله عنهما ایشانرا بیرون از طبقه ابو سعید و ابو جعفر ابوالحسن خرقانی رضی الله عنهما است را بنده نگذاشت و ایس و ایس
بوده علی الدوام **تور ۶۷** - بدانکه جمله اولیاء الله اگر چه چارخصیت ولایت هم یکدیگر دارند چنانکه انبیاء علیهم السلام
که لا تفرق بین احد من رسلنا اما از حیثیت تفضیل تلك الرسل فصلنا بعضهم علی بعض متنوع و منقسم به چند قسم
میشوند و هر که در هر امر مشهور است و در هر امر خاص است لهذا هر طائفه را از اولیاء الله با جمعی مخصوص یا دلند و بعضی را
صوفیه و بعضی را تصوف و بعضی را طایفه و برنی اولیویه و برنی فقیر و بعضی قلند و برنی را ابدال و قومی را ابطال
و طائفه را سیاح و جماعتی را ادا و اولی غیر ذلک چون اولیاء عشرین و بدلا و اربعین و اولیاء عریف
و افراد و مرایس الله و انبیا و مجاهد و اقطاب و قطب الاقطاب لکن مع اشتغال و ضایعتم و افتراق فرقه

جله در یک مطلب مربوط به یک رشته مضبوط **س** بر نثری هر دلی را تسکین است + یک نافع می رود و چه کیفیت

لمعه رابعه در سلوک

نور اول - بدان - و تفکک الله تعالی فی الدارین - چون طالب صادق قدم در باده راه سلوک
هند و وصال حق خواهد باید که بر رساله عمل معمول مولفه **سید محمد کالپوری** رحمة الله علیه عمل کنند
مبتدیان را بس مفید و کافی است نقل رساله بعینهای می نمایم -

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و صلوة بعد و بنا بر برادران دینی سوخته آنکه بعد از تطبیق عقائد بمقتضای سلف از اعتقاد اشت
و دوزخ و ثواب و عذاب و حور و قصور و جمیع آنچه از قرآن و احادیث نبوی علیه التحیة و الثنا مستفاد است
و صوفیه صافیه نیز در آن مخالف علما اظهار می نیستند باید که همیشه با وضو باشند و اصل و مطلقا نماز
که یکیم وقتی میوضو برو - و بعد از هر وضو دو گانه تحیة الوضو بخواند و لازم دانند که نزدیک مشایخ کار سلوک
بزرگ و اصلیت قوی و طعام میوضو بخورند و بعد از طعام دو گانه تحیة الطعام میگویند و با باشند خجسته
عمل انضیض فی البضاعت است و بعد از خوردن طعام این دعا بخواند الحمد لله الذی اطعمنی هذا الطعام محمد
لقد الذی رزقنی هذا الطعام من غیر حول ولا قوة الا بالله الذی اطعمنی و سقانی و جعلنی من المسلمین - و در
احادیث صحیح آمده است که هر که را این دعا بعد از طعام بخواند آن طعام بحساب گردد و بعد از هفت بار سوره
قریش بخواند دیگر آنکه در پائین آخر شب بر خاسته نماز تہجد و از ده رکعت به شش سلام میگوید و روزه باشد
در هر رکعتی بعد از فاتحه سوره قل هو الله احد یعنی سوره اخلاص سه مرتبه بخواند و هرگز روزه اندازد که این نماز
قصا شود که درین نماز تاثیر است بزرگ و فائده است خیر اول چون برخیزد آخر شب خواب این ابیات بخواند

اے کسی ما بیکسی ما بسین
و از طمع بهنجو خودم و اربان
خانه گرد نهاده و در کوچه تو مقیم

بر رجم آور که سلمان شوم
رزق من از عالم غیبی رسان
با چشم تو ز ما و خمت را فارغیم

در دلم افکن که پشیمان شوم
قافله شد و ایلسی ما بسین
باره تیز سبزه و گلزار فارغیم

دو کان خراب ده و از کار فارغیم	زخو که داشتیم بیجا به برد عشق	از سود و از زیان دو بازار فارغیم
بر رفت و برگشت سر از آسمان	کز دق عشق از سر و دستا فارغیم	اگر چه من سر بسر گشته کردم
نام من عمر خود سید کردم	تو برین نام من سیاه مبین	اگر چه خویش من گناه مبین
یار باده برانیم ز خزان چه شود	راهی بریم بکوئے عرفان چه شود	بس گیسو که از کفر مسلمان کردی
یک گیسو گر کنی مسلمان چه شود	یار بل پاک و جان آگاه هم ده	آه شب و گریه سحرگاه هم ده
در راه خود اول ز خودی پیجو کن	و آنگاه ز پیجوی خود را هم ده	بر عمل خویش ندادم امید
بر کرم تست مرا اعتماد	چایه من ساز که جیای راهم	اگر تو ساز می بکری و آورم
جز در تو قبضه نخواهم ساخت	اگر نوازی تو که خواهد نواخت	ایک ره عنایت تو ای بنده نواز
بحق ز نیر اسال بسج و غماز	تنها غم دل گفتن بایا چه خوش باشد	سر بر قدش بردن هر بار چه خوش باشد
اگر کار یک کس بسامان شود	ز دریای رحمت چه نقصان شود	الحی عبدک العاصی اتا کا
مقرر بالذنب و قد و عا کا	فان تغفر فانت لذاک اهل	وان تطرد فمن یرحمک
بادش با جرم مارا در گذار	ما گنهگاریم تو اهرزگار	تو نگو کار می و ما بد کرده ایم
جسم من اندازه بجد کرده ایم	سالمها در بند عصیان گشته ایم	آخرا ز کرده پشیمان گشته ایم
دایم در فسق و عصیان مانده ایم	همه قس نفس و شیطان مانده ایم	روز و شب اندر معاصی بوده ایم
غافل از احوال و نواهی بوده ایم	بیگانه نگر داشت بر ما ساعته	با حضور دل نکردم طاعتی
بر در آمد بنده بگریمت	آبرو من خود ز عصیان ریخته	هست امید مغفرت از لطف تو
ز آنکه خود فرموده لا تقصروا	بحر الطاف توبه پایان شد	نا امید از رحمت شیطان شد
نفس شیطان زد که یاراه من	رحمت باشد شفاعت خوان من	چشم دارم کز گند پاکم کنی
پیش از آن کاندید نموده ام کنی	اندازان دم کز بدن جانم بری	از جهان با نور ایمانم بری
و بعد توبه من بخیر انداز من مناجات را چنانکه عادت شیخ ما بود رضی الله عنه من بعد یعنی صلوٰه تهجد مناجات		
بد کرد و سبق باطن مشغول باشند تا آنکه صبح صادق بیدار بده پیش از فجر برای کشایش رزق طلال		

یا رزاق صد بار بخواند اول و آخر درود شریف اللهم صل علی سیدنا محمد وبارک وسلم بعد نماز فجر و اگر بکند بعد از
 بزرگ مشغول شوند بعد از برای کشایش و مغفرت صد بار یا غفور و صد بار یا غفار بخواند اول و آخر درود شریف
 چنانچه عمل این ضعیف است بعد از نماز باشد چون آفتاب یک نیزه بر آید و در رکعت نماز بگذرانند
 در هر رکعت بعد از تسبیح بار سوره اخلاص بخوانند بدین نیت نیت لویتان اصلی است
 رکعتی صلوة شکر النهار تقریبا الی الله تعالی متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر بعد مشغول بسبق باطن
 باشند و هرگز بگذرانند تسبیح و قتی غالی از سبق باطن رود خواه ششست خواه ایتاده خواه غلطید
 مشغول باشند و چون وقت ضعی باشد و از ده رکعت به شش سلام بگذرانند بدین نیت نیت لویتان
 اصلی است تعالی رابع رکعات صلوة الفجر تقریبا الی الله تعالی متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر و هر رکعت
 بعد فاتحه سوره اخلاص شش بار بخوانند هرگز این نماز تمام نکنند که ثواب بغایت است و فائده
 بی نهایت دارد و بعد از غروب شش رکعت به شش سلام او این بگذرانند بدین نیت نیت لویتان اصلی
 الله تعالی رکعتی صلوة الا و این تقریبا الی الله تعالی متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر و هر رکعت
 بعد فاتحه اخلاص شش بار بخوانند بعد و گمانه با ایصال ثواب روح فرید الدین گنجشکر قدس سره بدین
 نیت نیت ان اصلی بعد تعالی رکعتی صلوة هدیه الروح فرید الدین گنجشکر تقریبا الی الله تعالی متوجها
 الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر و دیگر و گمانه بغرض ایصال ثواب روح خواجیه به الدین نقشبند بدین
 نیت نیت ان اصلی بعد تعالی رکعتی صلوة هدیه الروح خواجیه به الدین نقشبند تقریبا الی الله تعالی
 متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر بعد و گمانه در رکعت به نیت ایصال ثواب روح پیر فتح حضرت
 پیران پیر رضی الله عنه بدین نیت نیت لویتان اصلی بعد تعالی رکعتی صلوة هدیه الروح غوث الاعظم حضرت
 شیخ عبد القادر جیلانی تقریبا الی الله تعالی متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر بعد و در
 نماز جهت حفظ ایمان در هر رکعت بعد فاتحه بحامی اخلاص بیج و بیج با این آیه ربنا لا تمزع قلوبنا
 بعد از پرتیا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب و در رکعت دیگر به نیت حفظ ایمان بخواند
 در رکعت اولی بعد فاتحه اخلاص بنقبات و یکبار سوره قلن و در رکعت دوم بعد فاتحه اخلاص بنقبات با سوره ناظر

یکبار بخواند و بعد از نماز عشا بنا بر کثایش رزق هر دو جهان مقدر با یافتح بخواند و مغفیش در دل تصور کند
 که خواندن هر اسم از سهای الهی به تصور پیش ^{بیست و یک} نفع ندارد اما اول و آخر درود و بعد نماز
 عشا جهت کثایش رزق هر دو جهان یکبار رزقی یا قتل و مقدر با موافق هوا با سطر بخواند و مغفیش
 در دل تصور کند این اسم این ذره خاکسار را از عالم باطن بالهام ربانی رسیده است بعد مدبار لا حول الا
 اول و آخر درود و شریف بعد سوره مزمل بدین ترتیب بخواند که اول ده مرتبه درود بخواند بعد یکبار ایت الکرسی
 و سه بار استغفر الله الذی لا اله الا الله و تموا الحی القیوم و التوب الیه بعد مده اعوذ و تسبیح مده بار سوره
 مزمل بخواند و هر بار اعوذ و تسبیح خوانده باشد هر حاجت دینی و دنیوی برآورده و اند بعد چون بخواب
 رود و قبل از درود بر سر و کائنات بفرید بعد قنبار لا اله الا الله الحکیم العظیم و بیست و پنج بار خلاص
 رده بار سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و بعد کلمه طیب یا بخواند خواب رود و گاه گاه
 بدین ذکر نیز مشغول شود که این ذکر را ذکر خواص میگویند تا تاثیر عظیم و فائده جزیل دارد و جانب است بگوید
 حق جانب چپ حق پیش گوید حق و بر دل ضرب کند و بوقت ذکر آن چنان خیال کند که راست
 چپ و پیش و در دل این حق است هیچ موجود نیست این ذکر نافع تر و مفید تر است و هر که این ذکر مشغول
 شده بے سود و بے نصیب نمانده است مقصود حاصل شده است بکرم الله تعالی او دیگر ذکر زبان
 هندی از شیخ فرید الدین گنجشکر منقول است بدین ذکر نیز مشغول باشند بگویند او نهاتو و چپ بگویند او نهاتو
 و پیش بگویند او نهاتو و در دل ضرب کنند اینها تو - این چهار ضربت بگفتن این ذکر در دل ذوق
 آید یک ضرب بدین طریق - اینها تو - اینهمی می - این ذکر به زبان هندی بسیار ذوق بخش
 و اثر عظیم دارد و حضور تمام دهد باید که ناخن نکند و اگر در آخر شب صلوة التهجید بدین ذکر مشغول باشند و
 در روز نیز اگر جاسه خالی از اغیار یا بند کمال نفع دهد و در هر روز از خواندن قرآن غفلت نکنند یک
 سیپاره کم یا بیش بدین وطیره بخوانده باشند و با آنکه گفته و نوشته شده است استقامت و مداومت نماید
 اما بغفلت نباید هر که استقامت نکند و مواظبت نه نماید تقصیر آنکس است نه تقصیر این فقیر و یا قصد
 شهرت کنند چون ریاض شهرت دخل یافت همه فاسد گشت و السلام علی من اتبع الهدی تمت رساله

عمل الیوم واللیل از رسید محمد کالبو سی قدس سره

حالا میگویم که فی زمانه پابندی اوقات موافق رساله هذا متعسر و دشوار است و چه ظاهر لاجاب بسیار فقیر
 بنویسم باید که حتی التوسع بران عمل نمایند تا هم غائی از فائده خواهند بردند بعد استقامت صلوة و لفیه اکثر
 بجاعت خواه اکثر بجاعت چنان روش اختیار کنند که خود را عادی صلوة تهجد کنند که آن هم از جهات
 این راه است و از آن وقت تا طلوع شمس صلوة اشراق او کرده چیزی از او را دلسالی خوانده اند تا آنکه
 چهار گنسی یوم بر آید. انگاه صلوة چاشت خوانده متوجه با کسب امور معاش شود تا آنکه قریب به
 چیزی ناول کرده قیلو کند بعد قیلو از صلوة ظهر فارغ شد چیزی از قرآن و در دو خوانده باز بطلب غایت لایوت قصد آنکه وقت عصر
 نماز عصر متوسط وقت نماز متوجه بسبب این زمان تا آنکه غروب در نماز غروب کرده صلوة او بین نماز متوجه به اهل و عیال خود شود تا آنکه
 عشا آید نماز عشا خوانده چیزی نخورده با وضو در دو گویان بخواب رود و اگر صلوة تهجد ممکن نباشد تا اول وقت
 صبح برخیزد و بجای آورد آنچه که نوشته ام درین زمان انهم بس است لا قول مرشد است که ضبط وقت
 بین العصر و المغرب از متعسر است حتی التوسع به نباه آن پر دزد **نور ۲** - ذکر الله چندان کن که دیگر
 ترا بخون دانند اگر چه افراط در جملا و ریفو ای غیر الامور و سطها خوبست مگر ذکر الله رخصت و رجا رست
 و رد فی الحدیث اکثر و ذکر الله حتی یقولوا آمین این حدیث در کتاب معجم الطبرانی و البکیر و عمل الیوم و اللیل
 لابن السنی بروایت معاذ بن جبل رضی الله تعالی عنه مروی است **نور ۳** - زیاد عبادت مکن بلکه
 محیط اعمال است بلکه برودین و نادیدن کسیه اصلا التفات مکن اگر روی طاعت ترا و جهد است
 اگر چه سبب نیست نه بنیدر و است خالصا الله کنی هر چه کنی که همین محمود است و بس بلکه عبادات ناقله
 خفیه بهتر از جهریه **نور ۴** - مقامات لغزش و ذلت این راه مر اهل سلوک را هفت قسم اعراض
 یعنی اندکی روگردانی طالب از مطلوب این در مرتبه اول است حجاب یعنی در میان طالب مطلوب
 برده حائل شود که طالب مطلوب را نه میخیزد این در مرتبه ثانیست - تفاضل یعنی در میان طالب و
 مطلوب جدائی این در مرتبه ثالث است سلب مزید یعنی نسبت طالب که با مطلوب حاصل بود
 بسیار رو بکی آرد یعنی سلب شود این در مرتبه رابع است - سلب قدیم یعنی سلب نسبت اعم

دراز گذشت و میگذرد این در مرتبه خامس است تسلی یعنی مطلوب را و طلب طالب تسلی شود با و کار بی نما
 طلب کند یا نکند این در مرتبه سادس است عداوت در میان طالب و مطلوب و دشمنی پیدا آید و طلب نفس
 کرده دارد این در مرتبه سابع است معاذ الله من ذلك الغضب الخذلان مرتبه اخیر را علاجی نیست خوف
 سلب یا نیست و چون تدارک در میان واقع نشود شده مرتبه اخیر میرسد پس باید که از اول فکر
 کند تا نوبت اخیر نیابد و نه خسر دنیا و الاخره ذلك هو انحراف المیزان نصیب گردد - اللهم احفظنا اللهم احفظنا
تور - بر کشف حالات آینده خود اعتبار نکند تا آنکه مطابق واقع نشود و نه بخلق عرض
 کند تا که در صورت خلاف وقوع کذاب مشهور نشود زیرا که شان این روی بر یک غنویت کل یوم موهومی شان
 آنوقت که ترا معلوم شده بود ممکن که همان صحیح و درست بود و حالشان پروردگار از لطف بقهر یا از ملاحظه
 آمد بر عکس معلوم تو وقوع یافت پس تو بوجه اظهار آن نادانم منقلب شوی و کذاب قریایی و موجب لشخند
 که و مه شوی این بند حضرت غوث اعظم است و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب **تور**
 چندان بخور که زنده مانی و عبادت کنی بخیزد آنکه بخور شوی حکیم بجای رفت و یکسال طرح اوقات
 انداخت کسی بماند ناچار بوطن واپس آمد مردمان پرسیدند چرا واپس آمدی گفت ضرورت قیام خود
 ندیدم زیرا که مردمان آنجا بوقت خوردن لحاظ میدارند غلبه جوهر که چون گر گسنگی غالب میشود بخور
 و هنوز باقیست که دست از طعام کشند بدین سبب بخور میشود و بعضی مومنین این نقل را بعهد اقدس
 حضور سید عالم صلی الله تعالی علیه و سلم نسبت کنند گویند بادشاهی از بادشاهان رومین حکم
 حاذق بنابر معالجه اصحاب کرام بطور هدیه فرستاده بود این حکم تا یک سال ماند چون کسی بخور نشد واپس
 رفت در این حالت عادت صحابه کرام بعضی رسانید همه حضار مجلس در حیرت آمدند بخوبی اسلام
 اعتراف آوردند **تور** - بدام با وضو باشی تا روزی کشته شود و اگر دامت میسر نیاید تا اکثر
 اوقات همچنان کن و اگر این هم بدست نیاید آخر کم نه از آن که بچکانه وضوی تازه کن و اگر کسی بعلیقتی

این هم تواند قدرت و طاقت خویش عملدار که باعث برکت و ترقی رزق است **تور** از سو
 خاتمۀ خالف باش و آن دو قسم است قسمی آنکه معاذ الله سلب ایمان شود دیگر آنکه در خیال و محبت نماید
 یعنی در آخر محبت مال و متاع و زن و فرزند یار و دوست و اجابت نماید خیال باشد همین مراد از دنیا است
 این هم قسمی از سو خاتمۀ است در بصورت گناه کار میسر پس چند سال از خیال سختی بنید بجهت نجات یابد
 خاصان خدا از چنین سوئی خاتمۀ هم می ترسند و چه چیز هستی که بفکر نشسته اللهم احفظنا من کل شیئ
 بجاه سید الکونین سیدنا محمد صلی الله علیه و سلم و بجهت ولیک الغوث الاعظم آمین **تور** در شیطان
 انداز ذریات البلیس لعین چون انسان بالغ میشود هر دوی آیند و در قلب وی مستقر میشوند یکی را ایمان
 و عقائد ایمانی خدشه بپاید میکند و در دل می نهند که بر خدای نادیده چگونه ایمان آوردی که او نیست
 جائز است که دوبار یا ده باشد بلکه همچنان باید زیرا که تدبیر انجمن عالم و سبع از یکی چگونه اصلاح پذیرد
 و انبیا را نادیده چگونه تصدیق کردی ممکن است که ایشان بنا بر عظمت خویش چنین دعوی کرده
 باشند و معجزات چیزی نیست از جاد و گرانی چنین افعال صادر میشوند شاید اینهم از آن حس باشند
 و ملائکه نادیده را چرا تسلیم کردی که ایشان بر تدابیر عالم مامورانند و همچنین خطرات و وسوسه های عقائد
 اسلامی می اندازد و دیگر در فروعات دین مثل نماز و روزه و غیره شک و وسوسه پیدا میکند و گاهی
 میگوید که نماز و روزه و غیره فساد دین است و فراموش شد و فراموش شده مسیح کرده یا قعدۀ چه میکنی این کعبه است
 اول یا سوم است در روزه نیت نکردی یا آب از حلق فروختی همچنین دیگر مخرقات و رد می آورد
 ازین سبب انسان دو هم می افتد حتی که بخون میشود بعضی را معاذ الله با کاذب و زندقه نوبت میرسد
 اللهم احفظنا من شر ما یس انسان را باید که بر احوال و خطرات این هر دو دشمنان عمل نکند بلکه مخالف آن کند
 اگر او شب گوید آنرا روز و اگر روز گوید آنرا شب دانند تا ایشان شکی در و نه هادست این مردود دان
 همچنان که بالذفات و خوض و تردد چه میشود باعرض در گردانی و توجه بر الهی و در و غیره میگردد

پس وقتیکه وسوسه و زول آید و اندک از من نیست بلکه کسی دیگر و زول آمده نخبین
میگوید و مراد دفع آن بے بد و خداست قدرت نیست من همان بنده گردن نه و فرمان پذیر
و ایمان گزین خداست خودم که بودم این تصوریده بر دین خود مضبوط مانده و عبادت حجت
و چالاک انجم از شبهه ایشان نجات خواهد یافت و خراب و برباد نخواهد شد و لا حول
ولا قوة الا بالله العلی الاعظم **نور ۱۰** - وصول الله نه بذکر و شغل و غیره است نه طریق او
منحصر باینها طرقت بسیار اند و بیرون شمار چنانکه گفته اند طرق الوصول الی الله بعد
انفاس اخلاقی پس بهر نوع و بهر طور که میسر باشد و جمیع خاطر بان دست دهد
و تمام همون ذکر و شغل است همان را طرق وصول دانی و کارمانی و اند مثلا اگر کسی را
این معنی از سطالع کتب دین میسر آید و جمیع باطن پیدا شود و برای آنکس همین مطالعه
ذکر و شغل است و اگر کسی را از صحبت صلحا میسر آید همین صحبت مراد از ذکر و شغل
و علی هذا القیاس چنانچه علما فرموده اند - لیس فضل الذکر مختص فی التهلیل والتبسیح بل
کل مطیع الله تعالی فی عمل فهو ذاکر این فائده حسب تعبیر شیخ خود نویسم
بکذا ان رلی سخی رضی الله تعالی عنه **نور ۱۱** - اختلف المشايخ فی المقام و السفر
فاختار قوم اقامة الوطن و اختار آخرون سفر البلاد فناء الحكمة فیہ قال مشايخنا
رضی الله تعالی عنهم ان ذلک لیس باید نیابل بامر الله تعالی و الهامه و یختلف ذلک
بأختلاف الاحوال فان كانت الهدایة للمخوقات و افاضة الخیر علیهم اکثر فی السفر و انهم
وان کان عکسہ فالحضر اوسل من السفر و ان كانت الهدایة فی السفر و الحضر علی السواء فالحضر
ایضا و سل من السفر لان فی الحضر جمیة زائدة بمقابلة السفر فلذا کان شیخی و مرشدی
السیدی الشاه آل الرسول الاحمدی رضی الله عنه ترک الاختیار فی ذلک الی وقال

لی لا احمک علی الاقامه ولا اضیق فی ذلک الامر علیک بل اترک الخیرة فیہ بیدیک لانی علم
 حال ایل قرابتک فانهیم کلهم یعادونک ولبنا ندونک فمنهم من یظهر منهم من یفهم اللهم الا شرفه
 قلیله منهم هم من المواقین الباقون ان غبت ادو ک وان حضرت ادو ک ولا تیرکونک
 تقیم بیدک فان لا اگر یک علی اقامه بل یک اختیار فیها وخی تر کها بگذر سمعت من جدی
 نور ۱۳۱۰ اوقات شبانه روزی بانیطو مقرر کند که پاسی از شب باقی مانده بر خیزد
 و فوراً بغیر کلام دیگر کل طیب بخواند بدینوجه که دل بون وقت بیداری از خواب پاک
 و صاف میباشد از جمله کدورات نفسانی و شیطانی پس چون بکر که منقش شود کلمه استقرار
 یابد در بعضی خطرات مذکوره باز داخل شود خواهد شد و تا شرف کر کلمه هم برابر و دو نقش
 پذیر خواهد شد پس باید که کلمه طیب خوانده از بستر برخیزد تا دل سالک بکر الهی منور شود
 بعده از طهارت و استنجاء و وضو و غیره فراغت کرده نماز تجمید ادا کند و آن دوازده رکعت
 به شش سلام است در هر رکعت اخلاص بعد الحمد سه بار بخواند من بعد بکر و شغل
 و مراقبه موافق تسلیم مرشد خود متوجه شود تا آنکه صبح صادق بدر آنگاه باز تجمید
 طهارت کرده نماز صبح در مسجد با جماعت گذارد و کلام نکل و متوجه باطن خود شود تا آنکه
 آفتاب بقدر مرغ بر آید الوقت نماز اشراق ادا کند که آن هم چهار رکعت بدو سلام است
 و در هر رکعت اخلاص بعد الحمد سه بار بعده چیز از او راد و وظایف لسانی معموله
 خاندان خود در مکان قیام گاه بخواند چون ربع یوم تمام شود یعنی پاسی از روز
 بگذرد آنگاه نماز چاشت که هم چهار رکعت بدو سلام است و در هر رکعت اخلاص بعد
 الحمد سه بار ادا کند بعده به درگاه معلی حاضر شده و طیفه آنجا خوانده ثواب
 بار و برزگان هدیه کند بعده بخار و دیگر مثل درس و تدریس یا کسب ریاضت

و مزدور رسد و نوکر بر وجهه جلال باشد متوجه شود چون نصف النهار برابر آید
 انگاه چیزی از قوت لایموت تناول کرده قدری نجسپ تا کلالیت شب بیداری دور شود
 من بعد ازل وقت از قیلوله برخاسته طهارت وضو و غیره کرده نماز ظهر با جماعت ادا نموده تلاوت
 قرآن شریف اقل یکپاره و ربع و دلائل الخیرات و حصن حصین کند و قدری متوجه درین لیس
 حدیث و تفسیر علوم دینی گشته جزوی کار بار دنیاوی کرده وقت عصر از نماز عصر جماعت فراغ
 حاصل کرده تکلم نکند لاحیا و ما بین العصر و المغرب که صبح عاشقان همین است آنچه که ممکن باشد
 از سبق باطنی غافل نماند متوجه قلبی اندو ذکر و شغل کرده باشد تا آنکه آفتاب زرد شود و قریب به غروب
 رسد انگاه بر لطالت اوقات آن یوم تا مساف خورده حسرت نبارد و بگوید که تمام روز با غرر سپیدیچ
 طاعت و عبادت الله جل جلاله نکرده و گریه کند بشیر طیکه کیفیت آمده باشد و جهد کند که آورو نباشد
 و بر یار نرسد زان بعد نماز مغرب با جماعت ادا کرده صلوٰه او امین که شش رکعت به تهنه سلام است بعد
 انحدار خلاص بتر بار بیت ارسال ثواب باروح مرشدان طریقت خود بگذارد زان بعد بخانه خود آید و
 تفقد اهل و عیال خود کند که عادت نبی مایود صلی الله علیه و سلم بعده اگر طالب علم است بمطالعه کتب
 توجه کند بعده عشا با جماعت ادا کرده چیزی از قوت لایموت تناول کرده با وضو و کمره در دو گویان
 بخواب رود و بعده باز چون بیدار شود همین طور بجا آورد و امتثال اوقات بنا بر تصفیه باطن ضروری
 می باید و از فقیر حساب رسد و شیخ خود را نه عمر نه سالگی تا ده سال کامل پانصد این اوقات مانده است
نورسم بعد ظهر تلاوت قرآن شریف بقاعده فیه لبثت و دیگر قراة منزل
 حصن حصین و حسرت و دلائل الخیرات ضروری است که در وقت عادت بزرگان مایود
 و اقل درجه تلاوت قرآن یکپاره و ربع است و درین تدریس کتب و حدیث و تفسیر غیره هم درین وقت
 یعنی بعد ظهر معمول بود عادی شود **نورسم** خواندن فاتحه تمامی شجرات خاندان خود با تحفه

شجره که در آن مرید باشد بهر طور عادت گیرد اول درود غوثیه اللهم صل علی محمد و آل محمد و الکرم که
 و سلم یا زده بار بقا تحه و ائمه الکرمی یک یک بار و اخلاص مع البسم الله شفقت یا الله بار و درود شریف
 مذکور نیز شفقت یا الله بار خواند ثواب نیمه قدرت نام بنام بردن سلسله اهدا کند و بعد سلامتی شد
 خود خواهد و اگر زنده بود و رند نام او هم شامل کرده فاتحه دهد و عای خیر حق خود بوسیله هولا، الا لایا
 الکرم از و تعالی بخواد این فاتحه بعد فجر یا مغرب مع ضم ثواب و این ضرر و سجا آورد **نور ۱۵** -
 در نیجا بعض اوراد و شغال و تسبیحات مخصوصه خاندان برکاتیه بنا بر متوسلان این خاندان عالی
 میو لسم که بروی عمل نماید که قلیل المحدث و کثیر المنفعت اند **نور ۱۶** - یکی از این پنج گنج کثیر
 بعد هر نماز خواندن معمول است بعد نماز صبح یا غریز یا الله - بعد نماز ظهر یا کریم یا الله - بعد عصر
 یا جبار یا الله - بعد مغرب یا ستار یا الله - بعد عشا یا غفار یا الله - هر یک صد بار **نور ۱۷** -
 دوم پنج گنج کبیر بعد نماز صبح یا حی یا قیوم لا اله الا انت سبحانک الی گنت من الظالمین یکصد
 و یا زده بار اول و آخر درود شریف الله بار بعد آیه فاستجبنا له و نجیناه من النعم و کذا الکس
 نبی المومنین یا زده بار بعد ظهر یا حی یا قیوم بر جنگ استغیث یکصد و یا زده بار درود شریف
 الله بار بعد عصر حسنا الله و نعم الوکیل یکصد و یا زده بار درود شریف الله بار بعد مغرب ربانی
 مسنی الفرد انت ارحم الراحمین یکصد و یا زده بار درود شریف الله بار بعد عشا و افوض امری
 الی الله ان الله بصیر بالعباد یکصد و یا زده بار درود شریف الله بار **نور ۱۸** - سوم از اینها
 اورا و خمسة است اعلم ان الوردین الاولین هما الاولان من الکثرین الکبیرین فلیتذت بهما
 و لیجمع بین النیتین اعنی نیتی الکثرة و الورد و ان ذکر الثلثة البواتی (ف الاول) فسهل یا الطی
 کل صعب بحرمه سید البرار سهل نائمه و احدى عشرة مرة مخاطبة بالصلاة ثلثا و الثانی
 الله صمدی من عندک مددی و علیک معتمدی عشره اودا علیا نائمه و عثمه اودا قنایه یا ابوالخیر

اتقنی و یا علی ادرکنی بمحمد و عمرته الطاهرین عشر محاطه کذلک یا شیخ عبدالقادر شیعنا الله
 احد عشر مرة محاطا (و الثالث) صلاة القادرية اللهم صل علی محمد و آل محمد و اکرهم و آله
 و سلم ثلثة و اقصایو الالب فی ذ الوقت علی هذه الصلاة بعد و المحاط مع الصلاة الاوليیة ستین
 مرة اللهم صل علی محمد بعد ما عندک من العدد فی کل لحظة و لحظة من الازل الی الابد و آله و سلم
تور ۱۹ - چهارم از آنها اشتغال خمسیت و آن انیسیت خمسیت بعد خمس و کل ذلک فی النفس
 ما بها للسان خبره کلها احدى عشرة مرت تعقب بهن السلام من دون تخلل کلام و تقدیم الدعاء
 النفس فاذا فرغت فالنصب فبعد الفجر تر رفع شطر الهیلة الشانی فی النفس المستنشق من القلب
 النیلقری الی ام المدوری رافعاً سر اسک و ترسل لشطر المثبت فی النفس المرسل بالعکس
 حافضاً اسک و تقرب منها لک قرباً خفياً (و بعد الاولی) محض المثبت مقسوماً کذلک علی شطریه
 فالاول الام التعریف و الثانی من لام جوبه الکلمة الی الاخره تسکینه من دون اظهار الضم
 (و بعد الوسطی) فجزو العلم الاکرم منقسم کذلک علی المعروف و المعروف مع السکون المذكور
 (و بعد المغرب) کذلک لکن باظهار النعمه و شبا عها (و بعد العشاء) مثل الفجر و اضغاضمیه
 موضع المظهر و اتقا علی الواو **تور ۲۰** - بعد هر فرضیه بر عایت شجره حشمتیه یازده یازده بار
 ضرب نفی و اثبات و در ضربی بجز باید کرد بدینطور لا اله الا الله از ناف با و از بلند بردارد و بدماغ بر و از نجا
 الا الله در دم زیرین فرو و اورد و با و از بلند بقوت تمام بر دل ضرب و بد بعد دعا خوانند اینهم
 سهول بزرگان باره بود و حالاً هم گم شد انا الله و انا الیه راجعون **تور ۲۱** - بعد اشراف
 یک وقت در حویلی سجاده گوی دعا و حرز یمانی و کبار دعا و حزب البحر و چهل اسماء بطور خمسینیم
 از لوازم داند و در درگاه منجوره بنابر ایصال ثواب بار و اح طیب بزرگان و نود و نه نام بار بقیه
 و نشی و سه آیت حروف تهجی مع موکلات بخواند و چهل اسماء در درگاه هم خواندن خوب و در و

غوثیہ کلان دور و دستغات ہم بخواند نور ۲۲ - طریق بیعت گرفتن و طالب نمودن چنین
چون طالب پیش آید و برآمدی است دعا کند اول بین که قابل بیعت است یا نی اگر شرط است
یافتہ شود از و پرسد که پیش ازین بر دست کسی بیعت کرده یا نه اگر گوید کہ الی الان نکرده ام پس
حال ابا و جد او بگیرسد کہ در کدام خاندان منسلک شدہ فی آیند انچه او گوید در ہمہ خاندان اگر
اجازت داشتہ باشند می کنند و اگر خود را اجازت ان فلان نباشد از وے عذر کردہ پیرسد کہ
مرا باین خاندان اجازت نیست سوا آن بہ فلان فلان خاندان اجازت میدارم کنون کدام
خاندان مرید خواہی شد پس انچه او گوید در ہمہ خاندان اورا منسلک کند شخصی برای بیعت نزد
مرشد آید حضور از وے مصافحہ کردہ فرمودند کہ من ترا مرید نخواہم کرد تو از خاندان صابریہ
ہستی و مراد راں خاندان اجازت نیست و از مخدوم صابر صاحب درین کار حجاب خواهد بود
او گفت من با حدی سوا حضور مرید نخواہم شد انگاه اورا مقیم داشتند بعد مکنہ روز فرمودند باین
ان طالب چون حاضر آمد فرمودند کنون بیا مرید میکنم کہ مرا از مخدوم صاحب اجازت مثلاً این چنان
از خود شنیدہ ام و درین شک است کہ در کدام سلسلہ مرید فرمودند آیا در صابریہ یا قادیان
باجملہ چون بیعت گرفتن خواہد اول حکم غسل فرماید بعدہ دو گانہ توبہ او کند و ہر رکعت بعد الحمد
مکنہ بار سورہ اخلاص بخواند و بعدہ تا ختم بیعت ہیج سخن نگوید قدر سے شیرینی چند انکہ او مقدر
باشد بحضور شیخ آوردہ بر قدم صدق استادہ مانند شیخ ہر ان شیرینی فاتحہ بزرگان سلسلہ او
دعای استقامت بحق مرید خود کردہ اورا بنشانند و دست او مثل مصافحہ گیرد بسم اللہ و کا طیب
و کلہ استغفار و یا اللہ از وے بگویند من بعد توبہ از معصیت بربانی کہ او داشتہ باشد بکبانہ
باز بقراض و دینہ موسی پیشانی او تراشد کہ رسم سلف است من بعد دوبار از دست خود شیرینی
بوسے و ہدو تا کہ کند کہ خود خورد و دیگران را از ان حصہ نہ دہد انیست طریق مرید کردن

نور ۲۲ - اگر کسی بجای دیگر مرید باشد مریدش نکند طالب کردن مضائقه نیست و طالبی
 قید شیرینی و دو گانه و مصافحیت صرف فائحه آن سلسله که در آن طلب میکند خوانده اجازت دهد
 که سلسله را بخواند و دوسه بار تمینا و تبرکات کلیه طیبه و تغفار و یا هند گویا ندمن بعد حسب تعداد شیخ که
 نفی و اثبات و اسم ذات او را تعلیم کند که اسجد اول است و تاکید نماز و روزه و استقامت بر شتر^{لحبت}
 مرید و طالب همه را بطور نصیحت کرده باشد فائده نجد یا جمعیت مکرر خواهد شد که رجائز نیست
 اما اگر فردی در تلمذ باشد نگاه مضائقه ندارد چنانچه قدام و رین باره مخالفت شدید کرد که
 بلا ضرورت باشد و دیگر جمعیت نکند چنانکه گفته اند شرط ششم از کتاب سلوک در شرائط جمعیت آنکه پیر
 مریدان خود را نگذارند که باشند و دیگر نشینند و نه با مریدان شیخ دیگر صحبت اختیار کنند بجهت آنکه ممکن
 که هوای این مرید مخالفان یک باشد و بر مشایخ لازم که مخالف هوای مرید فرمایند چنانکه با هم
 باشند و نشینند و هوای شان مخالف است و امر شیخ شان برخلاف هوای شان پس
 بر یک امر شیخ دیگر را موافق هوای خود باید بضرورت میل کنند و این میل پیش این طائفه را تداو
 معنویت و این را تداو بحکم طریقت مورت بعد و قطعیت است چون میل شیخ دیگر و ششیش از
 نظر ساقط شود و صحبت شیخ دوم میل کند و ملازمت اختیار کند و اگر این شیخ نیز از ارباب حقیقت
 بموجب مقام شیخوخت همان چیز امر کند که شیخ اولش فرموده بود و چون فرموده او را مخالف
 هوای خود باید باز شیخ خود را رجوع کرده معلوم شد که صادق نبوده است پس فرموده مثل ششم

که از اینجا رانده و از اینجا مانده خوار و بیکار و سرگردان ذمب مع الذله بین الی سبحین ^{الطبیعی} و بحال
 لغو باشد من هذه الفتنة والخذلان (سوال) تجدید جمعیت شیخ دیگر جائز است یا نه (اجواب)
 حاصل جمعیت با شیخ کامل اگر با حسن وجه و حصول انجامید حاجت تجدید دیگر نیست یعنی اگر
 از جمعیت شیخ اول سکون با تمام رسید یعنی مرتبه فنا و بقا میسر شد چه حاجت است که تجدید کند اگر چنین^{است}

اختیار بدست خود است **نور ۲۴** - پیر و مرید اگر با هم یکجا بنشینند مریدان باید تمام خود را در اندوخته پیر و قار خود نگاهدارند و کلمات فضول و لایعنی و بی تکلفی نکنند و زیاده احتیاط هم رواندارند و در پیر در نظر مرید حقیر نخواهد شد و عظمت و هیبت و جلالت و قدر و منزلت پیر در حفظ نخواهد ماند و فائده مریدی بر طرف خواهد شد این قسم مریدان را ازین قسم پیران هرگز نباید تکلفی کشودی نشود ازین جا است که نصیحت مشهور در حق زلف فائده نمی بخشد لهذا بیعت زنان با شوهران خویش با وجود عدم موانع پسند نداشته اند **نور ۲۵** - طریق توجه دادن معمول خاندان قادریه نیست یازم المهرش در فیه البهت بخلیقها الی قلب المرید و با حره با سناد و رکنیه الی رکنیه مع غصص عینیه و التوجه الی القلب غیلا فم قلبه علی قلبه حیث لا یخطر بالباله خطره ملتجیا الی الله بنحشوع تمام حتی تکیل نور الذکر و تیرشیح فی قلب المرید جائز با قلبه لبقه اربابین الی نفسه مستعدا من ارواح اکابر الطریق فی هذا التصرف عالا و الا این فائده بدست خاص حضرت اچمی میا نصاحب رحمة الله علیه نوشته است از انجا نقل نموده شد **نور ۲۶** - از آن خیمه بیعت از کارم نشود و خلوت با او همچو دیگر اجتناب حرام بود و در دیدنش روی شیخ یاد برن شیخ رویش را نیز نهان حکم است که دیگر زنان بیگانه را پس نباید که روی هم در بینند و اگر برای شغل به نرخ تصویری و کار است هم نه بینند و نه عکس رویش و آب و آئینه و تصویر او بلکه تصویر آئینه خیال مشابه صورت پدر یا برادر حقیقی و غیر هم یکبار از محارم خویش تصویر نموده بر نرخ و دست سازد این است طریق سلامت و العمد تعالی اعلم و در سلسله بجز شری شیخ خود عرض نمودم که مراد شغل و غیره از آخرین شغلها تعلیم فرمایند که این دو شغل در و باید کرد که مرشد ما را از همین دو شغل آخر مرتبه سلوک ختم شده بود و الا اول اللهم صل علی محمد و آل محمد و الله ترغیب الجملة الا العطف من البیاض الی المدوری و تنزل بالعطف الی الصنوبری قنصرب به علیه باضر با خفیاء و التالی کتاب

فی نوادک سیراع القبور انفس نورینا کالدائرة و تجعلها نصیب عینک کانکت اما **نور ۲۰** بنا بر استقامت قلب در راه سلوک بعد از توفیق
 نیاز ده بار بخواند یا الله یا رحمن یا رحیم دل مارا کن مستقیم حق ایاک نعبد و ایاک نستعین ظاهر
 از عنایت بنیات شیخ ما بود که بوقت نصف النهار در حویلی سجادگی برای قیلوله تشریف
 میداشتند آنوقت عرض نمودم که خیر بفرماتان از وظائف لسانی حصر در شغل قلبی واقع
 نشود این دعا تعلیم فرمودند در آخر **نور ۲۱** سوره بقره یا در اول **نور ۲۲** سوره بقره این عمل تعلیم شده بود
نور ۲۳ از اهل خاندان فقیر اگر کسی را توفیق الهی رفیق شود و شوق این راه داند و نیکو
 اورا یابد که در خاندان و سلسله خود داخل شده که بفضل تعالی نور و نجات را مسلک صحیح
 و درست است بنا بر تعلیم خود عمل بر رساله معمول حضرت سید محمد کالیوی رحمه الله علیه کند
 و همچنین بمطالع کتاب مستطاب کاشف الاستار الیاف شریف حضرت جدی سیدنا
 شاه حمزه نور الله مرقدہ در رساله چهار النوع و عوارف هندی و غیره از رسال صاحب البرکات
 قدس سره و رساله تربیت مریدان مولفه حضرة سیدنا آل محمد عرف اچھی میان حقائق قدس سره
 کرده مطابق آن در سلوک کار بند و بفضل تعالی از علم باطنی بهره وافی خواهد یافت
 حاجت تلاش شیخ دیگر نخواهد شد انیفاً هم از و صایای فقیر تابل کاظ و یاد دشت است
نور ۲۴ اگر او تعالی بنده را بنواز و بدرجه اعلی برساند بنده را
 باید که شکر مولی جل و علی بجا آورد از حد خود پاس بیرون نهد بمشعل مشهور آریاز قدس سره
 بشناس و در خلق خود را باغ از و غایش ظاهر نکند بلکه پنهان دارد که خلق او را زلزل و
 مبتذل دانند آنگاه بنده بنده خواهد شد و نه همان آتش در کاسه موجودیت و از اینجا حکایتی
 مناسب بنجال بنظر آید تبسیمی آرم در دیش براسے ملاقات در ویش دیگر شیرین شده

رفت چون بمنزل گاه درویش آمد گفت ایسلام علیکم آن درویش جواب داد و علیک السلام
ایطالم رعنا گفت مرا ظالم رعنا از کجا گفتی گفت ظالم توانیست که حیوانی که لپشت او حق تعالی
از بار آزاد کرده است تو بران نشستی و بار نهادی و رعنائی توانیست که لپشت مرطلق را **لور**
شغل و ونیم که از اسرار خاندان ست بقلم می آرم گو دلم رخصت نمی دهد که عزیز الوجود دست و سوا
خاندان مار بهر جای دیگر یافته نمیشود و باخیال آنکه داندگان رفتند مباد آسمان باعث اضمحلت
باشد بنوک خامه می آرم تا بعد فقیر باد کار ماند به آنکه این شغل کثیر الشفعت قلیل المحت ست و انما
سعی و ونیم ترکیب من شغلی الفجر و الظهر و شطر العصر من الاشغال الخمسة کذا افاد جدی و مرشد شی ^{الشفا} کبیر
آل الرسول الاحمدی نور الله مرقد و ما هو الا ان تاتی اول الاشغال الفجر ثم الظهر ثم العصر ثم قطع الهاء
و عن هذا صار و ونیم ثم ونیم من لیس علی الصنوبری و الا صوب هو الفرب علی النیل و فری لیکون
سطا بقالما فی الاشغال الخمسة اول اصل لهذا و منها اخذ کما تری **لور** - روزی حضرت
ما یسفر بودند که از والد بزرگوار خود پرسیدم که آن کدام پنج ترکیب است که مخصوص خانواده است
مرا باید مؤخت فرمودند پنج گنج صغیر و کبیر و اورا و خمسة و اشغال خمسة و شغل و ونیم و نسخ و کیمیا و فیکه
سید یوم بے آب و دان بکند و انکاه تیار کرده قوت لایموت حاصل کند پس هر چهار ترکیب **لور**
مخوفه من خود کردم و نسخ و کیمیا را گد هفتم و احقر از کردم بلکه کان لم یکن و نسخا منیا نموده و بار
و گزتم نکردم و والد ماجد هم خود بخود به تعلیم آن قصد فرمودند و روزی فقیر شیخ خود را پرسید که درین
ترکیب چه سبب بود که بعد از الحاح تمام و قلق تمام و اشتیاق مالا یطاق تعلیم میشد فرمودند که علا
نفع کثیر و محنت قلیل سبب دیگر هم بود تا طالب با اشتیاق تعلیمش و بگره استوجه اکساب باطن
مانند و بطبع این امر که دیده باید تا چند نعمت عالیه خواهد بود که انقدر اخفا میکنند سالها سال
در ذکر و شغل شب بروز رسانند طالبان همچنین کردند و در پی نمیکند اشتند و پیران نیز مطلب خود

میدیدند یعنی تکمیل طالب بر وجه مطلوب دیده تعلیم میفرمودند اکنون نه همچنین طالبان نه
 آنچنان پیران هر کسی که پرسد بیا موزید شاید که همین راه سهل و حلوائی بے درد و گمان
 برده متوجه ذکر الهی شود و شده شده تن به مجاهده دهد **لور ۳۳** - همچنان سلف در
 عطای مثال خلافت تا خیر بیا نمودند و تا وقتیکه تکمیل کامل ندیدند و ندانند و حالا
 نیز چنین باید اما اگر کسی اصرار بیا کند بغیر انتظار تکمیل باید و ادچرا که زمانه دیگر گون است
 عجب نیست که بیدل شد و دست برداری کند و نیز کم از کم در صورت عطای خلافت
 شکر و انگیزه عاقلش خواهد شد که حلیفه فلان ام اگر زیاده لیاقت نیست تا هم ظاهر خود
 را با شریعت آریسته و ارم تا خلق لعن و طعن نکند گوئیا استخلاف نیست در حقیقت بار
 بروی نهادن است این هم خالی از فائده نخواهد بود این تقریر آخر هم در جواب و سوال
 فقیر از حضرت شیخ مابود که نوشتم **لور ۳۳** بزرگان فقیر بعد نماز فجر یا چاشت در
 مکان سجاده ای و اوراد لسانی مثل حرز یمانی - حزب البحر - واقعه تشریعی برپا میدهند و دعا میگویند
 و غیره جمله اوراد میخوانند بعد بدرگاه معلی رفته بعد فاتحه هزارت پنجسوره و نود و نه نام و
 سی و سه آیه و حرز و تپجی معه سوکلات و چهل اسماء و در دو غوثیه کلان و در دو دستغاث
 و سیغی به ترتیب کلان تر از حرز یمانی خانقاه میخوانند پس بایانرا که از ناخلف اولاد
 ایشانیم اتباع بزرگان بیاید بعد فراغ پنجسوره ثواب این جمله بار پنج مشایخ سلاسل قادریه
 و حشمتیه و سه درویش و نقشبندیه ابوالعلائی و مداریه و غیر هم رضی الله تعالی عنهم بدین نموده
 مرشد اگر زنده است سلامتی او خواسته دالانام او هم شامل فاتحه کرده دعا و خیر حق بخود کنند
لور ۳۴ - بدانکه فقیر را اتفاق دعوت اسما و بعض ادعیه بغرض تصفیة و تزکیة و حصول
 تجلیات اسمائی و صفاتی بسیار افتاده است پس در عمر نسبت سالکی خلوت اختیار کردم

نهم سال اکثر در خلوت ماندم با صوم متواتر گاهی فصل طویل از صوم روزه داشتم و در آن وقت
 در بار و سه بار بلکه زیاده ازین دعوت اسما و ادعیه مفصله ذیل بجا آوردم حرب البحر سورۀ و قه
 سورۀ منزل اسما را صاحب کشف آیۀ الشریف بعباده چهل اسما دعوت بطور جمعی
 مختصر معموله خاندانی اسم بدوح ساده اسم بدوح با موکل آیۀ کریمه اسم اندونی
 الاجابۀ اسم یابریع العجائب اسم یا شیخ عبدالقادر شریف و عمل شجره زرع و عمل
 و عا و حیدری و عمل یا مقلب القلوب اینهمه اسما را در عید سالها سال بار بار به ادای نظر
 عامل و عمل ادای زکوة نمودم و بار و حانیات و تجلیات این اسما حفظ کرده ام و پابند
 ترک کولات جلالی و جمالی و مکروهات ماندم و صوم نافعه نکردم و خلوت نگذاشتم و بار و ح
 علوی بعلبۀ و استیلا حکومت حاصل کردم تا در دوازده سال بر این سوال اوقات بسیار کردم
 و ما و ادای ازین که مذکور شد بزرگوار یابی - بشیخ - بر مبنی - واقعه قرشیه - بابت العظمت و عمل چهار
 و عمل چهارشنبه و حروف تهجی مع موکلات و نود و نه نام بار و ح و سی و سه آیۀ سالها سال
 شد که هر وقت در دمیدم حال بعضی ازینها بسبب ضعف قوت ترک بهم کرده ام بجای
 آن در دو کسبت احمد و دلائل الخیرات و حصن حصین اضافه کرده ام و قرآن شریف صد بار
 خوانده ام در دو عمر عجب نیست از روی تخمینه از هزار استجاده شده باشند و فتوحات کثیره
 دنیاوی و دینی یافتیم اوسط فتوحات دنیاوی سالانه پانصد و پید سال است کم نخواهد شد
 که الله تعالی ببرکت عمل شجره زرع از خزانۀ غیب رسانید حالا آنرا سی و پنج سال میشود که در
 عمل است گاهی نافعه نشده است و ترکیب اینهمه در مجموع و خالف نوشته ام دیده عمل نمایند
 هر کسیکه اطمینان دارد و در اجازت عام است که عمل کند و در کار و اشتغال و مراقبات از عمر
 نه سالگی تا بیست سالگی بزرگ هر کلمه طیبه نفی و اثبات بطور چهار ضرب در خلوت ششماه بکشد

فی بوم و شب صد با ضرب که زائد از کنگه ضرب شده باشد بعل آوردم و بر دقایق علوم و حقائق
آن سطلک ششم **ع** دل من داند و من دانم و داند دل من - و شغل نفی و اثبات و اسم ذات
مع جسم دم و بغیر جسم دم بجا آوردم و مشق برزخ شیخ و آورد و بر دوز و بر دوشغال
خمس و شغل و در نیم سالها سال کردم و شغل آئینه و اشغال هر چهار مقام ملکوت و ملک و جبروت
و لاهوت و اسما ختم و مراقبات اسم ذات و غیره هم نمودم قضی و سی جلای جمالی هر قسم کردم
و جمعیت آنرا حاصل کردم یعنی از برزخ شیخ تا ختم سیر این راه بعنایت پیران غلام فراغ
حاصل کرده متوقع حیرت خاتمه میانم **الله تعالی** خاتمه بجز کند سواد این فکری دیگر نیست لیکن
با وجود این همه دولت و نعمت هنوز با مبتدیان هم برابری ندارم این شامت اعمال من است
الله تعالی مرا بخواند که بشویم هنوز قابلیت بنده بودن هم ندارم و خوف سوی خاتمت مرا بر آن
مرزبان و ترسان میدارد که هنوز بدتر از سنگ و خوکم و با **الله** التوفیق و علیه التکلان و جمله اذکار
و اشغال و مراقبات و غیره که در کشف القلوب نوشته اند همه از مجربات فقیر اند حالا منتظر
لطیفه غیبی میانم **الله تعالی** با ایمان مرا بردارد **نور** - طریق اخذ فیضان از قبر ولی
باید که بر قبر بزرگ حاضر شده اول فاتحه خوانده اهدای ثواب کند من بعد ربه قبر و پشت قبیل
مخاوی سینه میت چهارزانو یاد و زانو نشسته چشم بسته قلب خود را متصل روح میت
که مثل آفتاب درخشان است کند و ربط دهد که دل زیر روح این بزرگ است و فیضان معی
از و منتقل شده بشکل فواره نور یا شمع آفتاب یا قطار مطاریا نسیم سحری و غیره هم در دلم می آید
و دل من صفت ذاتی این روح میگردد و همچنین تصور کرده خاموش نشیند و اگر در او اهل ریاضات
بحالت خاموشی خطرات بیشتر آید نگاه بنا بر دفع آنها دل را بشغل **الله** شاغل دارد
پس بعد ساعتی بر دل همان کیفیت پیدا خواهد شد که در برزخ شیخ مذکور شد اگر آن روح با نسبت

خواهد بود از فیضانش ذوق و شوق اللہ جل جلالہ و گریه و سکون پیدا خواهد شد و در عکس عکس
 کما مر بیانہ و اگر آن نیست را در دنیا دیده باشد نگاه وقت ربط دادن قلب روح را در همان برزخ
 انسانی او که در دنیا دیده بود تصور کند بعدہ بدستور بقیہ ترکیب بجای آرد فیضاب خواهد شد
 طریق اخذ فیضان از قبور اولیاء اللہ تعالیٰ و عمدہ وقت او بین العصر و المغرب یا بعد از نماز
 صبح تا اشراق ورنہ ہر وقت کہ میسر آید بجای آرد نور ۴۴ شناخت تعذیب و تنعیم نیست
 و قہر نیست کہ بعد جلسہ معلومہ و غمض چشم و ربط قلب بروح چنانکہ گذشت زمانے خاموش نشیند
 بعد ساعتی اگر کیفیت ترویج و تفریح و دلچسپی و فرحت و انبساط و باشاشت و امثال ذلک در دل
 پیدا شود بدانکہ مرحوم و مغفور و تنعیم و عشرت شناسان و مسرورست و بیچ و بابے و عذابے
 و تکلیفے ندارد و اگر خلاف آن کیفیت بد پیدا شود بجای فرحت و انبساط و حقان و ہول و بیست
 و وحشت و قبض و مراقبت و امثال آن پیدا شود بدانکہ در تعذیب است و عار و محنت کند این ابتدا
 کیفیت است و آئینہ تفصیل تعذیب و تنعیم از کثرت ربط و شوق درین قاعدہ معلوم خواهد شد انقدر
 کہ نوشته شد در یک روز معلوم میشود و این اوراک روح ما از دو مقام میشود یا خاص از مقام
 برزخ کہ مقام مستقر حقیقی روح است و این عامہ اقطاب است کہ المیشان بانیمقام میرسند
 کا و حوام نیست یا از عالم مثال چنانکہ ذکر شد گذشت کہ در آنجا عکس ثواب یا عذاب اصلی برزخی
 تابش می آید و ارواح مشاہدہ کردہ معلوم میکنند اول بحر تبہ لہن است دوم از ان ہم فہ و ترجمہ کہ
 اوراک اول فرو کمالی است و اوراک ثانی چنان نیست اگر میت را در تعذیب بنید با کسے نگوید و بعد
 آن ظاہر است حاجت بیان ندارد مگر آنکہ میت از مبتدعین مشہودین باشد نگاه اخبار را باید کرد
 تا مہم از بدعت او پر خد باشد نور ۴۵ - النوار یکہ در انوار و اشغال پیدا آید
 بخند صورت ظاہر میشود و تفصیلش آنست کہ نور دل مائل بہ زردی مثل قرست و نوری

که محض سفید مثل آفتاب در دل تجلی شود و نور در وحشت نور دل از ان نور روشن و تجلی است
نور القمر مستفاد من نور شمس نوری که از جانب قبله نمایان بود نور روح نبی ماست صلی الله علیه
علیه وسلم و با وی راه سالک است و نور یک برکت بین متصلا بود نور کاتب اعمال حسنه است
و برکت چپ متصلا نور کاتب اعمال سیئه و آنکه سمت کتف راست بفاصله درجه دو درجه معلوم شود
نور روح در شد سالک است که نهایی اوست و خدا این سمت کتف چپ بفاصله درجه دو و درجه نور
ابلیس لعین گمراه کننده سالک و علامت دیگر مظهر نور شیطان را نیست که از ظهور او و پشت و دو
و خوف بخاطر رسد و نفرت پیدا شود و نور یک مقابل سینه و ناف بزرگ آتشین یاد و وظاهر شود و نور
خفاست و نور یک بلاجهت بود و محیط همه سمت باشد که از ظهور او حضوری و سکوت و انس پیدا شود
و جمعیت و اطمینان رو نماید و عجب کیفیتی پیدا آید که سالک بسبب ذوق و شوق آن در خود نگیند
مخصوص بسبب از سمتهای معلومه نباشد هر سمت یکسان بود آن نور احدیت است جل جلاله و علم نواله
که مرئی و مقصود و مطلوب و محبوب سالک است و نور یک اول از همه این انوار که گفتیم و نور ششم پیدا آید
مثل شعله و مثل برق لایع گاهی در تجلی و گاهی در استتار یا مثل شمع و قندیل و مشکوه یا مثل
ستارگان علویه و امثال آن بود بیشتر ابتدای عالم مثال یا نور طهارت سالک مثل و فضول
و غیره یا نور روزه و نماز و دیگر عبادات سالک یا نور ملائکه ملائکه باشد نیست انوار که در مجاهد
تأدیه ظاهر میشوند و باقی عند الکسب خود بخود ادراک آن خواهد شد این انوار را بجهت ضبط دار و تا
از تلبیس ابلیس لعین ربانی یا بد نور ۸ صلوات وقت سماع حالت وجدی که پیدا میشود
متخلف الاحوال است بحسب اختلاف طبائع کبری اگر چه و یکی را خنده این اسکوت آنرا آه
و غیر ذلک معنی وجد یا مد علی القلب من طرب او حزن بلا تکلف باشد معنی تو اجد آنکه این قسم
اسباب پیدا کردن و تکلف همیا ساقی که آن حالت وجد اصلی پیدا این هم محمود است اگر

بنیت خیر باشد انما الاعمال بالنیات پس صوفیه وقت ورود و انجالت بر طالب تعظیم آن لازم داشته
 اند زیرا که در اصل تعظیم آن تجلی می باشد که هر طالب تجلی میشود نه تعظیم ذاتی آن شخص پس اگر
 از وی بر سبیل تزیین است تا هم مضائقه نیست و ادا در باب لغو و اکران ادا اگر صلی است و شخصی
 تعظیم او نکرد و نسبت اینکس سلب شود و مفسر تعظیم با و رسد به حال تعظیم واجب است گو
 و جدا صلی باشد یا نه زیرا که بر عیوب قلوب بجز علام الغیوب کسی واقف نیست و محض مظهر خود
 تا اصل و نسبت زنهار نشاید که سوای ظن حرام است و در طریقت حرام تر بنظر ابا المونین غیر عمل
 باید است **تور ۳۹** - البلیس بعین تخت خود در شب وسط دیای کلان فرش کرده می نشیند
 جمله دریت آن بعین حاضر شده کارنامه های خود بعضی میرساند که فلان انسان را بر سر قله و شتم و
 فلان را بر زنا و فلان را بر قتل و علی بن ابراهیم کردار بد خود عرضه میدبازان میان اگر کسی میگوید
 که فلان طالب علم را از سبق باز د شتم یا میان زن و شو آتش جنگ بدل و فرختم این خبر شنیده
 می خیزد و او را بکنار سبک دور قرب خود جا میدهد و بر شیا لعین و گیکو بگوید که این چه کار بود که چنین غرت
 دادی ما را که مصد خشن گناهان کبائر شدیم هیچ اعزاز نکردی میگوید شما نمیدانید کار گذاری اینان
 فائق تر از حدیچ کارهای شماست اکنون بیا نیک که بر شما ان این را از افشا کنیم ایشانرا همراه گرفته
 بر در عابد رفت او را دریافت و گفت: بن جبرئیل الله تعالی مرا نزد شما فرستاده و فرموده است که عبادت
 تو مقبول شده نزد ما بای او بچاره ساده لوح جابل ازین مژده باطل خوشنود شد البلیس را در چشم بند
 کرده بفریل بول و دواز برود و آنجا که بشته خود غائب شد بعهده برود عالمی رسید او را آواز داد و مساله کش
 سخن بمیان آورد که در و افادات شما قبول بارگاه اقتاد اکنون حق تعالی شما را نزد خود بخواند و انجالت
 قرب سر فرازی و غرت بخشد عالم مذکور حربه بدست گرفته بر دله کرد و گفت ای بچیا نمیدانی که بعد
 رسول مقبول صلی الله تعالی علیه و آله و سلم عراج نباشد جبریل آمده کسی را نبود و تو شیطان مرا بکله بخواب

این گفتند و در لاجل منقذ شیطان زیرت خود را گفت دید که معالیه عالم بمقابل جابل چگونه هست
 باز سخن از جنگ بدل زن و شوهر آغاز نهاد که درین هم مصالحه بسیار است اول انقطاع نسل نبی آدم که
 که عدو ما هست دوم چون آتش شهوت سر بر کند و با هم رنج گذشته اند که بعد گریه نشوند و با چار کار با هم
 کشند و اولی هم اول النسب پیدا آید و تر که با استحقاق رسد و نزول رحمت که با اتفاق و اتلاف منوط است
 مسدود نشود و غیر و برکت آدمی زوال یابد و علی بن ابی طالب فواید بسیار است که شما نمیدانید این حکایت بر آن
 آن آورده که درین زمان وقوع این هزار مر بسیار بسیار است مردمان در تحصیل علم دین کوتاهی میکنند بلکه
 بالکل منحرف اند و زن و شوهر سازند و اند اگر در زهد و ریاضت را باشد باشند و در خیر است مردمان دینی را باید که
 خوشنودی خود را باز خردند تا نسخه شیطان شده چنان نشوند که بصورت انسان و بصیرت خردند
نور ۴۰ - بر مقابر انبیاء و اولیاء و علماء و فضلا و صلحا و شهدا چون برای زیارت رود باید که با وضو باشد
 و با ادب و عبادت و ادب ندکائی بجا آرد یعنی چنانکه در حالت زندگی ایشان حاضر شدی همچنین در نیحالت حاضر
 آید و فاتحه خوانده بوسیله ایشان دعا طلب کند تا مطلوب سد **نور ۴۱** - فقیر را بدست را و اهل محرم
 ششم حجری بمقام کاتب پیش روی امین توجه جدی و مرشدی حضرت سید شاه آل رسول احمدی رحمه الله علیه
 سید کاتب خدمت شد بیوشی بر داری گشت گاهی گریه و گاهی خنده میکرد و رنج شیخ هر وقت و هر آن
 تا افاقه پیش نظر او در آن سکین پیدا و در بزرگ دیگر سیدی علیه شاه مرحوم قادری فچوری نیز درین
 باب توجه میداشت و محبت مصروف میکرد و بوجه کمال محبت و اتحادی که فیما بین خود با داشتند و از کمالین
 وقت بود و بپایه حضرت شیخ جمال اولیا قدس سره الله تعالی بجهة الفردوس جای دبا و چون که بر او لیا
 اخفای حال و کرامات خود واجب است حتی الامکان اظهار نکنند الا ماشاء الله که جمیع مشو و بخلاف انبیاء
 که بر ایشان دعوت نبوت و اظهار حجرات لازم است بخمال این سلسله نقل قصه اش بحیات او مناسب
 نبوده حال که ازین جهان حلت کرد و انحراف نماند از بعضی افاده دیگران از چگونگی این مقام چیزی می گویم

چون این برادر را سیر الی الله قسم و سیر فی الله شروع شد شروع کیفیت اختتام این مقام پس بدیم که چگونه
 بشما را چه معلوم شود و حالت چیست گفت چگونه اظهار کنم گفتیم به تشبیهات گفت بی تشبیهات بطریق تشبیه
 گفتیم هر قدر که شود گفت حالا حال ما سومی نروم چنین است که کسی را اتفاقاً چیزی ضروری از زمین در آن
 شد که متوجهش ملوح خیال و خزانة حافظ هم منتقلش نمایند هر چند غور میکند یا دنی آید همین بجمع جمله موجودات
 معه وجود خود را شعور هم بدررفته است و هر سو و هر جانب یک نیست محیط و بسیط که جمله اشیا در آن فانی
 و مستهلک است حتی که در لوح و ماغم چیزی نیست و مثل خواب هم حالت نیست که واقعه خواب بعد بیداری
 صرف از نظر غائب شود و در زمین باقی آنجا و در نظر نور زمین چیزی نیست صرف ذات جدی چون و چگونه
 بے کم و بکیف موجود است و محبت آن ذات بر دل بوجه کمال مستولیست چنانکه اگر سنده را بطاعت هم
 را باب و عاشق را معشوق نسبتی و تعلقه شد دید میاشد که بغیر او نمی پرد از و همچنان کیفیت من پیدا
 باین سبب گاهی گریه و گاهی خنده می آید و عجب لذت و دهرانی است که دل من داند و هر ملحد و هر آن
 رو به ترقی می نهد چنانکه نشانه آب جوی و دنیا بد حالت آنوقت تصور باید کرد یا آب بد و نور نوشیده
 نباشد حالت آنوقت در زمین باید داشت که چگونه از دیدن آب خوشحال خواهد بود و در سو آب
 این زبان چیزی نگارید و توجه نکند و دیگر تشبیه آنست که عاشق به جو رسنوائی را و نفعه بلا که حاصل میسرید
 حالت عاشق آنوقت چگونه خواهد بود و غور باید کرد و غرض که در عجب استغراق و تحیر افتاده است که چگونه توان
 را تصدیق آن ذات بحت کنم و خلیفتن را فنا سازم بهر حال دیوانه و اگر کیفیت دارم زیاده ازین
 حال کیفیت وجدانی چه گویم قالی نیست که لقال آرم و شروع ریاضت این راه آن شخص را و ایل
 محرم شده اجیری بود و آگاهی او اکل محرم شده نصیب شدن به عتاق آخر در سیر فی الله میاند
 به محرم محرم است بعد از علم قدس شتافت الله تعالی بیا مژد و بر تبه اعلی رساند پس بزرگ
 و نیکبخت بود و با حقیر محبت بسیار کردی و همیشه عند الملاقات همین قسم تذکره میمان آوردی و حاش

بعد حلقش مجلا انهار کردم اگر زنده بودی اینقدر غم نگفتی که اخفا ضرورت در نه بر باد میرود
 و آنچه چون اندر زمین پنهان شود چه لائق سرسبزی بستان شود **نور ۳۲** - خوب یاد دارم که در اوایل
 ریاضات شیخ مافرمودند هر دار و خلیجی که در اشغال دارد شود بجز من یکبسی بگو تا زایل نشود و روزی
 یاد دارم که حالتی در شغل اسم ذات پیدا شده که از خود خبر نماند از صبح تا ظهر انجالت با عرض
 نمودم فرمودند خوب است این را بجان میگویند روزی و سوسه شیطانی روی داد که تفصیلش حالا یاد
 بعضی اقدس رسانیدم فرمودند این از اندفاع شیطان موسوم بود الهانت یکبسی بگو تا باز نیاید همچنان شد
 که باز آن دوسه گاهی نیامد بلکه توهمات بحد الله تعالی به برکت حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه اندفاع یافت
نور ۳۳ - عقبات راه سلوک دوازده است که سالک را مانع و سد راه میباشد **اول** عقبه
 شرک و کفر تا آنکه اسلام نیارد و شرک نگذارد و بدولت عرفان رسیدن محال است و علاج این عقبه
 بدست خودست یعنی قبول سلام و ترک کفر و شرک **۲** - عقبه معصیت تا آنکه از معصیت اجتناب نگیرد
 و طاعت نه پذیرد ازین نعمت بی بهره ماند و علاج این عقبه توبه و تصویح است **۳** - عدم محبت برادر
 شیخی کامل و کل مرید نشود و دست معرفت نصیب نشود علاج این عقبه اختیار سالک است یعنی مرید
 شدن **۴** - عقبه والدین اند که شفقت ایشان مانع از محنت و مجاهده این راه میشود علاج این عقبه
 آنست که اینان را هم راضی دارد و نهی که ممکن باشد خفیه مجاهده پردازد **۵** - عقبه عدم طهینان
 که اگر طهینان قوت لایموت نیست قلب چگونه مطمئن و یکسو شده متوجه لطف اکساب باطنی خواهد
 شد **ع** پراگنده روزی پراگنده دل - علاج این عقبه آنست که اول منبری بیاموزد که از آن بوجه
 حلال بقدر کفایت قوت بدست آورده باشد یا حیل دیگر اختیار کند که ازین تهنکه نجات یابد **۶** -
 عقبه محبت دنیا مثل حب جاه و مال و زن و فرزند که در غم و تپا را اینها چنان غانی و مستغرق باشد که
 از چیزهای جزئینا در علاج این عقبه آنست که از حصول مرتبت و جاه و مال دنیاوی بجز قوت لایموت

انماض عین کند و از تیار واری و خبر گیری زن و فرزند باینطور خود را مخلصی دهد که دست با کار و دل
 یار دار یعنی اول متوجه بخدا ماند و از جوارح به خبر گیری ایثار متوجه نشود. ۸ - عقبة شهرت که غلبه آن
 در جوانی چنان میشود که طرف دیگر رجوع دست ننمید و علاج این عقبة آنست که اگر تو اندک حال کن و در نه
 کثرت صیام و قلت طعام اختیار نماید. ۹ - عقبة مجاهدت بقاعده که بخود رانی و خود پسندی مجاهدت
 اوائل در او اخروا و او اخروا و اوائل و صبح بشام و شام بصبح بلا تعلیم شیخ نمودن گیر و ازین مجاهدت
 هیچ اثری قرب نشود و علاج این عقبة آنست که هر چه شیخ فرماید مهربان عمل کند و برای خود گامی
 نزنند چرا که شیوخ بنافض طبیعت مریدان باشند هرگز هرگز معالج بقاعده و بیفائده نخواهند کرد. ۱۰ -
 عقبة رجوع خلق که چون بنده بر ریاضت و عبادت مصروف میشود خلق او را ولی دانسته جمع می آید و اوقات
 او را پریشان میکنند و این دو صحبت آنها افتاده بر باد و خراب میشود و علاج این عقبة آنست که تصور کند
 که من بیشتر ازین چه بودم که بچکس التفات بمن نمیکرد اکنون بسبب انس جز این طاعت و عبادت نیست
 باید که عبادت و طاعت بجهت بلای نمایم و برگردان ایشان ننگرم. ۱۱ - عقبة عجب پندار و نخوت که از عباد
 برخیزد و علاج این عقبة آنست که تصور کند که بیشتر ازین مشغول بودم یا قطره آب لب ناپاک بکسی چه بودم یا
 عبادت و طاعت مرا این رتبه عالی بخشید پس مناسب آنست که در ترقی طاعت و عبادت کوشش کنم و مگر این
 هویت بجا آوردم نه آنکه خلاف آن نخوت و پندار گزینم که موجب هلاک من است. ۱۲ - عقبة کشف و کرامت
 که چون سالک بمقام ملکوت ترقی میکند در مقام کشف او را روی نماید و کرامت از وی صادر میشود و این
 بیچاره داند که کامل شد و آینده از جمله مجاهدات خود را معطل و بر کران دارد و نداند که هنوز در پل دست
 نادر ولایت هم نرسیده است ولایت کجا علاج این عقبة آنست که تصور کند که این حالت عارضی است
 که بسبب بمشاهده ملکوت حاصل شده است و ملک ملکوت اصل مقصود نیست باید که بمراد حقیقی متوجه شویم
 و بیشتر روم و بچو طفلان درین تماشا باز نمانیم. ۱۳ - عقبة بلیس لعین و این سخت ترین عقبة

بلکه لب لباب و خلاصه جمله عقبات همین یک عقبه است که در ظرفه العین سالک را از عروج بقعر جهنم می رساند
 و از ادراج قرب بخصیض بعدی اندازد و العیا و یا بشد تعالی علاج این عقبه جزین نیست که از بیان عظام خود
 ابداد و خواهد و جمل و قوت خدایتعالی جل شانده نیاورد **نور ۴۴** - اگر کسی ذکر بسیار کند و آن
 احوالیکه صوفیه را باشد پیدا نماید باید که نفوذ نکرده که سعادت بران موقوف نیست که چون دل بنور ذکر
 آرسنگشت کمال سعادت را می یابد و هر چه درین جهان پیدا نیاید بعد از مرگ پیدا آید باید که همیشه ملازم باشد
 مراقبه دل را با حقیقتی دارد و هیچ غافل نباشد که ذکر بر دوام کلید عجائب ملکوت حضرت الهی است
نور ۴۵ - (سوال) آن کدام نماز و تلاوت است که داخل ذکر و شغل است
 و برابر ذکر و شغل تصفیه قلب می بخشد (جواب) آن نماز و تلاوت بخشود قلب است اگر هر دو و مخصوصا
 ادا شیخ حاجت که امی ذکر و شغل نماید صرف بنا بر تصفیه همین نماز و تلاوت کافیست و بغير حضور قلب
 ذکر و شغل هم چیز نیست و نه منتیج که منتهی **نور ۴۶** - عسلم ان فی الجسم مقامات کلها محل تقربا
 الذکر و کشف الحقائق و الدقائق و السرائر موقوف علیها اولها القلب الصنوبری و هو مضغه لحم
 فی الجانب الایس تحت الشدی الایسر و هو اصل مرکب الروح و ثانیها القلب المدوری و هو الدماغ
 و ثالثها النیلوفری و هی لیسره فاکثر ما یدعی الذکر من السره و یبعث بالدماغ ثم ینزل الی القلب یعنی
 یضرب به علیه فیتبع الکشف حقائق الاشیاء من الملائک الملکوت و الجبروت و اللاهوت و هذا هو
 عین الفیجیه **نور ۴۷** - ذکر و شغل و مراقبه از ذکر فعل لسانی مراوست و از شغل فعل قلبی و
 مراقبه تصور چیزی که هست و خیال بآن بلیستن **نور ۴۸** - در برخی از اداب سالک از ادب
 اول تا تواند از خدا بجز خدا طلب نکند ع که حیف باشد از و غیر او تمنائی - چون خدا مرنبده
 را باشد همه فلائق از ان بنده شود و له المولی فله کل **۴۹** - هر کلام که کند یا ادب کند کلامی بی ادبی
 بر زبان نیارد که ایمان همین بودست با خدا و محبوبان خدا **۵۰** - نفس خود را از نظم و آثا نعمت

الهی با حقانگیر و یعنی هر مرتبه از مراتب قرب الهی خواه قرب نزدیک باشد یا از قرب دور تر منکم
 ماند و با سر اران بصورتی که علم بگذرد ۳۷ - چنانکه حق تعالی را بالذات مطلع احوال ظاهر و باطن
 خود میداند و پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم را نیز بعطای الهی همچنان پندار و تاسیج کاری و سخن
 مخالفت خدا و رسول جل جلاله و صلی الله تعالی علیه وسلم صورت نمیداد بلکه شیخ را که به تو
 عنایت خدا و نائب حضرت انبیاست هم دانای بنیای احوال خود انکار و مخالفت شیخ بزرگتر
 مخالفت خدا و رسول است بل وجود نیاید خلاصه آنکه این مراقبه حیا انگیز و انجیا و خیر کلام است ۵
 نبوی را صلوات الله و سلامه علیه در عبادات و عادات و افعال و اقوال هر چه تمام تر بر خود
 لازم گیر و در بجای آوردنش جهد تبلیغ نماید که در جمیع همی و سبک این سلسله آخیمه است ۱۰
 حضرت رسالت علیه افضل الصلوة و التحیة چون سادات و مشایخ و علمای سنت را و ارثان بنی
 و بسته به تعظیم و احترام آنها گوشه زنها به بیچ و به بیچ حالت به تقصیر درین معنی از خود
 راضی نباشد که - شیخ خود را افضل از همه شیوخ زمان در حق خود پندارد و حکم او را در حق خود
 از جهت تبلیغ حکم نبی صلی الله تعالی علیه وسلم شمارد و بیچ قول و فعل او را صنعت و حقیرانه انکار
 آنچه بفهم ناقص خود نیاید او را در سلک تشابهات منسلک دارد ۸ - مستر شد باید که اختیار خود
 بخیر شدن سپرد و پیش او کاملیت فی نفسیه باشد و بیچ فعلی ظاهر و باطنی حکم مرشد بجا نیارد و بحد
 خوردن و آشامیدن و سایر حرکات و سکنات ظاهریه و باطنیه همه موقوف بر اذن و حکم شیخ دارد و در
 هر کاری بهر قدر که اجازت یافته است زیادت نقصان و بی صلاح کند زیرا که مرشدان باطنی بصیحت
 مستر شدن میباشد که اخلاص خطرات و وسوسه افواج و اسهال و اخراج در دست تدبیر
 ایشانست ایشان را دیدار شد فوق ایدیم همچنان و دل بالیقین داند ۹ - هر چند خوش باطن
 از غلبه و در تجلیات که بیرون از و هم و فهم باشند سر بر زند و مرتبه خود نگذارد و با بزرگان همسری

که بیم هلاکت است بلکه در حق او بهتر و انسب النسب که خود را کمتر از همه مخلوقات حی که اذل از دل
از سنگ شوک پندارد و انیمه تکمال انسانی است بخیر امداد الهی حاصل بخوان کرد و تغییر باصلی القدر
علیه و علم با وجود سلطنت عظمی و خلافت کردی و خطاب لولا که ما خلقت الدنيا مناجات فرمودی
اللهم احیی مسکیننا و امشی مسکیننا و احصرنی فی زمرۃ المساکین از اینجا معلوم باید کرد که محضر امر همه چه
قدر بلند است باجمعه در همه امور و همه اوقات خود را بخدا باید سپرد و بیگاه مدعو می و عجب پرنیای خود
از انوای نفس باشد با تقویت دل و روح. ۱ - بطا س را خلق باشد و باطن از ایشان گریزان و
باقی نگران. ۱۱ - خلوت از خلق و عزلت از خود کند یعنی از خلق تنهایی گزیند و از خود پندار بر طرف سازد
از بیطو حواس عشره جمع تواند نمود اینهمه تدابیر بر حصول جمعیت و دفع انتشار است و حصول فی الشیء
بالاتر و سزاوارتر. ۱۲ - در تعلیل غذا و شراب و کلام و خواب هر چند که تواند که شود که در وی نواری بسیار
سندرج است بزرگان سلف قدست اسرار هم مدتهاست اکل و شرب بسبب می بردند بعدیکه از نور باطن
و قوت روح بکمال ملایک رسیده اصلاً احتیاج اکل و شرب نمیداشتند تا آخر الامر از بهر پاسبانیت و
ظاهر عجز عبودیت قدری قلیل غذا اختیار نموده اند این دوازده ادب سلوک که مجمل در رقم پذیرفته
سالك کافی است بیشتر به ارشاد مرشد کار کنند که بمنزل مقصود رسد و از اینهمه با صحبت مرشد
با حسن ادب و رسوخ عقیدت انفع و افضل است زیرا که حضور مرشد را عقیقه و صدق را حائز یک
مجلس بر طرف کند نور ۱۳ - فناء است تا که حاصل کنی اصلاً درین راه بهره یاب نشدی
(فناى اول) فی الشیء یعنی به تصور مرشد خود را چنان فراموش سازد که نفس خویش را غیر مرشد نفهمد و جمله
حرکات و سکونات که از جوارح ظاهر آید داند که این جوارح شیخ است و سکون و حرکت اینها فعال
مرشد و اختیار مرشد است و خود را در همه اطوار یکسر موجود نداند نه حقیقتاً نه تصوراً نه فناء
(۱۴ - فناى فی الرسول) است مضمون سابق را از حقیر پیغمبر ندارد و اصلاً وجود خود را بجهنم و کما

بیان فضا از فضاے اول حاصل شود زیرا که او در شیخ فانی شریف شیخ در خواست پاک
 رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم فانی است پس فضا فی الرسول بہ آسانی میسر آید
 (۱) فضا فی - فی اللہ و این فضا چون انتہا یا بدابتدای بقا بدست آید چون این فضا بنیاد
 را حاصل شد فرمود چهل سال هست که من بخدا کلام میگویم و خلق پندارد که با ما شکم است
 و همین طور اقوال بسیار از بزرگان منقول است بعد حصول این فضا سالک موحدا لہ است بشود
 کہ شرک وجود نیز باقی نمی ماند **نور ۵۰** - قلوب العارفین فی حکم المساجد کما قال مولانا
 الروحی **۱** اہل ان تعظیم مسجد میکنند **۲** در جفاے اہل دل جد میکنند **۳** مسجد
 کا ندرون اولیاست **۴** مسجد گاہ این است کا نجاست **۵** نور ۵۱ - از
 عادات شیخ ابو درضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ شب جمعہ و یوم جمعہ سورہ کہف بیکان بار
 قرۃ میفرمود بحسب حدیث نبوی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم و بعد عشا قبل از آنکہ آرام
 فرماید سجات ستر یعنی سورہ حدید و حشر و صف و جمعہ و تغابن و اعلیٰ بضم سورہ الم
 سجده و سورہ ملک و نبی اسرائیل و زمر میخوانند و اکثر اوقات سورہ نزل ششم یوم
 شنبہ حصن حصین مندرج اند قرۃ میگردند خصوص سبحان اللہ و سجده بسیار میخوانند
 و صبح جمعہ در رکعت اولی سورہ الم السجده و در ثانیہ میخوانند و اکثر اوقات در اولین
 رکعت و تبر بعد فاتحہ سورہ اعلیٰ و در ثانیہ سورہ کافرون و در ثالثہ سورہ اخلاص میخوانند
 و بعد و تر و رکعت ثقل ادا میفرمودند در رکعت اول سورہ اذ اززلزلت الارض و در
 ثانیہ کافرون و بوقت خفتن شب سورہ فاتحہ و سورہ اخلاص خواندن معمول بود
 کہ خواندہ بر خود دم فرمودہ نجواب مشغول می شدند باز کلام نمیفرمودند تا آنکہ وقت مسجد
 بیدار می شدند **نور ۵۲** - در زمان **۱** بجا و بروج الاول شب ہفتہ دم مانده بود بعد

فراغ فاتحه مرشد اعلی سیدنا آل احمد عرف اچھی میان صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ جناب
حضرت جدی و مرشدی سید شاہ آل رسول احمدی رضی اللہ تعالیٰ عنہ فقیر را کہ در آن زمان
دوازده ساله بود ہمراہ خود بمقام سجادہ آورند و بر سبب طریقت حکم جلوس بصورت مریح
فرمودند چنانچہ حب الکلم شستم و خود بدولت دوزانور و بر دیم جلوس فرمودہ یک روپیہ
بطور نذر پیشکش نمودہ فرمودند کہ مبارکباد در آن زمان رخسارین فعل بسبب صغیر سنی خود فقہیم
روپیہ را و کر بند نہادہ ہر اسے استرحت در دالان کلان آدم و بمعیت مادر رضاعی خویش
خسپیدم صبح چون بر خاستم روپیہ را بنیا تم سجدہ ماجدہ خویش عرض ساختم کہ دی
حضرت جدی و مرشدی مرا یک روپیہ بمکان سجادہ نذر کردہ بودند و جملہ حال بعینہ نوشتن
جدہ خود کردم جناب عالیہ ہر مادر رضاعیم عنایت فرمودند و حکم تلاش دادند ہر چند تلاش کردہ شد بہت
نیامد زان بعد حضور اقدس بعد مر و سبست سال یا زائد از آن روزی بہ تنہائی وصیت فرمودند
کہ اگر نزد من مردمان متوسلان فاندان مکلف مسند نشینی شوند با و تماشائی نا کردہ قبوا باید
کرد بکرات و مرات این وصیت اعادہ فرمودند چنانچہ همان طور بطور آمد و بعینہ واقع شد و از
گم شدن نذر مذکور چنان بطور پیوست کہ مال و نیابت آید زود برود باقی ماند و گاہی
نوبت جمع اموال میسر نیاید و حاجت جمع اموال اقتدا اللہم احفظنا من الدنیا وافیہا بکمال

لمعہ خامسہ در مسائل فقہیہ

نور اول بزجر و احد یقین ہدرا اگر چه عادل باشد کہ شرع در شہادت کم از دو عادل نمی پذیرد
و بمعنی باختلاف احوال منجر مختلف نشود مثلاً اگر یکی از اولیاء اللہ گواہی دہد کہ زید را بر عمر خدین
وامست قاضی را روانیست کہ ہمہ شہادتش فضل کند اگر چند بر صدق آن دنی دل مطمئنست
حکایتی سناب بمعنی گویم روزی امیر المومنین عثمان بن عفان رضی اللہ تعالیٰ عنہ پیش امیر المومنین

حضرت سیدنا صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه عرض داشت که حضور حکم بن عاص از درگاه سر عالم
 صلی الله تعالی علیه وسلم معاف گردانده بودم اکنون میخواهم که او را اجازت آمدن مدینه عطا شود و صدیق
 اکبر رضی الله تعالی عنه فرمود بر عذرالت و صدق شما اطمینان و ائو است اما بقاعده شرع گواهی گیر
 باید عثمان غنی این عذر صحیح شنیده خاموش ماند چون در خلافت با میر المؤمنین عمر فاروق اعظم
 رضی الله تعالی عنه رسید انگاه باز این سخن بجا بفرمود عرض دادند و همان جواب یافتند چنان
 چون نوبت خلافت خود رسیده حکم را طلبیده اجازت آمدن شهر دادند که او شان را بوجه آنکه خود از
 حضور سرور عالم صلی الله تعالی علیه وسلم حکم معافی گرفته بودند عالم یقین بود و هیچ حاجت نبود
 نبود فافهم العاقل تکلیفیه المشارة نور ۲ - فاسق علقن را ابتدا بسلام کن و با او نشین و سخن
 گوی و قربت بجوی و او را از خود دور دار اگر چه فرزند تو باشد که حکم چنین است و سرایش همین چیست
 روزانه در و ترو و خلع و ترک من یغیرک میخوانی و عمل میکنی یا سر روز پیش مالک خود دروغ گفتن
 را سهل میدانی ای برادر اگر عمل کنی از کذب و راهی و رنه چه بلا بساک و گهری دیگران با همسران
 خود دروغ گویند تو با خدا می خودی همین تفاوت ره اگر بجا است تا بگما - اما کار بقدرت اگر قدرت
 ترک نیسیانی به نصیحت پیش آور هر چه تو ای طعن بر روی او شان کن و اگر اینهم متدور نیست از دل
 ترک ایشان کن و ضلع ساز که او در مراتب ایمان است نور ۳ - وقت وضو دهن و بینی
 را خوب صاف و پاک و بچکانه سواک کند که چرک و بوی بد دور گردد که خود منست است که ملائکه را از
 باطن پاکیزه انس گیرند و رنه هم ایشان و هم نبی نوع انسان همه را باعث ایداد منصرت نور ۴ -
 بخانه کسی داخل مشو تا آنکه او را سلام بر اهل آن گویی و او آن جوابی و اگر خانه خود هم باشد در آن
 هم بطوریکه اندرون خانه از یقین و سکنا و فی الحکله مطلع شوند اینقدر هم کافیست در حکم حکمتها
 بسیار و فواید بسیار است چه دانی که با مقیمان بکدام حال و کیفیت اندر شلای سفر و که این وقت کسی سفر و

بغسل است یا پنهان بپنجاب و فارغ نشسته ای غیثت کثیم در قرآن شریفاً مده است یا ایها الذی
 آمنوا لاتدخلوا بیوتنا غیر بئوکم حتی تستانسوا و لتسلوا علی الیهاذ لکم خیر لکم لتذکرون **نور ۵** -
 البین است و پیران با نام ایشان ندانند که بی ادبی است همچنین زوجه مزوج خود را در هم بلاد
 مزوج را هم نشاید زوجه را بنام ندانند که خلاف حیا دانند و در همچو امور از اتباع رهم و عرف توان
 گزشت **نور ۶** - مزاج فضول و بیهوده و لغو و بیفایده مکن خصوص مزاجیکه در آن کذب و بهتان
 و آزار کسی یا غش یافته شود که حرمت ما مزاج مباح که از جمله خدورات شرعیه پاک منزه باشد اگرگاه
 آگاه به تطیب خاطر دوست و نشاط طبع خویش کند مضائقه ندارد و عادت نکند که بطالب باشد و
 بر **نور ۷** - بدانکه خنده قسم است تبسم ضحک - تبسمه تبسم آنگونه دیگری آواز نشود و نه خود
 حرف حرکتی غصیف بلهراسد و مثلید که از هم بکشانند و دندان سپید شوند و ضحک آنگاه آواز او همچو ضحک
 بشنود و دیگری تبسمه آوازش چنانفس صاحب تبسمه و چه دیگران هم بشنود حتی که باشد که جانیهم
 پس تبسم جائز و سنون است و تبسمه کرده و غفلت و کثرت ضحک ل میبازد چنانکه در حدیث است
 کثرات الضحک میت القلب **نور ۸** - هر چه از قرآن حفظ کنی یا داری ورنه میوم هزار بابین از قرآن
 فراموش کردن قرآن گناه عظیم است **نور ۹** - بدانکه سجده و قسم است یکی سجده عبادت و قسم
 تحت یعنی سجده تعظیم و تکریم که برای عظمت و جلالت کسی بقصد عبادت او کند چنانکه برادران و
 والد و یوسف علیه الصلوٰة و السلام کرده بودند سجده ملائکه به آدم علیه و علیهم السلام هم ازین قسم
 بود و الا اینهم در شریعت عزای محمدی صلی الله تعالی علیه و سلم حرام شد است اما کفر نیست که کفر هیچ
 شریعت مباحه توان شد همچنین طواف چیزی سوا بیست و نه شریف حرام است مگر آنکه بخیف یا در حالت
 بیوشی واقع شود یعنی کسی را از کثرت شوق لقای عند التلاقی حالتی طاری شود که عقل را از
 و احتیاجه سجده تحت یا طواف اگر بجای آرد بوجه عدم اختیار و اغذبا باشد مثل حال مجانین

که سلطان گیر و خارج از خراب - و اگر کسی بجز بر طواف یک کعبه دار و نیت طواف کند که انما الاعمال بالنیة
نور ۱ - قرآن شریف در هیچ آیهست بخوان با خصوص آنوقت که سامعین متوجه نشوند و از آیه شریفه
و از اقرئی القرآن فاستمعوا له و اطيعوا العلم تفحون و اقف نباشند یا غافل شوند یا دیده و دانسته
غفلت اختیار کرده باشند یا در کلام دنیاوی محو و مستغرق شوند و نه بصورت سامع و ثانیا هر دو گنہگار
شوند با بغض تعلیم و تعلم قرآن و حفظ آن هر صبیان را در کتب بجز خواندن مضائق نیست و تلاوت هم
حتی الوسع احتیاط نماید جای که تنها و در از شصت گاه - اولنگ لانعام بل هم اضل باشد شسته
تلاوت با اوب تمام بخار و نور ۱۱ - مارج و ستایش مشرک و کافر و کافره و فاسق ملن و ملعنه و
استنال نماند چنانکه عادت جهل بیباک است که سماع حرام می شنوند و میگویند که چه خوب سماع شنیدیم
و سفیه چه قیامت خوش گلو بود و خوش می سرود و بعضی بجای کلمات تطهیری یا رب تعالی مثل سبحان الله
و غیر هم ضم میکنند که بحد کفر می رسد و همچنین امرای ظالم و فاسق را با الفاظی بلند و دروغ مینمایند که قریب
بکفر می رسد باید که ازین حرکت شنج تو بکنند که حرام است باها معاذا الله بیک کفر دارد بلکه بجز انجمن
نا بخاران باید کرد و ملاست بقدر قدرت بر روی ایشان کردن تا مگر ایشان شوند اگر بر و قدرت نداشتند
بغیبت کنند اگر این هم ممکن نشود و در اول کنند که این اوون مراتب است ورنه در زمزه اینان شمار
و محشور خواهند شد معاذا الله من ذلک نور ۱۲ - نسب خود را پیوستن و با نسب گیر خود را پیوستن
مکن که از اشد منوعات است نور ۱۳ - بایع زن طوط منشین که شیطان دشمن در پی آزار
سبا و اترا و تملک اندازد و قریب گناه کبیره گرداند روزی ابلیس ملعون با موسی علیه السلام گفت در
حق من دعا کنید که خداوند تعالی مرا بیاورد و از خطای من درگذرد و موسی علیه السلام
متوجه باری تعالی شده عرض کردند حکم شد این ملعون را بگویند که حالا قبر آدم علیه السلام را
سجده کنند چون این حکم باری تعالی ابلیس ملعون از موسی علیه السلام شنید باز بجای

جایی خویش ایا کرد و گفت ای موسی چون آدم را سجده نکردم گوش را چنان خواهم کرد
 که شمار برین حق ثابت شد گوسن از شومی طالع خویش محروم ماندم لهذا سه امر میگویم ازین
 امتیان خود را خبر دار کنی در سه اوقات مرا یاد دار ندی کی آنکه مرد اجنبی وزن اجنبیه با هم
 در خلوت باشند دوم بوقت غضب شوم هنگام قتال با کفار چنان زن و فرزند
 و اقربا یاد دهم که بمقرر شده و بر فراری آرند و بوقت غضب عقل را از اهل میگویم بدید را از
 پس از پدر جدا بینایم حتی که نوبت بقتال میرسانم و در خلوت اجنبی اجنبیه چنان لب
 می شوم که خلاصی از من دشواری شود کم کسب باشد که درین حال بر زنانیا هم یا نزدیک
 بدان نکند نور ۱۷ - هر مسلم را کافر گفتن از قتل کردن او هم بدتر است چرا که در شرع
 شریف برین قول وعید سخت تر آمده است بقوله صلی الله تعالی علیه وسلم لا باء بهما
 همچنان لعن مسلم نیز باشد که با سرست العیاذ بالله تعالی نور ۱۵ - در میان دوزن
 خود عدل کن ورنه بیش از یک زن دیگر خواه که حکم نص چنین است نور ۱۶ -
 حرام خدا را حلال ندانی ورنه مبتلا به بلاء کفر خواهی شد که هر چه حرامش
 ضروری است حلال دانستنش کفر جلی است گناه را حرام دانسته ارتکاب کردن
 گناه و حلال دانسته کردن و وبال گناه که بکفر میکشد چنانکه دانستی نور ۱۷ -
 شهادت رست را کتمان نمودن گناه دل است و شهادت دروغ با کفر
 و بت پرستی هم پیلو و متصل قال تعالی لا تکتبوا الشهادت و من
 یکتبها فانه آثم قلبه و قال تعالی فاجتنبوا الاوثان و اجتنبوا حول الزور
 خضاع الله نور ۱۸ - دجوب ادای شهادت پیش قاصی مسلم عادل
 والا لا نور ۱۹ - بر نابالغان و غیر مکلفان گناه نوشته نمی شود و پنجم

که از ایشان بسبب غفلت و چشم پوشی ولی ایشان خواه با جازت او سرزند
هم بروی ایشان نوشته شود مثلاً اگر ولی طفل صغیر را از شرب خمر منع نکند یا خود
تجوش اندوزد و نفوذت گناه خمر نوشی بروی ست نه بر صغیر و غیر مکلف
پس لحاظ این مسئله باید داشت که این زمان بوجه بیعلمی اکثر چنین میشود
می دانند که اینان خورد سال اند و معاف اند هر چه خواهند کنند مانع نباید
شد بلکه خود و البیان از خوردن خود گناه می کنند مثلاً در مجمع رقص و سرود
طللان را مانع نمیسوند بلکه بر رغبت داخل میکنند و می دانند که بر ایشان گناه نیست
پس چرا تنبیه باید کرد - اسے بی علمان اگر چه این امر صحیح است که ایشان گناهگار
نخواهند شد مگر بر شما از کجا معافی آید که شما هم گناهگار نخواهید شد نور ۲۰ -
پرویش اولاد بر پدر تا بلوغ فرض است و من بعد بر و احسان نور ۲۱ -
شریعت مطہرہ زن را کہ سرتا بقدم عورت مستوره است حکم به پرده فرمود
و آن دو قسم است یکی حجاب و دیگری ستر حجاب آنست کہ خانه نشینند و بالکلیه
از نظر نامحرم دور ماند و ستر آنکہ جزو اثره رخ و ہر دو کف دست ہمہ بدن را بجامہ
کثیف پوشد کہ سرموے از بدن عورت ظاہر نباشد نہ بے پرده و نہ از زیر جامہ
تنگ و باریک اول کہ حجاب است بر اہلبیت نبوب علی سدیدم و علیہم الصلوٰۃ و التیمۃ
فرض بود و بر سائر زنان مومنان مستحب و دیگر کہ ستر است بر ہمہ مومنان حرائر فرض است
حالا علمای شریعت کہ حکیمان امت و حاکمان شریعت اند بوجه فساد زمان حجاب برجہ
حرائر لازم گرفتہ اند و چه خوش رسمی است در شرف و اہل عزت و دیار ما کہ خانہ را بر
زنان زندان و بچاب بیرون آمدن ندمند اگر نباشد با آن بدعتی شنیعہ کہ در لباس و ستر نہادہ اند

و از فرض بحرام افتاده و طاعت و غیرت هر دو را بر باد داده که بر زنان و پسران عم و عمه و خال خاله
 و برادران شوهر و شوهران خواهر و غیر هم نامحرمان بوده نکلند و پیش ایشان نه همین بحساب
 بلکه بے ستر محض می آیند چنانکه تنگ و باریک در بر دارند که پشت و شکم و گلو و سر نمایان باشد بلکه از
 هر تنگی سر و چند انگشت شکم و هر دو ساق و ساعد و بازو و گلو حسابی نگینند این مواضع اکثر اوقات برهنه
 محض میباشند و پشت اگر برهنه ندارند تا باریکی جامه و اوری پرده نمی نمایند فاما نکلند و انا الیه راجعون حقا که
 زنان حجامان و حاشاکان ازین لباس شرفادر نیک تر حالت باشند که اگر چند از خانه بیرون آیند و از بازار برآید
 اما جامه آنها کثیف و صغیق باشد و همه اعضای عورت خوب تر و چپ مستور و محجوب است و خللا آنها چنان
 تنگ است که سر پشت و شکم نمایان باشند زیر جامه آنها چندان وسیع که پانچ بر دارند و ساق نمایند
 چندان تنگ که بآبدن ملصق باشد و کیفیت جسم از فری و لاغری و غیره و ناخود شوهر زن بهر قسم نان بست
 آنکه اهل بیت و عز و وقارند همچو جان در تن و دل در بدن مخفی از انظارند و آنکه بیرون می آیند برقع و دستار
 و موه می پوشند که از هر دو کف دست قدم نیز چیزی ظاهر باشد فاما هر چه و علی الله ابرین مسائل است
 التوفیق والعفو العافیة نور ۲۲ - زن را باید که اواز هم به اجنبی نشنود آنکه عورت را مهوت و صوت
 هر دو عورت اندنی زمانه زنان هند با نامحرمان کلام میکنند و باسکه ندارند و پیش مرد و نابینا خیال
 آنکه نابینا است بی تکلف آیند گیرم که مرد نابینا است چه زن هم کور است و مرد را دیدن ندان اجنبیه
 باید همچنین زن را دیدن مرد بیگانه هر دو درین حکم مساوی اند علی هذا القیاس حکم آنرا نیست
 چنانکه صورت را پوشیدن حکمست همچنین اواز را از اجنبی نگاهد اشتتن باید اگر هر دو نابینا
 باشند نگاه لحاظ کلام باید کرد که با نامحرم نابینا شکم نشود نور ۲۳ - زن سله
 را از کتابیه و مجوسیه و مشرک هم مثل مردان پرده کردن حکمست چنانکه در درختار
 و غیره کتب فقهیه هم است همچنین از زنان فاسقه فاجره معلنه پرده باید کرد و از اکثر کفر و شرک فاسق

که بصحبت بدانیها پیدا میشود و این ماند و از مرد و مقطوع الذکر و خشی نیز حکم پرده است و ستر عورت زن از زن همان قدر فرض است که ستر عورت مرد از مرد و زن را پیش محرم خود بهین شکم و پشت و از ناف تا زانو پوشیدن فرض است و باقی اعضا نمودن رویت اما سر برهنه بودن و معجز بر شانه افتاده شدن گویش محارم رویت مگر از نظر زیاد و سرت و نمودن سینه و پستان با و صغف جواز از آنهم نامناسب تر و چه خوش سببی است زنان هند را که در انقضای پستان کوشش بلیغ دارند کاش با او بهتر شکم و پشت توفیق یافتندی که پوشیدن اینها از محارم نیز واجب بخلاف سینه و پستان که سترش از محارم بهین سببی مستحسن و واجب شرعی نیست جالبی بهین که رسم را چنین سخت گرفته اند و فرض را چنان سهل گردانند باز بدانکه محرم آنرا گویند که با او نکاح مدّة العمر هیچ وجه حلال نتوان شد و آن سه قسم است محرم نسبی همچو پدر و پسر و برادر و اولاد برادر و خواهر و محرم رضاعی که همچنین علاقها از جهت رضاعت دارند و محرم صبری چون خسرو و اما پرده از محرم نسبی نباید که قطع رحم است و آن رویت و ازد و محرم باقی یعنی رضاعی و صبری زن جوان را به زمانه ما حکم به پرده کرده اند و بهین راه سلامت است اما ما محرمان اگر چند خویشاوندان باشند مرگ عاجل و سهم قاتل اند زهار زنها که زن بیش ایشان بپرده نباشد خواه نکاح بالایشان مطلقا جائز باشد **فقره ۲۴** زن را پرده از بیرون طلاقیت خود هم فرض است مثل اجانب دیگر و آنکه شیخ در حکم پدریشود و آن معنی دیگر است یعنی چنانکه پدر مرئی جسم است پیر مرئی روح است و درین تعظیم و تکریم وی مثل اب حقیقی است نه آنکه در جلد احکام برابر شود ازین حیثیاتی که فی زمانه و را که چهار رواج دارد پدر مزدر باید بود همچنین از استاد علم ظاهری هم پرده فرض است **فقره ۲۵** آنکه گویند لائیک بین العیدین مراد از وی نماز عید و جمعه است یعنی اگر عید فطر یا اقصی بروز جمعه افتد نکاح بعد فراغ از نماز جمعه باید کرد که بین العیدین بوجه قلت فرصت فراغ نیابی باز اگر کسی بجماعت تمام این کار بجا آورد و خود مانعتی شرعی نیست **فقره ۲۶** در شعر گوئی حفظ مراتب نگهبانری

یعنی تشیلات اشعار توهم کسبشان لا نگردد و انبیا و اولیا نباشد مثلاً در حق تنقیص حسن یوسف و زکریا
 حکمت کسبشان تعلقان علیهما السلام و در صوفیه و الفقار بریدگی پر جبریل علیه السلام و در تعریف طیب
 توهم شان علی علیه السلام بخیان در اشعار لغتیه بخاطر باید داشت که لغت بمرتبه حمدرسد یعنی آنوقت
 که شخص بخالق عز و جل باشد نه مخلوق ثابت کند و محو الوهیت و عبودیت و خالقیت و غیر ذلک متنا
 اصحاب الوهیت و اولیا بمضامین لغت انبیا پہلو زنند و بدین باو شاہان و دیگر امرار دنیا بمناب صحابه
 و الوهیت ہمسر نشود و در تعریف مکان میان امیر تنقیص عرش و کرسی و باغات و اکنہ جنت راہ دنیا
 و علی بذالقیاس همچنین اشعاریکہ مضمون آنہا فحش و باعث اشتعال شہوت باشد حرام و ممنوع است شعر
 بعینہ حکم کلام و از چنانکہ الوہیت در سماع شہ طریقت همچنین در اشعار پس اگر از شعر کوئی و شعر خوانی قوت
 شہوانی جوش زند و حق همچنین کس ممنوع باشد و اشعار لغت مناقب و لیار توہم و تذلیل و جھو کفار جا
 و مباح و تحجب باشند خود همچنین اشعار حضور سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم بر ہمراز حسان بن ثابت
 رضی اللہ عنہ شنیدہ اند و ترغیب دہ، جھو کفار کو باندہ نور ۲۔ بزرگ کسی سوگ داشتن و زینت
 گزشتن بیش از سر روز جائز نیست مگر شوہر کہ زن را طست کہ چہار ماہ دہ روز بسوگ داشتند و تا انقضای
 این مدت زینت نکرند پس تا تم داری حضرت امام علی جدہ و علیہ الصلوٰۃ و السلام در محرم الحرام چنانکہ
 ہر سالی ہر جمعیال ہند و کتا نیست کہ درین ایام دہ روز بعضی تا چہل روز ہر سال ترک زینت تقریباً
 شادای میکنند و ممنوع باشد کہ بدعت شنیعہ روضت البتہ درین ایام صدقہ و خیرات بر اہلصال ثواب
 بروج پرفوق حضرت امام علی جدہ و علیہ الصلوٰۃ و السلام کردن خوب و شرع مغرولست و حالات
 ایشان از احادیث صحیح شنیدہ بر سہا ایشان تا سبب خوردن نیز جائز و مباح و محبوب آنکہ جزع و
 فزع و نوحہ بکلف و تصنع کنند و مینہ نوشند و ریخ خراشد و حجامت و غسل و تبدیل پارچہ و پان طعام
 ترک ہند و زمان چو رہا شکند و سیاہ و کبود و مسبز پوشند و ہمہ حرام و بدعت و ممنوع است آری

اگر بیا د مصائب آنای مجرور که به بے تکلف دست هر موجب حمت دبر کا تست نور به ما فاتحه
 یازدهم حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه مخصوص یازدهم ربیع الاخر شریف برای برکت رمال
 و اولاد و انجاء مرام و حصول مراد جانز و مندوب کاری خوب که به تجربه بزرگان آمده و بالغی مؤلف
 شریعه در آن نیست بشرط آنکه مجلس از منوعات شرعیه مثل رقص سرود و روایات کاذبه و منوعه
 خالی باشد همین سرود و روید و کلمه تلاوت قرآن و ذکر کرامات شریفه و حالات شیفه حضور پر نور غوث
 رضی الله تعالی عنه مطابق روایات صحیحہ قناعت در زند نجین مجلس یازدهم عین ایمان باقی است
 او تعالی قادر بیان را توفیق دهد که جاری دارند **نور ۲۹** - محفل میلاد شریف هر روز که خواهند
 خصوصاً بامه مبارک ماه ربیع الاول شریف بالخصوص از غره تا دوازدهم لایمیا خاص روز و شب از ۱۱
 بشرط خلوا از منہیات شرعیه موجب هزاران هزار خیر و برکت است الله تعالی جمله مسلمانان را توفیق
 دهد که باین راه نیکو مراد نهانند و جان و مال در محبت محبوب فی الجلال علیه افضل الصلوٰۃ والسلام بازند
 قیام وقت ذکر و تلاوت شریف نیز جائز و درست است علامت شوق و محبت است و رود انکار اینک علامت
 شقاوت و قسادت قلبی است اللهم احفظنا عمنکر ان ذکر شریف در آیه خسر الذین و الاخره داخل اند
نور ۳۰ - بر میت نوحه نکلند که حرام است نوحه آنست که باوازلند گر یکینند سینه زنند و بگویند
 و روی خراشند و عادات و اوصاف و اطوار میت باوازلند بیان کرده باشند انهم به احرام و
 ممنوع و باعث و بال غلیم است و در بعض بلاد بیده شده که زنی که آنرا ناکه میگوشند و از قسم دوم
 میرانی باشد آید مثل امام می نشیند و عقب آن جمله قرائت بیان میت جمع شده نصف به نصف مثل مقتدی
 نماز می نشیند و ناکه باوازلند و نصف میت مثل جود و سخا و غیره بیان کرده نوحه می زند سینه کوبی
 میکند و عقب آن صف قرائت بیان همچنان تا یکد ساعت سینه کوبند بعد خاموش شوند باز ناکه و نصف
 دیگر گرفته همان میکند و مقتدیان هم با اتباع امام همان بهمین طو کیا پس یابد و پاس بجای آرد تا چه حکم

بعد چنانکه را از مال بیت بعضی این شقت شاقه چیز می دهند این خود بدعت ملعونه زمانه کفر و
 جاوید است و الله تعالی ما را و جمیع متبعان ما را از این تبهکار نجات دهد و قتی که رسول مقبول صلی الله
 تعالی علیه و سلم را خبر شهادت حضرت جعفر طیار رضی الله تعالی عنه رسید در مسجد باری تعزیت نشا
 نشسته که آثار حزین و ملال از چهره اقدس نمایان بود عورات خانه جعفر طیار رضی الله تعالی عنه
 با و از بلند گریه می کردند کسی آمده بسمع حضور عالی رسانید ارشاد فرمودند که ای شما را باز دار و
 منع کن آن مرد رفت و باز آمد که زنان طاعت نکردند فرمودند منع کن سینه بار آمد که و الله یا رسول الله
 صلی الله علیه و سلم زنان بر آنچه می شدند فرمودند خاک بدان ایشان انپاش و نیز بصحبت رسید که حضور
 سرور عالم صلی الله تعالی علیه و سلم بر آنحات لعنت فرموده است و وعید دیگر درین باب آمده که
 در کتاب احادیث مفصلاً مذکور است **نور اسلام** - نکاح عورات بیوه که سنت نبی است صلی الله تعالی
 علیه و سلم قضیه اگر کند و زنان را با وصف حاجت بیوه داشتن و نکاح نکردن سنت مشرکین هند است
 آنکه بگزارند و نه در حدیث من تشبه بقوم فهو منهم خود را داخل کردند ازین پر حذر باشند
نور اسلام - با مبتدعان و دیدن میان قرابت نکنند چه که صحبت بدایان سرسریان است و
 آئینه در اولاد اثر خواهد کرد چنانچه بارها بتجربه آمده و علاوه ازین در بسیار صورتها و صحبت
 بهم ستم و نزل میماند و جام قطعاً نکاح مرد و دو باطل است مثل خوارج و روافض و یاهیه که بعد
 گفتند رسید به باشند و یحیری و غیره بلکه باشند محض تفضیل هم مناکحت ولی نیست که تفضیل
 در رخصت است در کفر و العیاذ بالله تعالی اگر برین نصیحت کار بند نشوند هم بدینا و بالمشیت
 و هم به یوم جزا مور و عتاب تبار و در محاسبه سخت گرفتار شوند خبر شرط است **نور اسلام** شب
 و یوم عاشوره عرس جناب سید الشهدا بقاعده مشایخ باید کرد یعنی تمامی شب عاشوره عباد
 و تلاوت قرآن شریف و حدیث شریف و کلمه و در و دنیا بر ایصال ثواب بار و ارحم شهدا باشند

و اخذ فیضان از روح پر قوچ سید الشهدا امام حسین علی جده و علیه الصلوٰۃ و السلام بکنند یعنی
 قنوج را ببلار اعلیٰ اتصال داده بروح سید الشهدا ربط دهند باینطور که چشم بند کرده تصور کنند
 که قلم بواسطت پیران خود بروح سید الشهدا اتصال میدارد و فیضان روح سید الشهدا در دلم میرسد که
 به برکت آن عروج باطن زیاده میشود و ترقی می یابد همچنین تمام شب باین تصور باشند صبح عاشوره هر قدر
 که میسر یزید فقر و مساکن بنیت ثواب بخورند این طریقه حضرت صوفیه کرام است که به برکت او تا یکسال
 ترقی در قلب می یابند آنکه در آن شب با برکت بدعات شنیعه کنند و در دست راستی نقل و ضمه سرف کرده و
 مخالقات فاحشه بکار برده بجای ثواب عذاب مبتلا شوند روح سید الشهدا علی جده الکریم علیه الصلوٰۃ
 و التسلیم را نیز دارد از نظا هر است که از هیچ بدعات و تحسان سنیات خود جدا کریم حضرت امام صلی الله علیه
 علیه و سلم بیزار و ناراض خواهند شد پس خوشنودی و رضامندی امام چه معنی دارد تمام شب بجای
 ذکر و عبادت با لهو و لعب ساختن و فرامی نمودن و نواختن و نوح کردن و سینه کوفتن و موی کشیدن و دروغ
 و گریه مصنوعی را رنگ بستن پید است که چه قدر باعث عتاب عقاب غضب و آزار است بزرگوار
 امام عالی مقام اهد شد العیاذ بالله تعالی نور هم امامت جن انسان اجازت است بسبب آنکه در
 مکلف اند که ادنی نیست زیرا که اشراف نیست امامت ملک هر دو یعنی جن و انس و فرشتگان نیست
 چرا که مکلف نیست یعنی نماز بر کفر و ضعیفیت حکم نقل دارد و هر جن و انس ضعیف است بنا بر فرض نقل و انبوا و اگر چه
 علیه السلام رسول مقبول صلی الله تعالی علیه و سلم را امامت نمود خود یا بمعنی آن حضرت عزت مآب و بوی ناز و در و زبیر
 جبریل نیز فرض نمودند و این طوطاوی و در المختار و الله تعالی علم قورده اطاعت الدین را امور با خدا
 و در امور غیر مشروطه و غیر مطلق مثل پدر گوید که خبر خوش نماز خواندین حکم اطاعت و نیست تا کمال آفت که بخت خوش
 نذر بلکه بطائف الخلیل از آن تاج و دیار دارد و مثلاً اگر پدر گوید که در دار و در داری انکسار و آرد زیرا که روزه نقل
 واجب نیست و در امور غیر واجبیه اگر حکم بدر تا خیر آید با کف نیست

با کفایت و علی بن ابی القیاس **نور ۳۳** - جانوران موزی را بکشت قبل از آنکه ایدار سازند
 چون شیر و گاو و خرس و مار و کژدم و سگ گزنده و کبک و پش و غیره را همچنان حیوانات فاسق
 را چون موش و زاغ و زغن و بوزنه که قتل آنها در جم و احرام روست و جانوران غیر موزی را اگر
 بساجت غذا یا دوا یا بغرض بیع می کشی روست ورنه ناجائز بود همچو شکاری که اگر مردمان مانده
 به بندوق و شست و غیره میکنند و ایشان را کار به اکل و بیع نمی باشد بلکه مراد همین تفریح و تفریح طلب است
 انجیلین شکار با اتفاق حرام است و کذا تک جانوری را کشتن که نه موزی و فاسق است و نه ماکول
 و مطلوب بهر دو و غیره حاجات که بهم منوع است زیرا که بے سود است و همچنین جانوران موسوم جانوران
 رمنه الهی میباشد چنانکه جانوران رمنه شایان ظاهری از شکار منوع همچنین این قسم جانوران رمنه
 الهی مگر آنکه این هم مفسرته رود مثل شغالان که کشت را بر باد میکنند البته تدافع آن ضرورت است
 بهر نوع که ممکن باشد **نور ۳۴** - تصویر ذی روح کشیدن و امر کشیدن آن کردن مطلقاً
 حرام است اما نزد خود یا در خانه کشیدن بچند شرط حرام باشد یکی آنکه تصویر ذی روح بحالت حیات
 او باشد یعنی چیزه از اعضائی که نگزیده باشند که یکی او حیات متصور نیست چنانکه تصویر مجرد
 چهره یا تاسینه یا تا کمر که دشمن اینها حرام نباشد زیرا که باینقدر جسم حیات محقول نیست بخلاف آنکه
 تا زانو باشد که پای بریده میتواند نیست (دوم) آنکه آنقدر خورده نباشد که اگر بر زمین نهاده است
 یعنی تفصیل اعضایش متمیز نشود (سوم) آنکه بر وجه توهمین و تذلیل افتاده نباشد چنانکه تصویر است
 در غرش یا انداز و جامی نهادن فعال چون اینهمه شرط جمع گردد و نهادن آن تصویر نیز منوع
 و ناجائز شود خواه سایه دار باشد یا نقش کاغذ یا نگار دیوار همه ناروست و موجب برکتی و
 ایدای فرشتگان و باز ماندن ملائکه رحمت از دخول آن مکان و نماز گزاردن در جاهای که تصویر
 ذی روح بشرط معلومه پیش رویا یا بالای سر یا چپ درست یا بر محل سجده باشد مکروه است بخلاف

قبر که همین نماز بر دو سو اوج منوع است نه در پہلوی او و پرورش سگان در مکان اگر بضرورت حفاظت
 بود با کسی نیست ورنه باعث نقصان اجر و مانع دخول ملک رحمت است باز چون بهر حاجات مذکور
 پروردگار نگاه هم احتیاط دارد که یکجا بسته ماند تمامی خانه در تصرف آن حیوان نگذارد که جایگاه گرویش
 کند و حفاظت طهارت و شوار شود **لور ۸** سفر ببرد خانه سکونت نباید کرد که حاصله دنیا
 علیه السلام است زیرا که بعد موت هم بحیات حقیقی دنیاوی جسمانی زنده اند و حی در خانه خود میمانند
 و این نیز وجهی است علاوه وجود دیگر که ترک ایشان بمرتبه تقسیم نمی شود که متروکه میت قابل تقسیم
 نه مال می و همچنین نکاح نساء ایشان بعد موت باقی میماند و خوردن اجسام طیبه ایشان بزرگ
 حرام است که زمین تن مرده بخورد نه تن زنده پس موت ایشان بمشابه آنست که شخصی در حیات
 دنیا بسفر رود پس از سفر نه نکاح افرغ شود نه ترکه او قابل تقسیم با بچه موت انبیا علیه السلام است
 همین آئی باشد بهر تصدیق و عده الهی باز نقل مکانی بیش نیست نقل سفر سافر پس **لور ۹**
 میت را جایگزین موت آمد و مقابر بهمانجا دفن باید کرد نه در خانه ها که مخصوص به انبیاست علیه السلام
 و السلام و نه جای تنها جدا از مقابر مسلمین که باعث زیادت و حشمت و غربت است بلکه جائیکه
 مسلمانان آنجا مدفون میشوند بهمانجا دفن باید کردن اینقدر نقل غالباً پیش از میل یا دو میل
 نمی باشد خود مطلوب است و زیاده بر آن اگر چه بوجه بزرگی آن بقعه باشد ممنوع زیرا که در کتب تأخر
 خیر است که شرع به تعجیل وی امر کرد چنانکه نماز میت را با انتظار نماز میان جمعه مواخر و اشین تا آنکه
 علماء گفته اند اگر شهر را دور و مفیره باشد شرقی و غربی میت بر سمت راست و مقبره همان جهت دفن کردند
 بهتر است آخر ندیدی که حضور رسید عالم صلی الله تعالی علیه و سلم شهید اسی احد را هم بدو من
 دفن کرد و بعد نیمه طیبه با و صدف نزدیکی نبرد رسید نا عابد الرحمان بن ابی بکر الصدیق رضی الله
 تعالی عنهما بموضع جثشی که نزدیک مکه معظمه واقع است رحلت فرمودند مردمان نعش مبارک

اور انجیل فصیلت بکے منظر آورده دفن نمودند حضرت ام المؤمنین عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا
 چون بزیارتش آمد فرمود سو گند بخدای اگر سن وقت مرگ شما حاضر بودی شمار دفن نکردندی مگر جائیکہ وقت
 شما واقع شد پس رواج شنیعی کہ اکثر جہلائی زمانہ از روافض ایران اخذ کرده اند برای فصیلت فن بہرگز
 سہلی یا غیرہ و دیگر لغش در تابوت نہادہ براسے دستے معین سپرد زمین میکنند یا بعد از ان برآوردہ
 بہ فلان جا برنہضن لغوی ہودہ و خلاف شریعت مطہرہ ست در نقل لغش پیش از دفن سخی آنچنان
 بود کہ شنیدی بعد دفن حرکت چگونہ جائز و مباح خواہد شد این خود با اتفاق ممنوع ست و سپردگی زمین
 امرالین و بدعت سید شیدہ شنیدہ نور ۴۰۔ در بعض مواقع ضرورۃ شریعت مطہرہ برای آوردن
 لغش از قبر بعد دفن رخصت دادہ ہست از انجملہ آنکہ میت در زمین مغضوبہ دفن شد یا کسے زمین الشفع
 گرفت دہر القلے قبر ارضی نشد یا ظالمی بظلم و جبر براخراج داشت در ہجو مقامات لغش برآوردن
 و بجاسے دیگر دفن کردن مضائقہ ندارد و نہ سخت ممنوع ست و اگر مالی از دفن کنندگان بگو
 افتاد و بعد دفن یاد آرد و ابا شد کہ باز کنند و مال برآورد باز دست نمایند اگر قبہر مکمل شدہ باشد و اگر
 میت بغلط رو بغیر قبلہ یا بر پہلو سے چپ مدفون شدہ ہست تا خاک رنجتہ اند تخمہ یا باز کردہ مراعات سنت
 باید نمود و بعد از کشادن ممنوع نور ۴۱۔ وصیت قبر واجب التعمیل نیست یعنی اگر کسے وصیت کند
 کہ چون میرم قبرم بہ فلان جا باید کرد بہتر آنست کہ بموجب وصیت عمل کند اگر مخدوری نباشد و اگر
 خلاف خواہد شد مضائقہ نیست زیرا کہ واجب العمل نبود کہ خواہ خواہ مطابق آن کردہ شود چرا کہ وقت وصیت
 محل موت بہم بود کہ میدانست کہ قبر یا خواہد شد ان پس وصیت واجب العمل باشد نور ۴۲۔ سنت
 آنست کہ قبر خام دارند و بشکل کوہان شتر باشد طول بقدر قد میت و عرض بقدر نصف قد و عمق بقدر
 قد آدم و میت را بر پشت نخواستہ باند بلکہ بر پہلو سے راست خواہد باند و پس پشت او پشتہ از خاک
 ہمیا کنند تا ہمہ شق خود متوجہ قبلہ باشد این سنتست کہ ہندیان یکسر ترک کردہ اند الا من شئت اللہ

عین رسویت بسوی قبله میکنند و سایر او برستان خفته انجمن نباید و افضل و سنون ریختن
 قبر است که سقف آنهم زمین باشد نه صندوقی که سقف آن از چوب یا سنگ بود و از پشت پنجه
 کرده است همچنان و دست شیخ با بود رضی الله تعالی عنه الامردمان بصلحت وقت رواج بعمل میآورند
 و قبر ملا مقبور ساختن ممنوع است و زیارت بجز قبر حرام نور ۳۴۴ - بارها از زبان فیض ترجمان حضرت
 جدی و مرشدی قدس سره السردی شنیده بودم که در ماه محرم الحرام از ارتکاب بدعات شیعه لغو
 و مرنه خوانی منع میکردند بلکه میفرمودند که روزی حضور شیخ خود یعنی حضور اچو صاحب رضی الله تعالی عنه عرض
 داشتیم که در مدتی استادی مکرری مولوی شاه عبدالعزیز را دیده ام که در ماه محرم الحرام ده روز در
 شهادت حضرت حنین علی جد بها الکرم و علیها الصلوٰه و السلام میفرماید و روز جمعه از صبح تا وقت شهادت
 یعنی زوالش فضائل شهادت و غیره گفته تقسیم طعام مینمایند حضور عالی شنیده فرمودند بسیار خوب
 بهتر میکنند لکن اگر با من اتفاق ملاقات گشتی گفتی که درین ماه خاص حنین با تمام مناسبت
 صرف بر قدری قلیل فاتحه حضرت کرده و راه دیگر انجمن اهتمام و عطف و غیره که در دیگر ماهها
 چنین مجالس شعار و افشاست و درین زیارت اهتمام گویا باب فضل و انجمن است آیند
 اولاد اجداد خود را شنیده گمان میکنند که بیشک ایشان شیعی بودند و تقیه نمیدادند و در میدان و مرقع
 از مسلمانان کسب سستی دیگر شیعی از اینها هیچکس منکر شهادت و فضائل حنین رضی الله تعالی عنه نیست
 پس اهتمام این وعظ درین دیار چندان حاجت ندارد البته در غلبه خوارج ضرورت نیست آنان معهود اند
 نقطه انتهی تخریر مرشد مرشد رضی الله تعالی عنه پس خیال بعالی حضور جدی فرمودند که از این تاریخ
 که این مسئله بصلحت از حضور شیخ خود شنیدم خود هم از اهتمام انجمن کار درین ماه اقصای کار کردم چونکه
 فی زمانه این بدعات در محرم بسیار جالوسیت لهذا این فائده برای تبعان خود آوردم الله تعالی
 توفیق عمل دهد و هم شهرت که مرشد مرشد اقدس سره تا تحریر جامی انصاحب بر او تعالی جل جلاله

که در خانقاه ساخته بود از خانقاه ملک با نگاه بیرون کردند با آنکه هیچگاه بدعوی نمیفرمودند آنوقت بشد
غضب برایش مظهر خویش دست مبارک نهاده ارشاد شد که ای جاهر انضی را خواهی گویشا و نیز
اگر بجای انسان خوک نباشد فقیر را فقیر نگویی **نور ۴۴** - من تشبهه لقوم فهم منهم فهم ولی این حد
شریف فهمیده بران عمل کند چرا که این فتنه فی زمانه بسیار رواج گرفته است ضرور و بر ضرر باید بود
تشبهه انکشاف تحقیق شود که آن فعل فی نفسه با شریعت عزرا مخالفت ار دیا انیکس بنیت مشابهاست با کفر
و فجوه لعل آورد و الا مثلا امری که در شریعت غیر مباح است گو فعل آن مشابهاست بی نیت و قصد تشبه
پیدا شود و از ان باکی نیست که داخل در تشبه نیست مثلث مثلا شلوار یعنی زیر جامه که لباس ایران است
و لباس قدیم عرب نیست در عرب بجای آن ته بند مستعمل بود و شریعت عزرا از شلوار منع هم نکرده بلکه
در حق او لعن المستر آمده است پس کسی شلوار پوشد گو مشابهاست به ایرانیان یافته شود اما مضائقه
چرا که مخالفت شریعت نیست و علی هذا القیاس آنکه خلاف شریعت باشد و از فعل آن پیدا شود یا نشود
البته البته درین چیز حدیثی ملا فرق میوه با سه مرد جانب چپ قریب گوش که عادت نصاری است
و شریعت بران نیامده بلکه محل فرق و وسط مقرر داشته است پس اگر کسی فرق در یو با جانب
قریب گوش کند البته تشبهه داخل خواهد شد و علی هذا القیاس **نور ۴۵** - زیارت قبور اولیاء الله
مردان و زنان هر دو جایز است کما فی الدر المختار لیکن اگر از جانب نسأ خوف فتنه باشد منع کنند که دفع
مفسدت از جلب مصلحت اهم تر است **نور ۴۶** - سوال کدام وقتست که از تخلیفات شرعی بگذرد
می آید جواب آنجا که عقل با کلیه زایل شود و الا **نور ۴۷** - تدایمی است قسم است (۱)
قطعی و یقینی (۲) قطعی (۳) دومی - بلکه اول گفته کارست و تارک دوم گفته کار بد و نه مشاب و تارک سوم
مشاب است از اول مراد اکل و شرب است با قطع برای صحت و بقای حیات نیست و در حالت
ترک آن اگر کار بد بموجب عام مرتکب باشد و از دوم مراد علاج با دوی است که فائده حکم قطعی دارد

پس اگر علاج نکرد و ببرد هیچ وبال نیست باز پرس خواهد شد و اگر معالجه نمود تا هم باک نیست اما در صورت
هم مثاب نخواهد شد زیرا که در حکم اباحت است لافی فعله ثواب و لافی ترک عتاق عتاب ملکه
متابعیت سنت و امتثال امر تد او و عباد الله و امتثال ذلک نیست کرده باشد بریت صبا لجه خود
ثواب یا بد چنانکه حال همه مباحات است بریت محمود محمود و بقصد مذموم مذموم و در ذات خود نه
نه محمود و نه مذموم و از سوم مراد علاج با فسون و رقیه است که فائذ آن حکم دهم دارد و اگر آن
خلاف توکل و شکننده است و ترک آن دلیل استقامت بر توکل و لهذا تا ترک مثاب نشود درین
سبقت عکاشه رضی الله تعالی عنه است که چون حدیث انیمینی از حضور سرور عالم صلی الله تعالی علیه وسلم
شنید برخواست و گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم از امر و ترک اینها بر خود لازم گرفته من بعد
و دیگران هم چنین گفتند جناب سالت صلی الله تعالی علیه وسلم فرمودند سبقت عکاشه است رضی الله
عنه این سعادت از فیض ایشان بطوریکه دیگران سبقت برده اند و شد آنچه که فیض ایشان است

باید دانست که طلاق عند الله العجز الایستیا است و عتاق ضد الاست مرد حتی الوسع عورت خود را
طلاق ندید بجزوری و افتراق بین الزوجین بچند وجه میشود یکی از طلاق و مافی حکم دوم موت سوم
ازدادن اسلام از هر جانب که باشد مرد مرده شود یا زن از اینها یعنی طلاق و ازداد از امور اعتبار
است و سوم که موت است اضطراری اما بموت زن مرد صغی شود جز در حق نظر و لهذا او را غسل زن
خود روا نبود و بموت مرد علانکاح در حق زن باقی ماند تا انقضای عدت و در هندوستان است
اعمال و کثرت چهل مردان و زنان و طبع سحریات که موجب افتراق بین الزوجین باشد بسیار جاری
و ساریست که بنا پاک غرضی دنیاوی معاذ الله ترکسب شرک کفر میشود همچنان در باره حبس
فرق اعمال حرام و حلال نکنند خاصه زنان در تسخیر شوهران هر حیل که تواند بجا آرند و پابند عامل علوی
و سفلی و سحر هیچ ندارد همچنان برای شغای پسرن و فرزند و طهرش و امثال ذلک رجوع سحر

و شبیا طبعین با گلند و میگویند که ما خود یکدیگر میگیریم و یکدیگر را میبندیم و بال و دندانند که من رضی با کفر فیه و ایضا
 منہم ای من زمرۃ الکفار اینفائده برای تنبیہ این گروه بیان آوردم باید که احتراز نمایند و این را
 چنان کثرت این امر است که از صد یکی شاید محتاط باشد و رند بسیار کافر شده لکاح خود را تباہ میکنند و لا
 ولد الحرام پیدا میشود و باقی ترکہ پدری بدو بدل الحرام از کذا بد جزئی نیست اللهم حفظنا من سوء عملنا و وضع ما کذا و جہتہ بخروجہ و در باب
 نیز حرام است چه جائیکہ امور محرّمہ و کفریہ و الحیا و بائذ تعالی نور ۴۴ - ممنوع است بجز ذات باری تعالی
 غیر مالک الملک الملوک گفتن و علی ہذا القیاس -

لمعہ سادسہ در اخلاق و نصاب

نور ۱ - راز خود را بکسی مگو و السلک و اجازت الاثنین فشا نور ۲ - بر فعل عالم سنگر بگوید
 گفت : اگر فبا ... رنہ و میشود ممکن است کہ خلاف سنت ہم باشد و قول برای دیگر است و نیست

ایشان متوقع نیست کہ خلاف سنت باشد پس فعل اگر خلاف بدست بر آن عمل کنند و اگر موافق باشد
 بعمل آرد و همچنین قول نیز مگر گاهی خلاف نمی باشد کہ برای دیگر است نور ۳ - عادت بزرگان اختیار
 مکن کہ عادتہا مخصوص بذات آنها باشد عبادت ایشان اختیار کن کہ مشترک است میان ایشان
 و غیر ایشان از نیجاست کہ گفتہ اند تقلید عادت ضلالت است و تحقیق عادت ہدایت یعنی سبب
 آن عادت یافت کردن و مکنہ آن رسیدن عین ہدایت ایمان و محض تقلید بلا تحقیق ہدایت نیست
 آن مگر ای و مذللان اما تقلید عبادت کہ مشترک است موجب ترقی درجات است قصہ حضرت موسی و خضر
 علیہم الصلوٰۃ والسلام و عمل بر آن مناسب است و ہوا معلوم الشہور کہ در وفی القرآن
 العظیم فی سورۃ کہف نور ۴ - بدان و فاسقان را نصیحت کن تا شاید کہ تو بکنند و عیب نہارا
 بکس مگو تا شوخ چہی نگیرند و از تو راضی شد و خوشنود شدہ بر نصیحت تو عمل کنند نور ۵ - باز بر چنان

خود ترجم کن تا از برهستان خود ترجمه بینی نور ۶ - کسر او دشنام ده که دشنام بخوری
سبب شتم در دنیا تباه است و در عقبی گناه دشنام گویان چندی آبرو و هیبت کندیده اند و از بدبائی
چنانچه جرحها که کشیده زبان زبان نه بین مرویاست در عقبی آخر آدمی است نور ۷ - بر جانور
که داری از پیل تا کبوتر و از سپ تا سگ همه را خبر گیری آب و علف بر خود گیر که بے زبان بدبائی
و ترا در بند و ترا و آنها را مالک یکی است بهتر است از آنکه غافل نشینی و کفرش بینی در احادیث شریفه

باب تاکید اکید آمده است نور ۸ - من التمرول قائما و نعم ساعده ابتلاه الله سبلا و لا ادع له نور ۹
در مسجد سوای اعتکاف زیاده از حاجت نماند چرا که از زیادت قیام حفظ آداب مسجد نخواهند ماند مسجد
برای نماز نیست نه برای خانه ساختن و در نماز هم افضل آنست که سوای فریضه سنن و نوافل بهر برکت
در خانه خود گذارد و باز مستکلف را واجب تر است که ادب مسجد نگاه دارد نور ۱۰ - با ادب باش بی ادب

مشو و در ادب و لیا و صفیا و التقیا و علما و فضلاء وفقه اکوش و باطن و ظاهر و در ادب و لیا و صفیا و التقیا و علما و فضلاء وفقه اکوش
ادب بی ادب محرم گشت از فضل رب بی ادب خود را نه تنها داشت بد بلکه آتش ریمه آفاق زد
از اولیا منکر مشو که خوف سوی خاندست و العیاذ بالله تعالی نور ۱۱ - ملاقات و اختلاط منافقانه
با کسی کن از دوستی نفاق دشمنی آشکارا خیر است نور ۱۲ - از کسی مجبور سترق سمع مکن یعنی سخن
کسی پوشیده نشنو که حرام است و ممنوع همچنین خط خفنی و بند کسی دیدن و خواندن نجات و مخالفت
آمده است و بدترین عاداتهای دمیست نور ۱۳ - تا توانی انتقام از خصم بگیر جبهیل کن تا جبهیل
یابی اگر کسی با تو محفوت پیش آید و حق تو بجز گیرد اولاً اظهار عجز کن و بالحاج و منت پیش او سبر قدم او بند بکاه
پیشش ایست انداز تا خدای تو را تورا راضی شود و حمایت تو کند و بطرف تو شود اگر از این معنی راضی شود و حق تو
بگذارد و بر تو رحم کند فیها هم توقع یافتی و هم او را باطل است و نه بناچار بی دفع ظلم او پردازی اما
پنهانانه بخواه بستم خود را بستم اندازی نور ۱۴ - از قراعت بیان ترک صلوة رحم مکن مخصوص است پیشتر است و ترا

برنجانند و بر تو ظم رو دادند و بدی را بدی سهیل باشد جزا اگر مردی احسن الی من اسما
 و خواه نخواه اگر بگویی که بغیر ترک چاره نیست پس انگاه ترک کنی اما برو چه جمیل کن بمصدق و جبر
 علی بالقول و اجمعهم اجمعهم لا این وصیت را سوگند دان چرا که بر قاطع رحم و عید سخت آمده است
 اللهم احفظنا عنده نوزله - با خوردن خود برین قول معاشرت کن از خوردن خطا و از بزرگان
 عطا و از بزرگان برین مصرع خطای بزرگان گرفتن خطاست نور ۱۶ - از نصیحت بزرگان
 رنجیده مشوا ز نادیب خوردن غافل نشین که هر دو غالی از فوائد نیستند نور ۱۷ - برادر مسلم را
 رو بروی ستایش کن بسا که نفس کشی کند و عجب نخوت و پندار در دل می پیدا شود و از این
 روح در احادیث مانعت هم آمده است نور ۱۸ - با جان خود احسان و سلوک کن تا خداوند لقا
 از تو راضی باشد و حقوق او را چند آنکه توانی بکند و مثلاً اگر بر دیوار تو اندک تصرف خواهد کرد
~~در این تو نفوذ است و او بود آنرا اجازت ده و بطیب قلب رو داد و همچنین در دیگر امور نور ۱۹~~
 بر راسی زنان کار بند مشوزیر که ناقص العقل میباشد از ارباب شوره نیستند و زنان را حکومت
 یعنی والی مکن که از منوعات است نور ۲۰ - وقت خشم خود را نگه دار که غضب شیطان است
 ورنه هلاک شوی غضب شیطان آنست که از اشتغال نفس باشد و روحانی آنکه مطابق حکم الله و رسول
 باشد مثل قتال با کفار و ردین و انتظام مظلوم از ظالم روحانی محمود شیطان می مرد و نور ۲۱ -
 از خدا ترس و با خدا بساز تا همه خلق از تو ترسند و طبع تو شود نور ۲۲ - عیب کسی دیدن و پند
 موجب جرم جزیل عادت مقبولان رب جمیل است اگر نصیحت کنی بر الا مکن بلکه بخلوت چنانکه عادت
 بزرگان دین است که در نیویست پرده پوشی میماند پیوستاری خالق غرض و جل بر بنده می افتد
 که از ان از دیاد عزت تصویب نور ۲۳ (م سوال) دوست خاکسب است (جواب) آنکه در ملائکه
 و موفقت کند و در خلا عیب غالی نصیحت فان النعم فی الملائه تقییم و دوستی است که از برای سزا ستم

اذا عها و ان راسي منك حنفة و فنها -

لمعه سابعه در بعض فوائد متفرقه

نور - اسلخ بر ماه چون بنید بر ابرار با کلمه طیبه بخواند و چهل و یکبار الحمد شریف معضم میسم آخر التسمیه یا الله محمد
بر بار دین سرایت از شیخ و شنیده ام که هر شد و هر شد و این ابرار باید که میفرمودند و اگر و اسلخ نشدند افتد یا
ابر و غبار بر آسمان باشد و آن ماه دو بار یعنی دو شب بخواند شب به و شب یک آنگاه بر قاری یا بچیز کرد و از اثر آن
این گردد و روزی کشاده شود باید که ناخن کند نور ۳۰ چون از نماز فرغه فارغ شود دست بر تالید
و بخواند بسم الله الذي لا اله الا هو الرحمن الرحيم اللهم اذ بعب عنی اللهم والحمد ان این دعا که در حدیث است
از سنت شیخ بابو که مدام عادت کنند و گاهی ناخن نیکوند و فقیر را بعد وصال تعلیم دهند نور ۳۰ اگر چه
عزیم جنبه و قرة آن بطور ساده هم بخمال عدم علم یعنی الفاظ اندام و نه بطور ساده خواندم الا بعلیه و تسمیه
و دیگر ادعیه علویه کلان مثل جزایانی و چهل اسماء حسنی و در کل و باست اتمه و غیره برین نوم آتشی حکو
حاصل کرده بدفع خلل اسبیب سحر و جعت نظرو اراض دیگر بطور عالمان سالها سال پرداختم و خلل هرگز نیکو
دفع ساختم این هم اندر سیاد و از ده سال اتفاق ماندن بعد کم کرده آهسته آهسته گزشتیم زیرا که جز تفسیر اوقاف
نفع دینی نبود و المقصود این قضیه بدین وجه در فائده علمی و مستغله نوشتیم که مقصودم ازین نصیحتی است از انکوش
جان شنیده بخمال دارند که اینکار بس پر خطر است زیرا که بمقابل با دوی می افتد و مضمون فضلنا بعضهم علی
بعض و در عالم دائر و سائر است مبادا که با غالب تر بر خود نوبت تعرض رسد و آنگاه مصرتی عظیم
حال شود و از تجربه بمشورت رسیده که انجام کار چنین کسان یعنی عاملان عزیم خراب شده و نیز خوف
سلب ایمان هم دارد و علوم با دینیکه البیس بعین انده با گاه با تعالی شده است از وقت تا ایندم که ای جان باینده
کمال رسیده بسلخ ایشان همین قدر است که بکثرت طاعت و عبادت از صاحبین شمار میشوند بخلاف انسان

که مر او را ولایت خاص یعنی قرب بانی بدرج کمال میا است پس جن را از انسان این منزل عظیم
 که در نیم قاص رفیع با وی مساوات ندارد تا غلبه چه رسد مگر در دیگر مراتب مثل حصول مرتبه تجلی صفات
 و اسمائی که در عرف این فرقه را اعلان اعمال میگویند از انسان منزل نیست بلکه تواند که ترقی گیرد
 پس عامل محض که چاشنی ولایت خاص نداشته باشد بروی غالب آمدن این فرقه ممکن است
 از راه قوت عملی و تسلط که در کلامی قوت چه دلالت و چه عمل بیخ غلبه ندارد و تا هم اندیشه نیست
 که ایشان را عمری دراز میشود و این فضل عملی و غیره مورد نیست که اولاد عامل هم عامل باشد پس
 بعد موت اولاد عامل را نصرت شدیدی رسانند و دیگر اقربا و اعز را حیران و پریشان میکنند پس
 بهتر ترک این فعل است یعنی بقوا بعد عاملان متوجه نشود تمیثا بر کما چیزی از اسما الهی نوشته
 باشند همچنان بدهد یک قاعده دیگر خاص ایجاد فقیر است که از ان حصول مطلب بخوبی میشود و هیچ خطر
 نمیشود و ان نیست و قتی که حاجتمند اینکار پیش عامل آید عامل را باید اول سبب این را سانی بیند
 آیا از وجه عداوت و بغض است یا از راه عشق و محبت زیرا که عشق اینان هم به انسان مضرت
 میرساند که این قوم آتش است بوجه محبت حلول ایشان در جسم خاکی انسان ترکیب شخص اعتدالی
 انسان را متغیر از اعتدال میکند که باعث اذیت میگردد و پس اگر سبب تکلیف تقاضای محبت است
 انگاه اعمال افسردگی محبت فیما بین بجا آورد تا از نفرت پیدا شده علمی گی اختیار کند و اگر باعث
 اذیت غضب و عداوت بهجت خطای که از انسان در زعم آن جنی سر بر زده انگاه عمل هوا
 و میلان است کند قوت غضبیه و نائره عداوت منطفی شده عقب گزار میشود و اگر سبب اذیت
 فعلی ساحت است انگاه بقدر امکان عرفی و شرعی از ان ساحر التیام کرده فعل او را مستور کنند
 یا قوت ساحر را سلب کنند همچنین دیگر تدابیر مناسبه بر کار آورده تا مخلصی یابد یا بر سر و چوب نشاند
 یا تنهیم و انهام بر وجه ایتلاف و التیام نماید و چیزی مثل گل و شیرینی و غیره

بطوریه داده راه نجات بکشاید و از عهد و پیمان گرفته بطور مصالحه برین رای باطل نجات آرد ازین تداوم چه بچه بنده
که عفت گزاری میشود از نقصان و محضرت خود و ازین نظرم و مضیج انبلیث نسبت که هر روز و سوسه العقول نیستند به
طریقه که ممکن باشد دفع کند نور سیم تا عاده تلاوت قرآن در زمانه آخر چهل و یکم رسد روز ختم نیاید که باقی فرائض
خواهد در هفته ختم کند خواه در ماه کامل بر آخر ختم نموده منزل فی بشوق مشهورست و بنا بر ختم سه یومی قبل پس منی بشوق
از فائحه تا نامه و از نامه تا یونس و از یونس تا بنی اسرائیل و از بنی اسرائیل تا شمعون و از شمعون تا زکریا و از زکریا تا
الصافات تا قاف و از قاف تا آخر و قبل از فائحه تا یونس و از یونس تا لقمان و از لقمان تا آخر قرآن و در سوسه بعضی
فیر است یعنی از فائحه تا یونس و از یونس تا روم و از روم تا آخر طریقه دیگر نیز نموده است که در آخر واجب گویند
آل جلالی است چنانکه فی بشوق جمالی و آن این است از فائحه تا انعام و از انعام تا یونس و از یونس تا طه و از طه
تا عبکوت و از عبکوت تا مروه و از مروه تا الصافات و از الصافات تا آخر قرآن مجموع هر حرف آن فایده و سوسه
و بطریقه آن است که هر روز یک باره در پنج نوبت در مدت بست و چهار یوم ختم کنان طریقه براسه فائحه حاجت
دینی و دنیوی و دستور خاندان بر سر و معمول حضرت سیدنا شاه آل محمد قدس سره العزیز است الله تعالی
بار از یونین استقامت عطا فرماید آمین یا رب العالمین و طریقه دیگر است که فقیر میخواهد از سورت بدورت ختم میشود
و یکبار در پنج آن بحساب می آید و چون در اول فائحه و دوم آل عمران سوم بنا چهارم مائده پنجم انعام
ششم اعراف هفتم انفال و نوبه هشتم یونس تا مروه و همچنان یوسف تا ابراهیم با نوح تا نخل و بنی اسرائیل
تا کهف و میریم تا انبیاء و حج تا نور و فرقان تا نخل و قصص تا روم و لقمان تا سبأ و فاطر تا ص در قرآن سوره و شمر
تا جاثیه و احقاف تا و انجم و قمر تا متحه و صف تا مدثر و قیامه تا آخر قرآن نورده اگر خواهی که از حال خبر و شمر است
مطلع شوی اگر در تنیم مینی شک پرور و کار بکار اگر در تخریب مینی استغفار و حق امان بخوان و با سوسه که
که صلوات دین است همین تقدیرت کافی است العاقل تکفیه الاشارة پس باید که این تسبیح وقت ختم بخوانی
و ثواب آن بسوزد میت بخشیده بلا تکلم مشغول خواب شوی هر چه که حال آن روح خواهد بود و بانو خواهد گفت

تسبیحات این ست شب بخشنده یا الله شب جمعه شب بخشنده شب یک طیب شب یکشنبه یابی
 یا قیوم شب دوشنبه و سه شنبه شب بخشنده لاجول شب چهارشنبه استغفر الله ربی من کل ذنب و اتوب
 الیه هر یک هزار بار انشاء الله تعالی در شب جمعه و شنبه استغفر الله ربی من کل ذنب و اتوب
 تسبیحات حال با نسبت بودن یا نبودن زنده معلوم میشود و باید که این تسبیحات را بنیت انکشاف حال
 شخص معین بخواند انشاء الله تعالی در شب جمعه پنجشنبه یا شنبه معلوم شود و نور الهی سوره سوره الزین
 شفا میآید نشسته بنشیند و بگوید وضو و آب در فرم و آب باقی مانده از شرب سبلم را هم گویند که این هر سه آب
 ایستاده بنوشد و حکم است که آب در فرم خوب سیر شده آشاء چنانکه اضلاع و حکم بالا بر آید نور رحمت امام
 نوری قدس سره را پدید کند مردم کجاست او را گرد تا مرقع را پسند و بگفت و فیکد از حق تعالی فهم کند
 تعالی که در زمره امام ابو الحسن نوری قدس سره جید را قدس سره بر سر وید گفت یا ابا القاسم
 خداوند تعالی از عالم بعلم او را معنی نشود تا او را اندران علم نه پدید اگر تو بر علم خود کار میکنی لازم گیر این مقام
 را و در از منبر فرود آید خدایه قدس سره در حال فرود آمد و بایستاده به سخن گفت و از خانه بیرون نیامد پس بیرون
 آمد و گفت اگر بن نرسیده بودی که حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه و سلم فرموده است که در
 آخر زمان پیشوای قوم خوارترین ایشان باشد هرگز نشما سخن نگفتی این جا گفته اند این از جنیه قدس
 سره اقرار است بر تقصیرات خود یعنی اگر در مراعات حق علم راست نیستیم ما بر می اندازیم اقرار بر تقصیرات
 آن راست باشم سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لاجول و لا قوة الا بالله العلی العظیم من
 جمیع ما کره الله قولاً و فعلاً و ظاهراً و باطناً

مجلس تالیف کتاب مستطاب از ترویج و تقاد و دین نقاد و جناب مولانا و بالفضل و الکمالات اولانا حامی لعن
 حامی المنهج الاسلامی الایام اسم المعارک نبرین الدبر جامع المنقول و المنقول حامی الفروع و الاصل

تأصّل ظهور العزیز و الرافض من المفضلة و غیرهم من الیہودین حامی محی الشرع و الدین المبین
 المحدث المفسر الفقیہ الصوفی الادیب الاریب البلیغ المفلح المناظر المتکلم مولانا الابل مولوی احمد رضا خان
 صاحب البیرونی کہ خلیفہ اعظم و اکرم حضور پر فقیہ العرفان کبنة الاولیاء مستدی الواعیلین مولی اکملین
 حضرت جناب سید شاہ آل رسول صاحب بارہوی رضی اللہ عنہ اند و مقرب بارگاہ باجاء و ممتاز بنیم
 سرایا غار حضرت مصنف کتاب و امت فضائلهم - سراج العوارف فی الوصایا و المعارف قدوسی
 من العلوم غر الفوائد و ابدی المفہوم و الافراد کتاب بابر + ام صواب زابر + ام عیاب زابر بل سحا
 ماطر + بل فوق مکتبہ الادبام و الخواطر فقد حل محل البدرفی ظلم البیاب + و دفع موقع القطر فی ظلم البیاب
 + و مستری ذلک + اکتبت ہناک + ولولا ضیق لطاق النطق + عما فیہ من محاسن حق + و من قبل صدق
 + لا یرتابک ما تقر بہ الاعیان + و اسمعک ما تلذ الاعیان + و اہمناک ما تلت الاذیان + و لکن فی
 ظلمة الشمس اثنی عشر نجس + و صف یحیی + فلنقتصر علی نتیجہ للطبع + انشائها الآن فی تاریخ الطبع و لکن
 یعنی ما یقف ہاقت + اذ انما فی مقال بعضی و یؤلف + چار سراج العوارف فی الوصایا و المعارف سید
 داعین بھذا البند الجلیل بامتداد ظلمة الجلیل الطلیل دھامین لد علی ما ولی + و المصلین بالسلام علی اکرم
 مولی + و اللہ و صبحہ الکرام علی ذی ہذہ علی ماتری و الحمد للہ علی الاعلی +

یاسیدی یا ابن غر عطارف	و یا احمد النور نور الاحارف
کلامک نور بہار السلاسل	و شہد مصفی عن الزین صارف
و تحقیق ترویج کشف القلوب	و لیل الیقین سراج العوارف
ولا غر وان جابر منک سراج	فانک نوری نادى المعارف
ار انا سر اکیب باللیل شمساً	و شمس بلیل عجیب و طارف
بالمید بھدی و بھدی و بھدی	سراج و لعاور زو العارف

هو الصبح یلوه و یلوه و یلوه فهل مثله فی تلید و طارف كان الكتاب نفیس و نفیس رجوت رضاك بتاریخ طبعه سراج العوارف نورته ۱۳۱۳ هـ	بعین و حقیقا و عن شین قارف و این فاین تراه الطوارف فجر العارف و جسر العارف قطعت و فی الخلد العارف فكنت سنار سراج العوارف ۱۳۱۳ هـ
--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

قطعه تالیف کتاب مستطاب از بنیادین سلیم و ختم سقیم جامی اسلام حاجی کفر نظام رئیس و راس علوم عقلیه بنابر
سراف تقلید فاسح مکایدین و حالین وافع و ساوس شیاطین بطالین سراج شریعت مصباح طریقت جامی الحقیق
مولانا قاضی محمد عبدالمقتدر قادری دامت برکاتهم العلیه

ابو بشیر لکم اقبال الطلاب خیرات بناربان بدافیه الهدی و عهد طوبی لنا عشره الابان عن لنا ابو سله صاس العرفان و الحکم نور الوری احمد النوری ذو کرم هو الذی احرق القنوی بوارقه بنامویدین الله مجتهد ابو الخواجه و الداف صاره بنامیه سراج العلم و الحکم	فالمه جف بانوار و نفحات قد انقذ و رقار المستر است فیضلال الوری سوس رایت من یج سقره شمس الهدایات مولی السدی و الهدی لکرامات ابو الحسین الذی یاربایات و نقض الحق من الهدایات بنیع اسرار عرفان زکیات فهدیه اهل تفضیل کاموات اکرم به سن سراج الهدایات
----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

[illegible]

۶۳	۱۰	می شود	می شنود	۸۰	۱۵	نفرموده	بهرشموده	۱۰۰	۸	بطالب	بطالنت
۶۴	۱۳	صورت	صوت	۸۱	۱۹	چین ست	چین شیت	۱۳۳	۱۳	کثرات	کثرة
۶۵	۱۸	ولایت	ولایت عامه	۸۲	۸	غنص	غنض	۱۰۱	۳۲	۱۲۱	۱۲۱
۶۶	۲۰	برایت	برایت	۸۳	۱۰	عالا و مالا	عالا و مالا	۷	۶	لالتام	کالا التام
۶۷	۱۳۳	چنانچه	چنان	۸۴	۱۲	کارم	محارم	۱۰۲	۱۴	حول	قول
۶۸	۲۰	و کفیر	در کفیر	۸۵	۱۶	فرمایند	فرمایند فرمودند	۱۰۳	۱۵	بنوب	بنوت
۶۹	۲۱	چاره	چاره	۸۶	۱	نصیب	نفسب	۱۰۴	۱۹	رنزان	رنزان کنده
۷۰	۲۱	مشتی	مشتی	۸۷	۲	القبور	القبور	۱۰۵	۴	اکینه وار	آینه و در
۷۱	۲۵	الزام	الزام	۸۸	۱۰	هل اصل	هل الاصل	۱۰۶	۱۳	زمانه	زمانه
۷۲	۱۹	بر یارکش	بر یارکش	۸۹	۱۰	بانی الطمته و حل	بانی الطمته و حل	۱۰۷	۱	اوسته	وسته
۷۳	۴	بنانه	سزایتیه	۹۰	۴	نیست	اینست	۹	۹	صهری	صهری
۷۴	۸	مشابه	مشابه	۹۱	۲	ولست	ولست	۱۳	۱۳	مطفا جابر	مطفا جابر
۷۵	۱	لاحق	لاحق	۹۲	۶	سواى	سوس	۰	۰	۰	۰
۷۶	۲	کالیوری	کالیوی	۹۳	۸	خودرا	خودرا	۰	۰	۰	۰
۷۷	۱۱	کسی	کس	۹۴	۱۳	سنوائی	سنوائی	۰	۰	۰	۰
۷۸	۸	ساخت	ساخت	۹۵	۱	محققه	محققه	۰	۰	۰	۰
۷۹	۱۳	ثاقله	ثاقله	۹۶	۲	پنهان	پنهان	۰	۰	۰	۰
۸۰	۱۶	تفاضل	تفاضل	۹۷	۱	ودل	ودل	۰	۰	۰	۰
۸۱	۴	عنوانت	عنوانت	۹۸	۱۳۳	ایست	ایست	۰	۰	۰	۰
۸۲	۱۵	حکم	حکیم	۹۹	۱۳	الکشف	الکشف	۱۰۸	۱	آنان	آنان
۸۳	۱۶	حکم	حکیم	۱۰۰	۱۲	صنعت	صنعت	۱۰۹	۲۲	تیار	طیار
۸۴	۱۱	مختصراً	مختصراً	۱۰۱	۱۴	احلالت	احلالت	۱۱۰	۴	بعجبت	بعوت
۸۵	۱۳	خمار	خما	۱۰۲	۱۰	سے	سے	۱۱۱	۱۱	آنگرا	آنگرا
۸۶	۲	قان	قازن	۱۰۳	۱۱	نگال	نگال	۱۱۲	۱۳	وهر	وهر
۸۷	۱۱	داخل شود	داخل	۱۰۴	۱۱	ستر	ستر	۱۱۳	۱	موزی	موزی
۸۸	۱۱	دار	واین	۱۰۵	۱۳	ثانیه	ثانیه	۱۱۴	۳۳	عمر موزی	عمر موزی
۸۹	۱۱	النسب	النسب	۱۰۶	۹	عنايت	عنايت	۱۱۵	۱۳	معدوری	معدوری
۹۰	۱۱	حافظا	حافظا	۱۰۷	۱۳	بهمه	بهمه	۱۱۶	۱۰	محققه	محققه
۹۱	۱۱	واضفا	واضفا	۱۰۸	۱۸	فضل	فضل	۱۱۷	۱۱	زیارت	زیادت
۹۲	۱۱	بعد	بعد	۱۰۹	۸	مکفیه	مکفیه	۱۱۸	۳۳	فهم	فهم
۹۳	۱۱	هر	هر	۱۱۰	۳۳	ویرسم	ویرسم	۱۱۹	۴	شربت	شربت

[illegible]

قطعیہ تاج زادہ طبع محقق تعلیم المثال ناظم و ناشر باکال نقاد و جامع المعانی صیر فی بازار
مکتبہ دانی تملکن چار بابش نوین جناب مولوی حافظ محمد حسین خالص صاحب المخلص
بر اسعد و نین ساکن خطہ محمود شہر شاپہان پور۔

چھپی اب وہ کتبہ یاد رکھیں لاشانی
عبارت ششہ کا غرض ششہ ششہ ششہ
ہو میں جل شکت دیں دینا اس سال
سروانش سے تالف زمین الیک ہا چھپی

واسطے کنڈاسا مرکز کی تپ چھی ہوئی مطیع و کٹویر پرپس کی ہو
مہر و دستخط بہتم شہادت لکھ گئے۔

